
وما ارسلناك الا رحمة للعالمين



بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدا بخشاينده مهربان

الحمد لله الذي ارسل الانبياء والمرسلين

الصلوات منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات

ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واعو

من الخيالات المخترعات واشهد ان محمدا عبده

ورسوله الذي هدانا سبيل الحق وحفظنا ع

٣

دلّه والظلمت صلّى الله عليه صلوة دائمة لا تنفد

وتاریکیها درود بفرستد خدا بر آنحضرت درود دائم که فنا نشود

نفد ما في علم ربّي من الكلمت وعلى آله واصحابه

آنچه که در علم پروردگار منست از کلمات درود و درود بفرستد خدا بر آل آنحضرت و اصحاب آنحضرت

صحّحوا مناهج الصدق وفتحوا لنا ابواب الحسنات

صحیح گردانیدند راههای صدق را و کشادند برای ما درهای نیکیها را

بعد فيقول العبد المفتقر الى رحمة ربّ العلمين وشفاعة سيّد

بعد حمد و صلوة پس میگوید بنده محتاج بسوی رحمت پروردگار عالمها و بسوی شفاعت سید

ابن ابو الطيّبات محمّد عبد الواحد

ابو الطیبات محمد عبد الواحد

وي الغازيفوري ابن المنشي محمّد

ضلع غازی پور پسر منشی محمد

حبيب الدين صانهما الله عن الآفات والشرور

نگاه بدارد آن هردو را خدای تعالی از آفتها و بدیها

هما تحت لواء الحمد يوم ينفخ في الصور انّ الله

خدا و دارد تعالی آن هر دو را زیر لوای حمد روزیکه دمیده شود در صور هر آئینه خدا

لائكته يعتنون باظهار شرف النبي الكريم وتعظيم

اهتمام میکنند بظاهر کردن بزرگی نبی کریم یعنی آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بزرگ داشتن

انه العظيم كما قال العلامة البيضاوي في تفسير

چنانکه گفت علامه بیضاوی در تفسیر

قوله تعالى إنّ الله وملائكته يصلّون على النبيّ وآية تعالى

قول خدا تعالى ان الله و ملائكته يصلون على النبي وبر آية خدا تعالى

أنعم علينا إذ بعث النبيّ صلّى الله عليه وسلّم وجعلنا

انعام كرد بر ما چون فرستاد پيغمبر صلى الله عليه وسلم را و گردانيد ما را

في أمّته خير الأمم فنحن أحقّ أن نثني بإشهار

در امت آنحضرت كه آن امت نيكوترين امتها است پس ما سزاوارتريم باآنكه ستايش كنيم براى ظاهر كردن

شرفه وتعظيم شأنه وأن نحدّث بهذه النعمة العظيمة

بزرگى آنحضرت و تعظيم شان آنحضرت و بآنكه سخن گوييم بااين نعمت بزرگ

وإنّي رأيت شوق الناس بفضل الله تعالى إلى

و بر آنچه سزاوار دانستم شوق مردم را بفضل خداوند تعالى بسوى

ذكر أوصاف النبيّ صلّى الله عليه وسلّم فجمعت

ذكر وصفهاى آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس جمع كردم

في هذه الأوراق بعض آيات القرآن العظيم

در اين ورقها بعض آيتهاى قرآن عظيم

والأحاديث النبيّ الكريم في فضائله صلّى الله عليه

وبعض حديثهاى پيغمبر بزرگ را كه در فضائل آنحضرت صلى الله عليه

وسلّم مع توضيح مخارج الآيات والأحاديث ورتّبته

وسلم اند و جمع كردم با واضح كردن مخرجهاى آيات و احاديث و مرتب كردم آن بعض آيات

على أبواب وسمّيت هذا الكتاب بتحفة الأتقياء

بر چند بابها و نام نهادم اين كتاب را تحفة الاتقيا

في فضائل سيد الانبياء وبالله التوفيق في الابتداء

در فضائل سيد الانبيا و بخدا توفيق است در ابتدا

والانتهاء واسئل من يطالعه وينتفع به ان يدعو

و انتها و اميد می دارم از کسيکه مطالعه کند اين کتاب را و نفع گيرد از او اينکه دعا کند

لي بخير الدنيا والآخرة ويفحص من الخطايا فان يتجاوز

بحق من برای نيکی دنيا و آخرت و تفحص کند خطايا و اينکه تجاوز کند

عن الخطاء في ترتيب الابواب والاحاديث وغيرها

از خطايا در ترتيب ابوابها و حديثها و غيره باشد

ان وجده فاني ما اردت منه الفخر في الدنيا بل

اگر يافت آن خطا را پس بدرستيکه من اراده نکردم از بودن کتاب فخر را در دنيا بلکه

نويت ثواب العاقبة واسأل الله تعالى ان يجعله

نيت کردم ثواب عاقبت را و سوال ميکنم خدا تعالی را اينکه بگرداند اين کتاب را

لي سببا لشفاعة سيد العالمين صلى الله عليه و

برای من سبب برای شفاعت سردار عالمها درود بفرستد خدا بر آنحضرت و

على سائر الانبياء والمرسلين وعلى آله واصحابه

بر باقی همه انبيا و مرسلين و درود بفرستد خدا بر آل و اصحاب آنحضرت

وازواجه وذرياته اجمعين

و زنان و ذريات آنحضرت همگان

الباب الاول في شفقة سيدنا

باب اول در بيان شفقت سيدنا

٦

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ

محمد صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم

عَلَى أُمَّتِهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي آخِرِ سُورَةِ التَّوْبَةِ

برامت خود را فرمود خدا تعالی در آخر سورۀ توبه

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ

ای مسلمانان هر آئینه آمده است بشما پیغمبری از جنس شما سخت است برو

مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

رنج شما حرص کننده است بر آرام شما بمسلمانان نهایت بخشاینده مهربان است

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ

پس اگر برگشته شوند پس بگو کافیست مرا خدا نیست معبودی مگر وی بر او

تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

توکل کردم و او ست خداوند عرش بزرگ روایت است از ابی هریرة

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكُلِّ نَبِيٍّ

گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای هر پیغمبر

دَعْوَةٌ مُّسْتَجَابَةٌ فَتَعَجَّلَ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ وَإِنِّي

دعائیست مقبول پس زودی کرد هر پیغمبر بدعای خود وهر آئینه من

اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

پوشیده داشتم دعای خود را برای شفاعت امت خود در روز قیامت

فَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ

پس آن دعا دریابنده است اگر خواسته خداست آنرا که مرد از امت من در حالیکه شریک نکند

بِاللّٰهِ شَيْئًا رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِيْ اٰخِرِ بَابِ اِثْبَاتِ الشَّفَاعَةِ

بخدا چیزی را روایت کرد این را مسلم در آخر باب اثبات الشفاعة

مِنْ كِتَابِ الْاِيْمَانِ مِنْ صَحِيْحِهٖ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ

از جملہ ابواب کتاب الایمان از صحیح مسلم و در روایت است از انس بن مالک

قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَحْسَنَ النَّاسِ

که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیکوترین آدمیان

وَكَانَ اَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ اَشْجَعَ النَّاسِ وَلَقَدْ فَزِعَ

و بود سخی ترین آدمیان و بود دلیر ترین آدمیان و هر آئینه هولناک شدند

اَهْلُ الْمَدِيْنَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَانْطَلَقَ نَاسٌ قِبَلَ الصَّوْتِ

ساکنان مدینه یک شب پس رفتند مردم جانب آواز

فَتَلَقَّاهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَاجِعًا

پس پیش آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالت واپسی

وَقَدْ سَبَقَهُمْ اِلَى الصَّوْتِ وَهُوَ عَلٰى فَرَسٍ لِاَبِيْ طَلْحَةَ

در حالیکه هر آئینه سبقت کرده بود بر ایشان جانب آواز و آنحضرت بر اسپ ابی طلحه بود

عُرْيٍ فِيْ عُنُقِهِ السَّيْفُ وَهُوَ يَقُوْلُ لَمْ تُرَاعُوْا لَمْ تُرَاعُوْا

و آن اسپ برهنه بے زین بود و در گردن حضرت شمشیر بود و آنحضرت می گفت خوفناک نشوید خوفناک نشوید

قَالَ وَجَدْنَاهُ بَحْرًا اَوْ اِنَّهُ لَبَحْرٌ قَالَ وَكَانَ فَرَسًا يُبَطَّأُ رَوَاهُ

و گفت آنحضرت یافتیم این اسپ را در تیزی مثل دریا یا این گفت که هر آئینه این اسپ در تیزی مثل دریاست و بود

مُسْلِمٌ فِيْ بَابِ شَجَاعَتِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ كِتَابِ

مسلم در باب بیان شجاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آن باب از جملہ کتاب

الفضائل من صحيحه واللفظ له ورواه البخاري أيضا

الفضائل است این کتاب الفضائل که از صحیح مسلم است ولفظ حدیث در روایت ازوست وروایت کرد این را بخاری

بمعناه مع تغيير يسير في باب حسن الخلق والسخاء

یعنی این حدیث بتغییر اندک در باب حسن تخلق وسخاوت از بخل

كتاب الأدب من صحيحه وعن مالك بن الحويرث

کتاب الادب از جمله صحیح بخاری ودروایت است از مالک بن حویرث

قال أتينا النبي صلى الله عليه وسلم ونحن شببة

که گفت آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وما جوانان

متقاربون فأقمنا عنده عشرين ليلة وكان رسول الله

متقاربین بودیم پس اقامت کردیم نزد آنحضرت بیست شب وبود پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم رفيقا فلما ظن أنا قد اشتهينا

صلی الله علیه وسلم رفیق یعنی نرمی کننده پس هرگاه گمان برد آنحضرت که ما اینهٔ بتحقیق خواهش کردیم

أهلنا أو قد اشتقنا سألنا عمن تركنا بعدنا فأخبرناه

کسان خانه خود را یا بتحقیق آرزومند شدیم پرسید ما را از کسانیکه گذاشتیم آنها را پس خود پس آگاه کردیم آنحضرت را

قال ارجعوا إلى أهليكم فأقيموا فيهم وعلموهم ومروهم

فرمود واپس بروید سوی کسان خانه خود پس آرام کنید در آنها وبیاموزید آنها را وفرمان کنید آنها را

وذكر أشياء أحفظها أو لا أحفظها وصلوا كما رأيتموني

ویاد کرد چیزها را یاد دارم آنها را یا نه دارم ونماز گزارید چنانکه دیدید مرا

أصلي فإذا حضرت الصلاة فليؤذن لكم أحدكم

نماز می‌گذارم پس هرگاه بیاید وقت نماز پس باید که اذان دهد برای شما یکے از شما

وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي أَوَّلِ كِتَابِ

و باید که امامت شما کند هر که اکبر باشد در شما روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در شروع کتاب

أَخْبَارِ الْآحَادِ وَعَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

اخبار الاحاد و در روایت است از انس و او روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ قَالَ يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنَفِّرُوا وَ

و سلم که فرمود آنحضرت آسانی کنید و سختی مکنید و خبر خوش دهید و متنفر مسازید و

عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ كَانَ عَبْدُ اللهِ يُذَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ

روایت است از ابی وائل گفت که بود عبد الله پند می داد مردم را در هر

خَمِيسٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ لَوَدِدْتُ أَنَّكَ

پنجشنبه پس گفت او را یک مرد یا ابا عبد الرحمن هر آئینه دوست می دارم بدرستیکه تو

ذَكَّرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذٰلِكَ أَنِّي أَكْرَهُ

پند دهی هر روز گفت آگاه باش هر آئینه شان اینست که باز میدارد مرا ازین کار اینکه هر آئینه من ناخوش می دارم

أَنْ أُمِلَّكُمْ وَإِنِّي أَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

اینکه ملول کنم شما را و هر آئینه من تعهد می کنم شما را به نصیحت چنانکه بود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا مَخَافَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا رَوَاهُمَا

علیه و سلم تعهد میکرد ما را به نصیحت از خوف رنج رسانیدن بما روایت کرد این دو حدیث را

الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْعِلْمِ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ

بخاری در صحیح بخاری در کتاب العلم و در روایت است از انس بن مالک

مَالِكٍ حَدَّثَ أَنَّ نَبِيَّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنِّي

که حدیث بیان کرد که هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت که هر آئینه من

لَادْخُلُ فِي الصَّلٰوةِ وَاَنَا اُرِيْدُ اِطَالَتَهَا فَاَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ

بتحقیق داخل میشوم در نماز درحالیکه میخواهم درازکردن آن نماز را پس می‌شنوم گریه کودک را

فَاَتَجَوَّزُ فِي صَلٰوتِي مِمَّا اَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ اُمِّهٖ مِنْ

پس کوتاهی میکنم در نماز خود ازان سبب که میدانم از سختی اندوه مادر آن از

بُكَائِهٖ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيْحِهٖ فِي كِتَابِ الصَّلٰوةِ فِي

گریه طفل روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الصلوة در

بَابِ مَنْ اَخَفَّ الصَّلٰوةَ عِنْدَ بُكَاءِ الصَّبِيِّ وَعَنْ اَبِيْ

باب بیان کسیکه خفیف کرد نماز را نزد گریه کودک و روایت است از

مَسْعُوْدٍ الْاَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَا اَكَادُ

ابی مسعود انصاری که گفت گفت مردی یا رسول الله نزدیک نیستم

اُدْرِكُ الصَّلٰوةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بِنَا فُلَانٌ فَمَا رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى

که دریابم نماز را ازانکه دراز میکند با فلان کس پس ندیدم پیغمبر صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْعِظَةٍ اَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمَئِذٍ

الله علیه وسلم را در هیچ وقت پند دادن سخت تر از روی غضب ازان روز

فَقَالَ اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّكُمْ مُنَفِّرُوْنَ فَمَنْ صَلّٰى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ

پس گفت ای مردم هر آئینه شما رمانندگان هستید پس کسیکه نماز گذارد مردم پس باید که کوتاه کند

فَاِنَّ فِيْهِمُ الْمَرِيْضَ وَالضَّعِيْفَ وَذَا الْحَاجَةِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

پس هر آئینه در مردم بیمار اند و کمزور و صاحب حاجت روایت کرد این حدیث را

فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ كِتَابِ الْعِلْمِ وَعَنْ سَعْدٍ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ

در صحیح بخاری در کتاب العلم و روایت است از سعد که هر آئینه پیغمبر خدا

قوله من شدة وجد امه وجد يطلق على الحزن والحب والغضب [illegible] كذا في مجمع بحار الانوار [illegible]

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ

صلی الله علیه وسلم داد گروهی را وسعد نشسته بود

فَتَرَكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا هُوَ

پس گذاشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را که آن

أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ مَا لَكَ عَنْ فُلَانٍ

خوشترین همه بود نزد من پس گفتم یا رسول الله چیست برای تو از فلان

فَوَاللهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا فَقَالَ أَوْ مُسْلِمًا فَسَكَتُّ قَلِيلًا

پس سوگند بخدا هرآئینه من بتحقیق می بینم وی را مؤمن پس گفت آنحضرت بلکه مسلم پس خاموش ماندم

ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ مَا لَكَ

پستر چیره شد مرا چیزیکه می دانم از وی پس عود کردم سخن خود را پس گفتم چیست برای تو

عَنْ فُلَانٍ فَوَاللهِ إِنِّي لَأَرَاهُ مُؤْمِنًا فَقَالَ أَوْ مُسْلِمًا

از فلان پس سوگند بخدا هرآئینه من بتحقیق می بینم وی را مؤمن پس گفت بلکه مسلم

فَسَكَتُّ قَلِيلًا ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي

پس خاموش ماندم اندکی پستر غالب شد مرا چیزیکه می دانم از وی پس عود کردم سخن خود را

وَعَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ

و عود کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پستر گفت ای سعد

إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ خَشْيَةَ

هرآئینه من بتحقیق میدهم مرد را و سوای وی دوست تر است نزد من از آن مرد از ترس

أَنْ يَكُبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي بَابِ

اینکه اندازد وی را خدا در دوزخ روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در باب

إذا لم يكن الإسلام على الحقيقة من كتاب الإيمان ورواه

حال وقتیکه نباشد اسلام بر حقیقت از جمله کتاب الایمان و روایت کرد این حدیث را

مسلم في صحيحه في كتاب الزكاة وعن ابن عباس

مسلم در صحیح مسلم در کتاب الزکاة و روایت است از ابن عباس

أن النبي صلى الله عليه وسلم خرج ومعه بلال

که بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون شد و همراه آن حضرت بلال بوده

فظن أنه لم يسمع النساء فوعظهن وأمرهن بالصدقة

پس گمان برد آنحضرت که آیینه وی نشنوانیده زنان را پس پند داد زنان را و فرمود ایشان را برای دادن

فجعلت المرأة تلقي القرط والخاتم وبلال يأخذ

پس برگشت زن که می انداخت گوشواره و انگشتری را و بلال میگرفت

في طرف ثوبه وعن أبي سعيد الخدري قال قال

در کرانهٔ جامه خود و روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفتند

النساء للنبي صلى الله عليه وسلم غلبنا عليك

زنان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم غالب شدند بر ما در استفاده از قول تو

الرجال فاجعل لنا يوما من نفسك فوعدهن

مردان پس بگردان برای ما روزی از ذات خود پس وعده کرد زنان را

يوما لقيهن فيه فوعظهن وأمرهن فكان فيما قال

بروزی که ملاقات کرد ایشان را در آن روز پس پند داد و فرمود ایشان را پس بود در چیزها که گفت

لهن ما منكن امرأة تقدم ثلاثة من ولدها إلا

برای ایشان نیست از شما زنی که پیش کند ... از پسران خود مگر

كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ فَقَالَتِ امْرَأَةٌ وَاثْنَيْنِ فَقَالَ

باشند آن پسران برای آن زن پرده از دوزخ پس گفت زنی و دو پس گفت آنحضرت

وَاثْنَيْنِ رَوَاهُمَا الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْعِلْمِ

و دو روایت کرد این دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب العلم

وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ أُبَيٍّ لَمَّا

و روایت است از عبد الله بن عمر که بدرستیکه عبد الله بن ابی وقتیکه

تُوُفِّيَ جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مرد آمد پسر وی سوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فَقَالَ أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ

پس گفت آن پسر بده آنحضرت مرا پیراهن خود که کفن سازم وی را در آن پیراهن مبارک و نماز جنازه گزار بر وی

وَاسْتَغْفِرْ لَهُ فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ فَقَالَ آذِنِّي أُصَلِّي

و طلب آمرزش کن برای وی پس داد آنحضرت او را پیراهن خود پس گفت آنحضرت خبر ده مرا که نماز گزارم

عَلَيْهِ فَآذَنَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ

بر وی پس خبر داد آنحضرت را پس چون قصد کرد آنحضرت آنکه نماز گزارد بر وی کشید آنحضرت را عمر

فَقَالَ أَلَيْسَ اللهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ

پس گفت آیا نیست که خدا منع کرد ترا اینکه نماز گزاری بر منافقین

فَقَالَ أَنَا بَيْنَ خِيَرَتَيْنِ فَقَالَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ

پس گفت من میان دو اختیارم پس گفت خدا طلب آمرزش کن برای ایشان یا طلب آمرزش

لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ

برای ایشان اگر طلب آمرزش کنی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز آمرزش نکند خدا

لَهُمْ فَصَلَّى عَلَيْهِ فَنَزَلَتْ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم

ایشان را پس نماز گزارد آنحضرت بر عبد الله بن ابی پس نازل شد و نگزار نماز بر هیچ یک از منافقان

مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي

که بمیرد هرگز و بایست بر گور وی روایت کرد این حدیث را بخاری در

صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْجَنَائِزِ وَاللَّفْظُ لَهُ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ

صحیح بخاری در کتاب الجنائز و لفظ حدیث در روایت اوست و روایت کرد این حدیث را مسلم

مَعَ تَغْيِيرٍ يَسِيرٍ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ وَعَنْ

با تغییر اندکی در صحیح مسلم در کتاب الفضائل و روایت است از

جَابِرٍ قَالَ أَتَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدَ اللهِ

جابر که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزد عبد الله

بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا دُفِنَ فَأَخْرَجَهُ فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ

بن ابی پس آنکه دفن شد عبد الله بن ابی

وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ

و پوشانید آنحضرت عبد الله بن ابی را پیراهن خود روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

الْجَنَائِزِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ جَاءَ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو

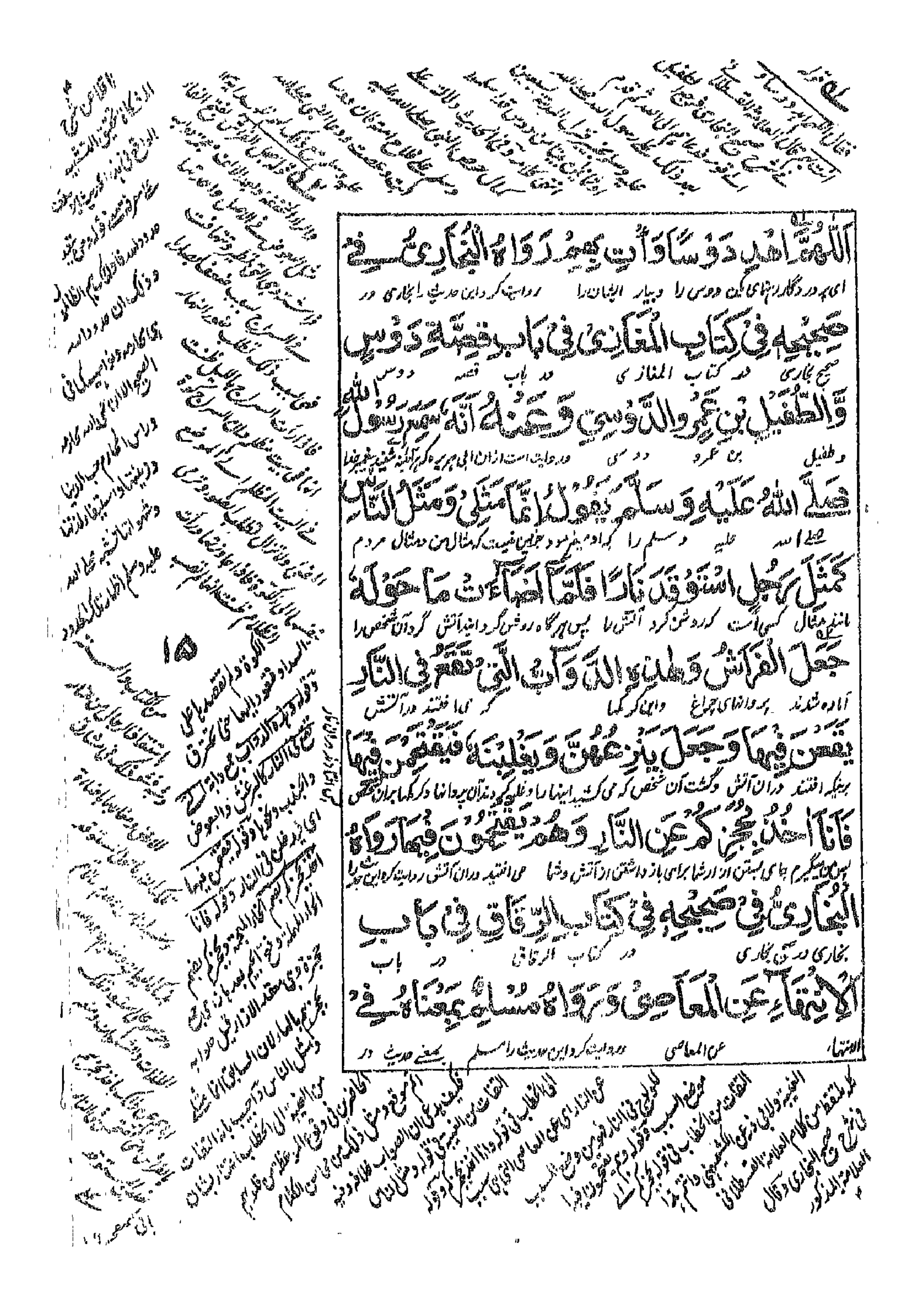
الجنائز و روایت است از ابی هریرة که گفت آمد طفیل بن عمرو

إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ دَوْسًا

سوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس گفت طفیل قبیله دوس

قَدْ هَلَكَتْ عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللهَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ

بتحقیق هلاک شد نافرمانی کرد و انکار کرد پس دعا کن از خدا برای ضرر ایشان پس گفت آنحضرت



اللّٰهم اهد دوسا وأت بهم رواه البخاري في

ای پروردگار راه‌نمای کن دوس را و بیار ایشان را روایت کرد این حدیث را بخاری در

صحيحه في كتاب المغازي في باب قصة دوس

صحیح بخاری در کتاب المغازی در باب قصه دوس

والطفيل بن عمرو الدوسي وعنه انه سمع رسول الله

و طفیل بن عمرو دوسی و روایت است از ابی هریره که او شنید پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم يقول انما مثلي ومثل الناس

صلی الله علیه وسلم را که او میفرمود جز این نیست که مثال من و مثال مردم

كمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله

مانند مثال کسی است که روشن کرد آتش را پس هرگاه روشن کرد اطراف آتش گرد آن شخص را

جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع في النار

آماده شدند پروانهای چراغ و این کرمها که افتند در آتش

يقعن فيها وجعل ينزعهن ويغلبنه فيقتحمن فيها

بیفتند در آن آتش و گشت آن شخص که می کشید ایشان را و غلبه کردند آن پروانها در آتش

فانا آخذ بحجزكم عن النار وهم يقتحمون فيها رواه

پس من بگیرم جای بستن ازار شما را برای باز داشتن از آتش و شما می افتید در آن آتش روایت کرد این حدیث

البخاري في صحيحه في كتاب الرقاق في باب

بخاری در صحیح بخاری در کتاب الرقاق در باب

الانتهاء عن المعاصي ورواه مسلم بمعناه في

الانتهاء عن المعاصی و روایت کرد این حدیث را مسلم بمعنی حدیث در

صحيحه في كتاب الفضائل وفي آخر الرواية له

صحیح مسلم در کتاب الفضائل و در آخر روایت مسلم است

فأنا آخذ بحجزكم عن النار هلم عن النار هلم عن

پس من می گیرم جای بستن ازار شما برای باز داشتن از آتش و می گویم باز بیائید از آتش باز بیائید از

النار فتغلبوني وتقحمون فيها وعن أبي هريرة

آتش پس غلبه می کنید بر من و می افتید در آن آتش و در روایت است از ابو هریره

أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مؤمن

که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت نیست هیچ مسلمانی

إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة اقرؤوا إن شئتم

مگر حال این است که من نزدیکترم بوی در دنیا و آخرت بخوانید اگر بخواهید

النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم فأيما مؤمن

نبی سزاوارتر است بمسلمانان از نفسهای ایشان پس هر مسلمانی

مات وترك مالا فليرثه عصبته من كانوا و

که بمیرد و بگذارد مال را پس باید که وارث میشوند عصبه وی هر که باشند و

من ترك دينا أو ضياعا فليأتني فأنا مولاه رواه

هر که بگذارد قرضی را یا عیال را پس باید که بیاید آن شخص نزد من پس منم ولی وی روایت کرد

البخاري في صحيحه في باب الصلاة على من ترك

بخاری در صحیح بخاری در باب نماز بر کسی که گذاشت

دينا من كتاب الاستقراض ورواه الترمذي

قرض را از جمله کتاب الاستقراض و روایت کرد این حدیث را ترمذی

عبيناه مختصرًا في أول أبواب الفرائض من جامع

بیانش مختصر در شروع ابواب فرائض از جملۀ جامع ترمذی

وعن أنس بن مالك قال كان رسول الله صلى

و روایت است از انس بن مالک که گفت بود پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم يدخل على أم حرام بنت ملحان

الله علیه و سلم در می آمد بر خانۀ ام حرام بنت ملحان

وكانت أم حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل

و بود ام حرام در نکاح عباده بن صامت پس درآمد

عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم فأطعمته

بخانۀ ام حرام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس طعام خورانید آن زن آنحضرت را

وجعلت تفلي رأسه فنام رسول الله صلى الله

و گشت آن زن که جستجو می جست از سر مبارک آنحضرت پس خفت پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت

علیه و سلم پس بیدار شد آنحضرت در حالیکه آنحضرت می خندید گفت آن زن پس گفتم

ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من أمتي

کدام چیز بخنده می آرد ترا یا رسول الله گفت آنحضرت چند کسان از امت من

عرضوا علي غزاة في سبيل الله يركبون ثبج

پیش کرده شدند بر من جهاد کنندگان در راه خدا سوار میشوند آن کسان

هذا البحر ملوكا على الأسرة أو مثل الملوك

این دریا مانند بادشاهان بر تختها یا این لفظ گفت مثل الملوک

على الأسرة يشك إسحق قالت فقلت يا رسول الله

على الاسرة شک کرد اسحاق گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله

ادع الله أن يجعلني منهم. فدعا لها رسول الله صلى

دعا کن از خدا اینکه بگرداند مرا از جملهٔ ایشان پس دعا کرد برای ام حرام پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم ثم وضع رأسه ثم استيقظ وهو

الله علیه وسلم باز نهاد سر خود در بستر بیدار شد ودر حالیکه آنحضرت

يضحك فقلت وما يضحكك يا رسول الله قال

می خندید پس گفتم وچه چیز بخنداند ترا یا رسول الله گفت آنحضرت

ناس من أمتي عرضوا علي غزاة في سبيل الله

چندکسان از امت من پیش کرده شدند بر من جهاد کنندگان در راه خدا

كما قال في الأولى قالت فقلت يا رسول الله

چنانکه فرمود در مرتبهٔ نخستین گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله

ادع الله أن يجعلني منهم قال أنت من الأولين

دعا کن از خدا اینکه بگرداند مرا از جملهٔ ایشان گفت آنحضرت تو از سابقین هستی

فركبت البحر في زمان معوية ابن أبي سفيان

پس سوار شد ام حرام بدریا در زمان معاویه پسر ابی سفیان

فصرعت عن دابتها حين خرجت من البحر

پس انداخته شد از چارپایه خود وقتیکه خارج شد از دریا

فهلكت رواه البخاري في صحيحه في كتاب الجهاد

پس مرد ام حرام روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الجهاد

باقی بصفحه ۱۹

فِي بَابِ الدُّعَاءِ بِالْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

در باب بیان دعا بجهاد و شهادت برای مردان و زنان

وَرَوَاهُ أَبُودَاوُدَ بِمَعْنَاهُ فِي سُنَنِهِ فِي كِتَابِ الْجِهَادِ

و روایت کرد این حدیث را ابوداود بمعنایش در سنن ابی داود در کتاب الجهاد

وَعَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ

و روایت است از عبدالله بن عمرو بن عاص که هر آئینه پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَلَا قَوْلَ اللهِ تَعَالَى فِي إِبْرَاهِيمَ رَبِّ

علیه و سلم تلاوت کرد قول خدا تعالی را در حال حکایت قول ابراهیم ای پروردگار من

إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ

این بتان گمراه کردند بسیاری را از آدمیان پس شخصیکه پیروی کند مرا پس بدرستیکه او

مِنِّي الْآيَةَ وَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ

از منست تا آخر آیت و گفت عیسی علیه السلام اگر عذاب کنی ایشان را

فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

پس ایشان بندگان تو اند و اگر بیامرزی ایشان را پس تو غالب

الْحَكِيمُ فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ اللّٰهُمَّ أُمَّتِي أُمَّتِي وَبَكَى

و دانا پس بالا برداشت آنحضرت هر دو دست خود را و گفت ای خدا بیامرز امت مرا امت مرا و بگریست

فَقَالَ اللهُ يَا جِبْرِيلُ اذْهَبْ إِلَى مُحَمَّدٍ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ

پس گفت خدا تعالی ای جبرئیل برو سوی محمد و پروردگار تو داناتر است

فَاسْأَلْهُ مَا يُبْكِيكَ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس بپرس محمد را چه چیز در گریه آورد ترا پس آمد نزد آنحضرت جبرئیل علیه السلام

باقی بصفحه ۲۰

فسأله فاخبره رسول الله صلى الله عليه وسلم

پس پرسید آنحضرت را پس آگاه کرد جبرئیل را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بما قال وهو اعلم فقال الله تعالى يا جبريل اذهب

بآنچه گفت و پروردگار داناتر است پس گفت خدا تعالی یا جبرئیل برو

الى محمد فقل انا سنرضيك في امتك ولا نسوءك

بسوی محمد پس بگو هر آئینه من قریب است که خوشنود گردانم ترا در باب امت تو و اندوهگین نسازیم ترا

رواه مسلم في صحيحه في كتاب الايمان في باب

روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الایمان در باب

دعاء النبي صلى الله عليه وسلم لامته وبكائه

دعاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحق امت خود و گریه آنحضرت از جهت

شفقة عليهم

شفقت بر ایشان

الباب الثاني في بيان محبة الله تعالى بالنبي

باب دوم در بیان محبت الله تعالی با پیغمبر

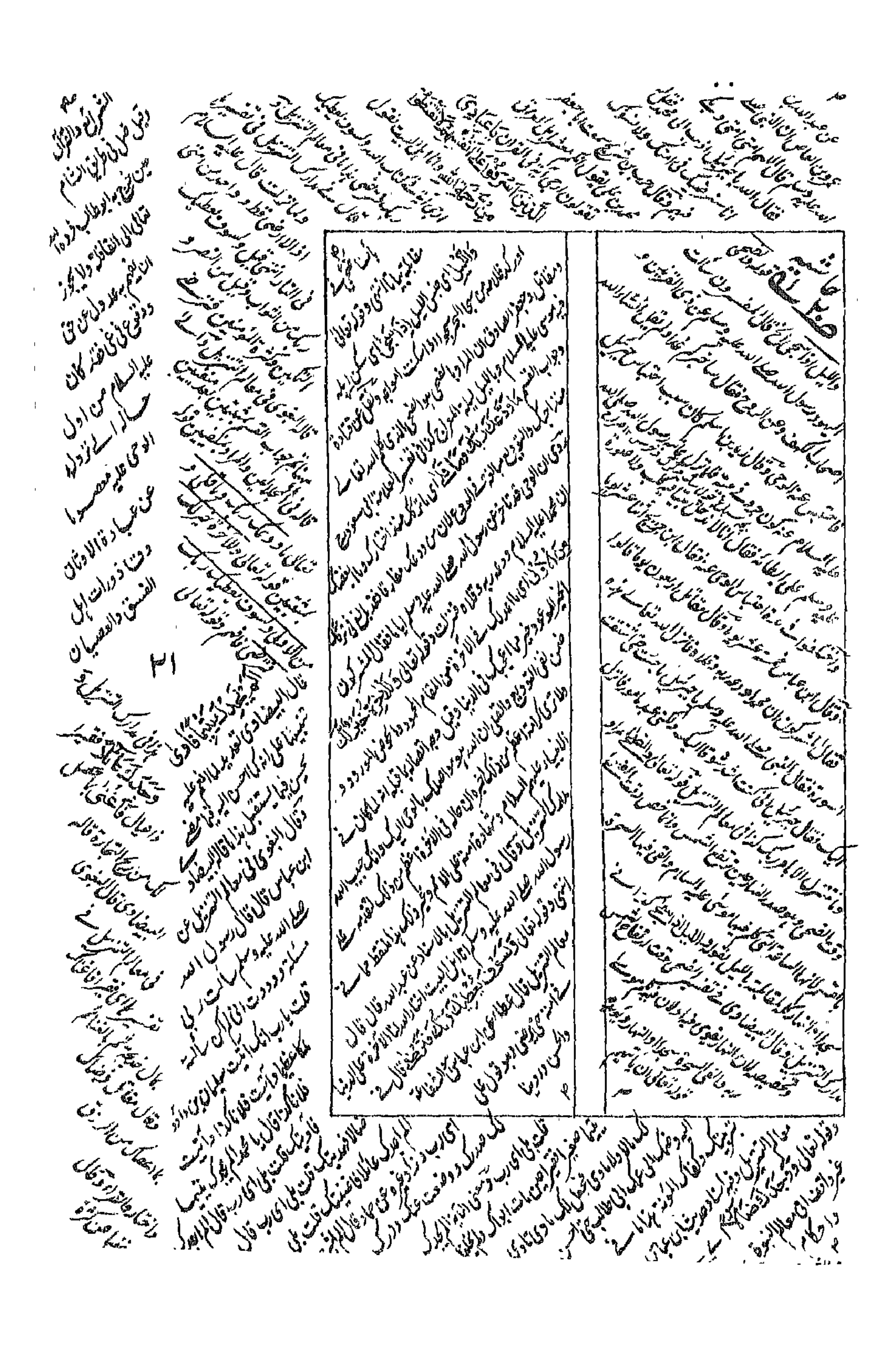
صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم قال الله

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم گفت الله

تعالى والضحى والليل اذا سجى ما ودعك ربك

تعالی سوگند بچاشت گاه و شب چون ... نگذاشت ترا پروردگار تو

وما قلى وللآخرة خير لك من الاولى ولسوف



يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۝ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۝ وَوَجَدَكَ

که بدهد ترا پروردگار تو پس تو خوشنود شوی آیا نیافت ترا یتیم پس جای داد ترا و یافت ترا

ضَالًّا فَهَدَىٰ ۝ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۝ فَأَمَّا الْيَتِيمَ

راه گم کرده پس راه نمود ترا و یافت ترا درویش صاحب عیال پس غنی کرد ترا پس لیکن بر یتیم

فَلَا تَقْهَرْ ۝ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۝ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ

قهر مکن ولیکن سوال کننده را باد از مده مران ولیکن بنعمت رب خود

فَحَدِّثْ ۝ عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ جُنْدُبِ

سخن بگو روایت است از سفیان و او روایت کرده از اسود بن قیس و او روایت کرده از جندب

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ احْتَبَسَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى

بن عبد الله که گفت باز داشته شد جبرئیل علیه السلام از

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس گفت زنی از قریش

أَبْطَأَ عَلَيْهِ شَيْطَانُهُ فَنَزَلَتْ وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ

درنگ کرد در حاضر شدن تر وی شیطان وی پس نازل شد والضحی والليل اذا سجى

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ

ما ودعك ربك وما قلى روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

فِي كِتَابِ التَّهَجُّدِ وَعَنْ جُنْدُبِ بْنِ سُفْيَانَ قَالَ

در کتاب التهجد و روایت است از جندب بن سفیان که گفت

اشْتَكَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَقُمْ

بیمار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس برنخاست برای تهجد

ليلتين أو ثلاثا فجاءت امرأة فقالت يا محمد إني

دو شب يا سه شب پس آمد زنے پس گفت اى محمد هر آئينه من

لأرجو أن يكون شيطانك قد تركك لم أره قربك

اميد مى دارم آنكه باشد شيطان ترا تحقيق ترك كرد ترا نديدم او را نزديك تو

منذ ليلتين أو ثلاث فأنزل الله والضحى والليل

از دو شب يا سه شب پس نازل كرد خدا والضحى والليل

إذا سجى ما ودعك ربك وما قلى رواه البخاري في

اذا سجى ما ودعك ربك وما قلى روايت كرد اين حديث را بخارى در

صحيحه في كتاب التفسير في تفسير سورة والضحى و

صحيح بخارى در كتاب التفسير در تفسير سوره والضحى و

رواه مسلم في صحيحه في كتاب الجهاد في باب ما لقي

روايت كرد اين حديث را مسلم در صحيح مسلم در كتاب الجهاد در باب بيان چيزى كه پيوست

النبي صلى الله عليه وسلم من أذى المشركين و

پيغمبر صلى الله عليه وسلم از اذيت مشركين و

عن شعبة عن الأسود بن قيس قال سمعت جندبا

روايت است از شعبه و او روايت كرد از اسود بن قيس كه گفت شنيدم جندب

البجلي قالت امرأة يا رسول الله ما أرى صاحبك

بجلى را كه گفت زنے يا رسول الله گمان نمى برم صاحب ترا مگر

إلا أبطأك فنزلت ما ودعك ربك وما قلى رواه البخاري

مگر دير كرد ترا پس نازل شد ما ودعك ربك وما قلى روايت كرد اين حديث را بخارى

٢٣

١٢٧

فی صحیحه فی کتاب التفسیر فی تفسیر سورة والضحی وعن

در صحیح بخاری در کتاب التفسیر در تفسیر سوره والضحی روایت است از

ابن عباس قال جلس ناس من اصحاب النبی صلی الله

ابن عباس که گفت نشستند مردان از اصحاب پیغمبر صلی الله

علیه وسلم ینتظرونه فخرج حتی اذا دنا منهم سمعهم

علیه وسلم درین حال که انتظار میکردند آنحضرت را پس خارج شد آنحضرت تا آنکه قریب شد از اصحاب بشنید ایشان را

یتذاکرون فسمع حدیثهم فاذا بعضهم یقول عجبا

که با خود یاد میکردند پس گوش نهاد سخن ایشان را پس بعض ایشان می گفت تعجب کردم

ان الله اتخذ من خلقه خلیلا فابراهیم خلیله و

هرآئینه خدا اختیار کرد از خلق خود دوست پس ابراهیم دوست خدا است و

قال آخر ماذا باعجب من وکلم الله موسی تکلیما وقال

گفت دیگر کس چه نهایت عجب است ازین دگفت خدا با موسی سخن وگفت

آخر فعیسی کلمة الله وروحه وقال آخر وآدم اصطفاه

صحابی دیگر پس عیسی کلمه خدا است در روح وی وگفت دیگری وآدم برگزیده کرد وی را

الله فخرج علیهم فسلم وقال قد سمعت کلامکم وعجبکم

خدا پس خارج شد آنحضرت برین صحابه پس سلام کرد وگفت هرآئینه شنیدم سخن شما و عجب کردن شما

ان ابراهیم خلیل الله وهو کذلك وموسی نجیه و

هرآئینه ابراهیم خلیل خدا است و ابراهیم همچنین است و موسی همراز خدا است و

هو کذلك وعیسی روحه وکلمته وهو کذلك

وی همچنین است و عیسی روح خدا است و کلمه خدا است و وی همچنین است

وَآدَمُ اصْطَفَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى وَهُوَ كَذٰلِكَ أَلَا وَأَنَا حَبِيبُ اللّٰهِ

وآدم برگزیده کرد اورا خدا تعالیٰ و وی چنین است خبردار باشید و من حبیب خدا ام

وَلَا فَخْرَ وَأَنَا حَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَهُ آدَمُ

و نازی نیست و من بردارنده نیزه حمد ام روز قیامت زیر آن نیزه آدم خواهد بود

فَمَنْ دُونَهُ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفَّعٍ

و همه سوای او و نازی نیست و من اول شفاعت کننده و اول شفاعت قبول کرده شده ام

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يُحَرِّكُ حِلَقَ الْجَنَّةِ

روز قیامت و نازی نیست و من اول شخصی ام که حرکت خواهد داد حلقه های در بهشت را

وَلَا فَخْرَ فَيَفْتَحُ اللّٰهُ لِي فَيُدْخِلُنِيهَا وَمَعِي فُقَرَاءُ الْمُؤْمِنِينَ

و نازی نیست پس کشاده خواهد کرد خدا برای من و داخل خواهد کرد مرا در آن بهشت در حالیکه همراه من فقرای مسلمانان

وَلَا فَخْرَ وَأَنَا أَكْرَمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَى اللّٰهِ وَلَا فَخْرَ

و نازی نیست و من بزرگترین پیش رفتگان و پس آیندگانم نزد خدا و نیست ناز

رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ فِي أَوَّلِ سُنَنِهِ فِي بَابِ مَا أُعْطِيَ النَّبِيُّ

روایت کرد این حدیث را دارمی در شروع سنن دارمی در باب بیان چیزیکه داده شده پیغمبر را

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْفَضْلِ وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

صلی الله علیه وسلم از بزرگی و روایت کرد این حدیث را ترمذی

فِي جَامِعِهِ فِي أَبْوَابِ الْمَنَاقِبِ

در جامع ترمذی در ابواب المناقب

اَلْبَابُ الثَّالِثُ فِي إِكْرَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

باب سوم در بیان اکرام پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بقتال الملائكة معه صلعم قال الله تعالى في سورة آل عمران

بکارزار کردن فرشتگان از جانب آنحضرت صلعم شریک شده گفت الله تعالی در سورهٔ آل عمران ع ۱۳

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَّاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ

وبدرستیکه نصرت داد شما را خدا در بدر درحالیکه شما ذلیلان بودید پس بترسید از خدا تا بود که شما

تَشْكُرُوْنَ ۝ اِذْ تَقُوْلُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ اَلَنْ يَّكْفِيَكُمْ اَنْ يُّمِدَّكُمْ

شکر کنید. چون می گفتی مر مسلمانان را آیا بسنده نخواهد کرد شما را آنکه مددگاری

رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ اٰلَافٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِيْنَ ۝ بَلٰٓى اِنْ تَصْبِرُوْا

پروردگار شما بسه هزار کسان از فرشتگان فرود فرستادگان بلی اگر صبر کنید

وَتَتَّقُوْا وَيَاْتُوْكُمْ مِّنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ

وبپرهیزکنید و بیایند شما مخالفان از جوش خود که اینست مددگاری کند شما را پروردگار شما

بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِيْنَ ۝ وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ

به پنج هزار کسان از فرشتگان علامت کنندگان دیگر وانید آن مددگاری را خدا

اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُكُمْ بِهٖ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ

مگر خبر خوش دادن شما را وبرای آنکه تسکین یابد دلهای شما آن و نیست یاری دادن مگر از

عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ ۝ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِيْنَ

نزد خدا غالب دانا و یاری داد تا هلاک کند جماعت را از کسانیکه

كَفَرُوْٓا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوْا خَآئِبِيْنَ ۝ عن ابن عباس

کافر گردند یا خوار گرداند ایشان را پس بازگردند بمقصود نارسیدگان روایت است از ابن عباس

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم بدر هذا

که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود روز بدر این

جبريل آخذ برأس فرسه عليه أداة الحرب وعن
جبرئیل است گیرنده سر اسپ خود را بر جبرئیل آلات جنگ است و در روایت است از

رفاعة بن رافع وكان من أهل بدر قال جاء جبريل
رفاعه بن رافع و بود از اهل بدر که گفت آمد جبرئیل

إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما تعدّون
بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس گفت چه شمارید

أهل بدر فيكم قال من أفضل المسلمين أو كلمة
اهل بدر را درمیان خود گفت آنحضرت از فاضلترین مسلمانان یا کلمه گفت

نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة
مثل این کلمه گفت جبرئیل و همچنین افضل ملائکه می شماریم کسی را که حاضر شد ببدر از جمله فرشتگان

رواهما البخاري في صحيحه في كتاب المغازي في باب
روایت کرد این دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب المغازی در باب

شهود الملائكة بدرا وعن عائشة قالت لما رجع
حاضر شدن فرشتگان در بدر و در روایت است از عائشه رض که گفت هرگاه رجوع کرد

النبي صلى الله عليه وسلم من الخندق ووضع
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از غزوه خندق و نهاد

السلاح واغتسل أتاه جبريل فقال قد وضعت
آلات جنگ را و غسل کرد آمد آنحضرت را جبرئیل پس گفت سر آینه تو نهادی

السلاح والله ما وضعناه اخرج إليهم قال فإلى أين
آلات جنگ را قسم بخدا نه نهادیم آلات جنگ را خارج شو سوی کافران گفت آنحضرت کجا

۲۷

قَالَ هٰهُنَا وَاَشَارَ اِلٰى بَنِيْ قُرَيْظَةَ فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

گفت اینجانب و اشارت کرد سوی بنی قریظه پس خارج شد پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَيْهِمْ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ كَاَنِّيْ اَنْظُرُ اِلَى الْغُبَارِ

علیه و سلم سوی ایشان و روایت است از انس که گفت گویا من نظر میکنم سوی غبار

سَاطِعًا فِيْ زُقَاقِ بَنِيْ غَنْمٍ مَوْكِبِ جِبْرِيْلَ حِيْنَ سَارَ

بلند در طریق بنی غنم از سواران همراهیان جبرئیل وقتیکه سیر کرد

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلٰى بَنِيْ قُرَيْظَةَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوی بنی قریظه

وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و روایت است از براء بن عازب که گفت گفت پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ يَوْمَ قُرَيْظَةَ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ اُهْجُ الْمُشْرِكِيْنَ

و سلم بروز بنی قریظه حسان بن ثابت را هجو کن مشرکان را

فَاِنَّ جِبْرِيْلَ مَعَكَ رَوَى الْبُخَارِيُّ الْاَحَادِيْثَ الثَّلٰثَةَ

پس هر آئینه جبرئیل با تست روایت کرد بخاری این سه حدیث را

فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ كِتَابِ الْمَغَازِيْ فِيْ بَابِ مَرْجِعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

در صحیح بخاری در کتاب المغازی در باب بازگشتن پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْاَحْزَابِ وَعَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ

علیه و سلم از احزاب و روایت است از سعد بن ابی وقاص

قَالَ رَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ اُحُدٍ

که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را روز احد

وَمَعَهُ رَجُلَانِ يُقَاتِلَانِ عَنْهُ عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ كَأَشَدِّ

وهمراه آنحضرت دو مردم بودند جنگ می کردند از جانب آنحضرت بر آن دو مرد جامه‌های سفید بود مانند

الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ

جنگ ندیدم آن هر دو را قبل و نه بعد روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

فِي كِتَابِ الْمَغَازِي فِي بَابِ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ

در کتاب المغازی در باب اذ همت طائفتان منکم ان

تَفْشَلَا وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ بِمَعْنَاهُ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ

تفشلا و روایت کرد این حدیث را مسلم بمعنی او در صحیح مسلم در کتاب الفضائل

فِي بَابِ إِكْرَامِهِ بِقِتَالِ الْمَلَائِكَةِ مَعَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

در باب اکرام آنحضرت بکارزار کردن فرشتگان از کفار همراه آنحضرت صلی الله علیه

وَسَلَّمَ وَرَوَى مُسْلِمٌ بِالْإِسْنَادِ الْآخَرِ فِي الْبَابِ

وسلم و روایت کرد مسلم باسناد دیگر در باب

الْمَذْكُورِ عَنْهُ قَالَ رَأَيْتُ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

مذکور از آن سعد که گفت دیدم از راست پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ شِمَالِهِ يَوْمَ أُحُدٍ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا

علیه وسلم و از چپ وی بروز واقعه احد دو مردم را بر آن دو مردم

ثِيَابٌ بِيَاضٌ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ يَعْنِي جِبْرِيلَ

جامهای سفید بودند ندیدم آن هر دو مردم را قبل و نه بعد یعنی جبرئیل

وَمِيكَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

ومیکائیل علیهما السلام

الباب الرابع في الصلوة على النبي صلى الله عليه

باب چهارم دربیان درود بر پیغمبر صلی الله علیه

وسلم والسلام عليه قال الله تعالى في سورة

وسلم و دربیان سلام برآنحضرت فرمود خدا تعالی در سوره

الاحزاب ان الله وملائكته يصلون على النبي

احزاب بدرستیکه خدا وفرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر

يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما

ای آن کسان که گرویده اید درود فرستید بروی و سلام گویید سلام گفتنی

عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله

روایت است از جابر بن سمرة که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم اني لاعرف حجرا بمكة كان يسلم علي

علیه وسلم هرآئینه من می شناسم آن سنگ را که در مکه است سلام می کرد بر من

قبل ان ابعث اني لاعرفه الان رواه مسلم

قبل آنکه مبعوث شدم هرآئینه من می شناسم اورا دربنوقت روایت کرد این حدیث را مسلم

في صحيحه في اول كتاب الفضائل وعن علي بن

در صحیح مسلم در شروع کتاب الفضائل وروایت است از علی بن

ابي طالب قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم

ابی طالب که گفت بودیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بمكة فخرجنا معه في بعض نواحيها فمررنا بين الجبال

در مکه پس بیرون آمدیم همراه آنحضرت در بعض اطراف مکه پس گذشتیم میان کوهها

والنّجم فلم تمر بشجرة ولا جبل الا قال السلام عليك

دو درخت پس نگذشتیم بدرختی و نه بکوهی مگر گفت آن درخت و کوه السلام علیک

يا رسول الله رواه الدارمي في اول سننه ورواه

یا رسول الله روایت کرد این حدیث را دارمی در شروع سنن دارمی و روایت کرد این حدیث را

الترمذي كذا في مشكوة المصابيح في باب المعجزات

ترمذی چنین است در مشکوة المصابیح در باب معجزات

وعن يعلى بن مرة الثقفي قال ثلاثة اشياء رايتها

و روایت است از یعلی بن مره ثقفی گفت سه چیز را دیدم

من رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا نحن

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دران حال که ما

نسير معه اذ مررنا ببعير يسنى عليه فلما راه

سیر میکردیم همراه آنحضرت ناگاه گذر کردیم بشتری که آب کشیده میشد بروی پس وقتیکه دید آنحضرت را

البعير جرجر فوضع جرانه فوقف عليه النبي

شتر آواز کرد پس نهاد شتر گردن خود را پس ایستاد نزد وی پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فقال اين صاحب هذا

صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت کجاست صاحب این

البعير فجاءه فقال بعنيه فقال بل نهبه لك

شتر پس آمد صاحب شتر نزد آنحضرت پس گفت آنحضرت بفروش این شتر را بمن پس گفت صاحب شتر

يا رسول الله وانه لاهل بيت ما لهم معيشة

یا رسول الله و هر آئینه این شتر بلکہ صاحب خانه که نیست برای ایشان سبب

۱۳۱

غيره فقال اما اذ ذكرت هذا من امره فانه شكى كثرة العمل

سوای این شتر گفت آنحضرت لیکن هرگاه تو ذکر کردی این حال را از امر این شتر پس هر آئینه این شتر گله کرد بسیاری کار را

وقلة العلف فاحسنوا اليه ثم سرنا حتى نزلنا منزلا

و کمی خورش پس نکوئی کنید بوی گفت یعلی بن مره پس سیر کردیم تا که فرود آمدیم بمنزلے

فنام النبي صلى الله عليه وسلم فجاءت شجرة تشق

پس بخفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس آمد درختی در حالیکه می شگافد

الارض حتى غشيته ثم رجعت الى مكانها فلما

زمین را تا آنکه پوشیده کرد آن درخت آنحضرت را پس باز برگشت بسوی جای خود پس چون

استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكرت

بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذکر کردم

له فقال هي شجرة استأذنت ربها في ان تسلم على

از آنحضرت آن واقعه پس گفت آنحضرت این درختیست که اذن طلب کرد از پروردگار خود در باب آنکه سلام کند بر

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذن لها قال

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس دستوری داد خدا آن درخت را گفت

ثم سرنا فمررنا بماء فاتته امرأة بابن لها به جنة

یعلی بن مره پس سیر کردیم پس گذر کردیم بآبی پس آمد نزد آنحضرت زنی با پسری که از آن زن بود و بآن پسر

فاخذ النبي صلى الله عليه وسلم بمنخره ثم قال

پس گرفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوراخ بینی آن پسر را پس گفت

اخرج فاني محمد رسول الله ثم سرنا فلما رجعنا

خارج شو پس بدرستیکه من محمد پیغمبر خدا ام پس سیر کردیم پس هرگاه برگشتیم

مَرَرْنَا بِذٰلِكَ الْمَاءِ فَسَئَلَهَا عَنِ الصَّبِيِّ فَقَالَتْ وَالَّذِيْ

گذشتیم بآن آب پس پرسید آنحضرت آن زن را از آن کودک پس گفت آن زن قسم

بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا رَأَيْنَا مِنْهُ رَيْبًا بَعْدَكَ رَوَاهُ فِيْ

که مبعوث کرده است ترا بحق ندیدیم از آن کودک چیزی باعث شک پس تو روایت کرد این حدیث را در

شَرْحِ السُّنَّةِ كَذَا فِيْ مِشْكوٰةِ الْمَصَابِيْحِ فِيْ بَابِ الْمُعْجِزَاتِ

شرح السنة چنین است در مشکوة المصابیح در باب معجزات

وَعَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ سَأَلَتْنِيْ أُمِّيْ مَتٰى عَهْدُكَ

و روایت است از حذیفه گفت پرسید مرا مادر من که زمان رفتن تست

تَعْنِيْ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ مَا لِيْ بِهٖ

اراده کرد مادر من سوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس گفتم نیست مرا آنحضرت

عَهْدٌ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا فَنَالَتْ مِنِّيْ فَقُلْتُ لَهَا دَعِيْنِيْ

زمانه ملاقات از چنین و چنین پس یاد به بدی کرد مادر من مرا پس گفتم مر مادر خود را بگذار مرا

آتِي النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأُصَلِّيْ مَعَهُ الْمَغْرِبَ

که بروم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس بگزارم با آنحضرت نماز مغرب را

وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَّسْتَغْفِرَ لِيْ وَلَكِ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ

و سوال کنم آنحضرت را اینکه آمرزش طلب کند برای من و برای تو پس آمدم نزد پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّيْتُ مَعَهُ الْمَغْرِبَ فَصَلّٰى حَتّٰى صَلَّى

علیه وسلم پس گزاردم با آنحضرت نماز مغرب را پس نماز گزارد آنحضرت تا آنکه گزارد

الْعِشَاءَ ثُمَّ انْفَتَلَ فَتَبِعْتُهٗ فَسَمِعَ صَوْتِيْ فَقَالَ مَنْ هٰذَا

نماز عشا را پس بازگشت آنحضرت پس از پی او رفتم آنحضرت را پس شنید آواز مرا پس گفت

۳۳

حذیفة قلت نعم قال ما حاجتك غفر الله لك ولامك

حذیفہ است گفتم آری گفت آنحضرت چیست حاجت تو بیامرزد خدا ترا و مادر ترا

قال ان هذا ملك لم ینزل الارض قط قبل هذه اللیلة

گفت آنحضرت ہر آئینہ این فرشتہ است کہ نازل نشدہ است زمین را ہرگز قبل ازین شب

استأذن ربه ان یسلم علی ویبشرنی بان فاطمة

اذن طلب کردم از پروردگار خود اینکہ سلام کند بمن وخبر خوش دہد مرا باینکہ فاطمہ رض

سیدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسین سیدا

سردار زنان اہل جنت است و اینکہ ہر آئینہ حسن رض و حسین رض سرداران

شباب اهل الجنة رواه الترمذی فی جامعه فی ابواب

جوانان اہل بہشت اند روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع ترمذی در ابواب

المناقب وقال هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه

المناقب وگفت ترمذی این حدیث حسن غریب است ازین وجہ

لا نعرفه الا من حدیث اسرائیل وعن نبیه بن وهب

نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث اسرائیل و روایت است از نبیہ بن وہب

ان کعبا دخل علی عائشة فذکروا رسول الله صلی الله

کہ ہر آئینہ کعب در آمد نزد عائشہ رض پس ذکر کردند پیغمبر خدا صلی اللہ

تعالی علیه وسلم فقال کعب ما من یوم یطلع الا نزل

تعالے علیہ وسلم را پس گفت کعب نیست از ہیچ روزیکہ طلوع می کند مگر نازل می شوند

سبعون الفا من الملائکة حتی یحفوا بقبر النبی صلی الله

ہفتاد ہزار از فرشتگان تا آنکہ گرداگرد می آیند بقبر پیغمبر صلی اللہ

تعالى عليه وسلم يضربون باجنحتهم ويصلون على

تعالى عليه وسلم می زنند بازوهای خودرا و درود فرستند بر

رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم حتى اذا امسوا

پیغمبر خدا صلى الله تعالى عليه وسلم تا آنکه هرگاه شبانگاه می کنند

عرجوا وهبط مثلهم فصنعوا مثل ذلك حتى اذا انشقت

بالا روند و فرود می آیند مثل آن فرشتگان پس می کنند این فرشتگان دیگر مانند آن فرشتگان سابق

عنه الارض خرج في سبعين الفا من الملائكة يزفونه

از آنحضرت زمین خارج خواهد شد آنحضرت در هفتاد هزار فرشتگان درحالیکه خواهند برد آن

رواه الدارمي في اوائل سننه في باب ما اكرم الله

روایت کرد این حدیث را دارمی در شروع سنن دارمی در باب چیزیکه اکرام کرد خدا

نبيه صلى الله عليه وسلم بعد موته وعن ابي هريرة

پیغمبر خودرا صلى الله عليه وسلم بعد موت آن پیغمبر و روایت است از ابی هریرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى

که بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم گفت کسیکه درود فرستد

علي واحدة صلى الله عليه عشرا رواه مسلم في

بر من یکبار درود فرستد خدا بروی ده بار روایت کرد این حدیث را مسلم در

صحيحه في كتاب الصلوة في باب الصلوة على النبي

صحیح مسلم در کتاب الصلوة در باب درود فرستادن بر پیغمبر

صلى الله عليه وسلم بعد التشهد ورواه الدارمي

صلى الله عليه وسلم بعد تشهد و روایت کرد این حدیث را دارمی

فِيْ سُنَنِهِ فِيْ كِتَابِ الرِّقَاقِ فِيْ بَابِ فَضْلِ الصَّلٰوةِ عَلَى

در سنن دارمی در کتاب الرقاق در باب فضیلت صلوٰة بر

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ اَبِيْ طَلْحَةَ اَنَّ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم وروایت است از ابی طلحه که بدرستیکه

رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمد روزے

وَالْبُشْرٰى يُرٰى فِيْ وَجْهِهِ فَقَالَ اِنَّهُ جَاءَنِيْ جِبْرَئِيْلُ

وخوشحالی دیده میشد در روی آنحضرت پس گفت آنحضرت هر آئینه شان اینست که آمد نزد من جبرئیل

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَمَا يُرْضِيْكَ يَا مُحَمَّدُ

صلی الله علیه وسلم پس گفت جبرئیل آیا خوشنود نمی سازد ترا یا محمد

اَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْكَ اَحَدٌ مِّنْ اُمَّتِكَ اِلَّا صَلَّيْتُ

اینکه درود نفرستد بر تو هیچ یکے از امت تو مگر صلوٰة بفرستم

عَلَيْهِ عَشْرًا وَلَا يُسَلِّمَ عَلَيْكَ اَحَدٌ مِّنْ اُمَّتِكَ

بر آنکس ده بار وسلام نفرستد بر تو هیچ یکے از امت تو

اِلَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا رَوَاهُ النَّسَائِيُّ فِيْ سُنَنِهِ فِيْ

مگر سلام بفرستم بر آنکس ده بار روایت کرد این حدیث را النسائی در سنن نسائی در

كِتَابِ السَّهْوِ فِيْ بَابِ الْفَضْلِ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ

کتاب السهو در باب فضیلت در درود فرستادن بر پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَوَاهُ الدَّارِمِيُّ فِيْ سُنَنِهِ

صلی الله علیه وسلم وروایت کرد این حدیث را دارمی در سنن دارمی

٣٧

فِي كِتَابِ الرِّقَاقِ وَلَفْظُهُ قَالَ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

در کتاب الرقاق و لفظ در روایت دارمی اینست گفت ابو طلحه آمد پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ يَوْمًا وَهُوَ يُرَى الْبِشْرُ فِي وَجْهِهِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ

وسلم روزی در حالیکه آنحضرت دیده میشد خوشحالی در روی مبارک آنحضرت پس گفته شد یا رسول الله

إِنَّا نَرَى فِي وَجْهِكَ بِشْرًا لَمْ نَكُنْ نَرَاهُ قَالَ أَجَلْ إِنَّ مَلَكًا

بدرستیکه ما می بینیم در روی تو خوشحالی نبودیم که می دیدیم گفت آنحضرت آری بدرستیکه فرشته

أَتَانِي فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ لَكَ أَمَا يُرْضِيكَ

آمد بمن پس گفت مرا یا محمد بدرستیکه پروردگار تو میگوید ترا آیا خوشنود نمی سازد ترا

أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ

آنکه درود نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر صلوة بفرستم بروی

عَشْرًا وَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْكَ إِلَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا قُلْتُ

ده بار و سلام نفرستد بر تو مگر سلام بفرستم بروی ده بار گفت آنحضرت گفتم

بَلَى وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

آری و در روایتی است از انس بن مالک که گفت پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلٰوةً وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ

علیه وسلم هرکه درود فرستد بر من درود یکبار صلوة فرستد خدا

عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَحُطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيئَاتٍ وَ

بروی ده صلوة و کم کرده میشود از وی ده گناه و

رُفِعَتْ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ فِي سُنَنِهِ

و بلند کرده میشود مراورا ده درجه روایت کرد این حدیث را النسائی در سنن نسائی

فِي كِتَابِ الرِّقَاقِ فِي بَابِ الْفَضْلِ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ

در کتاب الرقاق در باب فضیلت در صلوٰة بر پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ

صلی الله علیه وسلم و روایت است از عبدالله بن مسعود رضی

اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَوْلَى النَّاسِ

که هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت نزدیکترین مردم

بِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلٰوةً رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

بمن روز قیامت زیاده ترین ایشان بر من از روی درود اند روایت کرد این حدیث را

فِيْ جَامِعِهٖ فِيْ كِتَابِ الصَّلٰوةِ فِيْ بَابِ مَا جَاءَ فِيْ

در جامع ترمذی در کتاب الصلوٰة در باب چیزیکه آمد در

فَضْلِ الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ

فضیلت صلوٰة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روایت است از

كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

کعب بن عجره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله وسلم

اُحْضُرُوا الْمِنْبَرَ فَحَضَرْنَا فَلَمَّا ارْتَقٰى دَرَجَةً قَالَ اٰمِيْنَ

حاضر شوید نزد منبر پس حاضر شدیم پس چون بر آمد آنحضرت بر یک پایهٔ منبر گفت آمین

فَلَمَّا ارْتَقَى الدَّرَجَةَ الثَّانِيَةَ قَالَ اٰمِيْنَ فَلَمَّا ارْتَقٰى

پس چون بر آمد بر پایهٔ دوم گفت آمین پس چون بر آمد آنحضرت

الدَّرَجَةَ الثَّالِثَةَ قَالَ اٰمِيْنَ فَلَمَّا نَزَلَ قُلْنَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ

بر پایهٔ سوم گفت آمین پس چون فرود آمد آنحضرت گفتیم یا رسول الله

لَقَدْ سَمِعْنَا مِنْكَ الْيَوْمَ شَيْئًا مَا كُنَّا نَسْمَعُهُ قَالَ اِنَّ جِبْرِيْلَ

هر آئینه بتحقیق شنیدیم از تو امروز سخنی را نبودیم که می‌شنیدیم آنرا گفت آنحضرت بتحقیق جبرئیل

عَرَضَ لِيْ فَقَالَ بَعُدَ مَنْ اَدْرَكَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُغْفَرْ لَهٗ

پیش آمد مرا پس گفت دور باد از خیر کسیکه دریابد ماه رمضان را پس آمرزیده نشود مر او را

قُلْتُ اٰمِيْنَ فَلَمَّا رَقِيْتُ الثَّانِيَةَ قَالَ بَعُدَ مَنْ ذُكِرْتَ

گفتم آمین پس هرگاه بر آمدم بر پایهٔ دوم گفت جبرئیل دور باد از خیر کسیکه ذکر کرده

عِنْدَهٗ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْكَ فَقُلْتُ اٰمِيْنَ فَلَمَّا رَقِيْتُ

نزد وی پس درود نفرستد بر تو پس گفتم آمین پس هرگاه بر آمدم

الثَّالِثَةَ قَالَ بَعُدَ مَنْ اَدْرَكَ اَبَوَيْهِ الْكِبَرُ اَوْ اَحَدَهُمَا

بر پایه سوم گفت جبرئیل دور باد از خیر کسیکه دریابد پدر و مادر خود را که بزرگ سال اند یا دریابد

فَلَمْ يُدْخِلَاهُ الْجَنَّةَ قُلْتُ اٰمِيْنَ رَوَاهُ الْحَاكِمُ وَقَالَ

پس درنیارند پدر و مادر او را در بهشت گفتم آمین روایت کرد این حدیث را حاکم و گفت

صَحِيْحُ الْاِسْنَادِ كَذَا فِي التَّرْغِيْبِ وَالتَّرْهِيْبِ لِلْحَافِظِ

صحیح الاسناد است چنین است در ترغیب و ترهیب مولفهٔ حافظ

عَبْدِ الْعَظِيْمِ الْمُنْذِرِيِّ فِي التَّرْغِيْبِ فِيْ صِيَامِ رَمَضَانَ

عبد العظیم منذری در ترغیب در روزه ماه رمضان

اِحْتِسَابًا وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

ثواباً لله و روایت است از ابی هریره که گفت پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِيْ سَمِعْتُهٗ

صلی الله علیه وسلم کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من می‌شنوم درود او را

وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ نَائِيًا أُبْلِغْتُهُ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ
وکسیکه درود بفرستد بر من از دور رسانیده شود درودش مرا روایت کرد این حدیث را بیهقی در شعب

وَعَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و روایت است از ان ابی هریره که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را

يَقُولُ لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا
که می گفت مگردانید خانهای خود را همچو قبرها و مگردانید قبر مرا عید

وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلٰوتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ رَوَاهُ
و درود فرستید بر من پس هر آئینه درود شما میرسد مرا هر جا که باشید روایت کرد این را

النَّسَائِيُّ كَذَا فِي مِشْكٰوةِ الْمَصَابِيحِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ
نسائی چنین است در مشکوة المصابیح و روایت است از عبد الله که گفت

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ لِلّٰهِ مَلٰئِكَةً
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر آئینه مر خدا را فرشتگانند

سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ رَوَاهُ
رونده در زمین میرسانند مرا از امت من سلام روایت کرد

النَّسَائِيُّ فِي سُنَنِهِ فِي كِتَابِ السَّهْوِ فِي بَابِ التَّسْلِيمِ
نسائی در سنن نسائی در کتاب السهو در باب سلام فرستادن

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَوَاهُ الدَّارِمِيُّ فِي
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و روایت کرد این حدیث را دارمی در

سُنَنِهِ فِي كِتَابِ الرِّقَاقِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ
سنن دارمی در کتاب الرقاق و روایت است از ابی هریره که گفت گفت

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ اَحَدٍ يُّسَلِّمُ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست هیچ یکی که سلام میفرستد

عَلَيَّ اِلَّا رَدَّ اللّٰهُ عَلَيَّ رُوْحِيْ حَتّٰى اَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ

برمن مگر بازمیفرستد خدا برمن روح مرا تاآنکه رد میکنم برهوی سلام مرا

رَوَاهُ اَبُوْ دَاؤُدَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعْوَاتِ الْكَبِيْرِ وَعَنْ

روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و بیهقی در دعوات کبیر و روایت است از

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ اِنَّ الدُّعَآءَ

عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بدرستیکه دعا

مَوْقُوْفٌ بَيْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ لَا يَصْعَدُ مِنْهُ شَيْءٌ

موقوف می باشد درمیان آسمان و زمین بالا نمی رود ازان دعا چیزی

حَتّٰى تُصَلِّيَ عَلٰى نَبِيِّكَ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ كَذَا فِيْ

تاآنکه درود میفرستی به پیغمبر خود روایت کرد این حدیث را ترمذی چنین است در

مِشْكٰوةِ الْمَصَابِيْحِ وَعَنْ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ

مشکوة المصابیح و روایت است از فضاله بن عبید

قَالَ سَمِعَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا

که گفت شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را

يَدْعُوْ فِي الصَّلٰوةِ لَمْ يَحْمَدِ اللّٰهَ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ

که دعا می کرد در نماز حمد نگفت خدا را و درود نفرستاد به پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

صلی الله علیه وسلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَجِلْتَ أَيُّهَا الْمُصَلِّي ثُمَّ عَلَّمَهُمْ رَسُولُ اللهِ

عليه وسلم عجلت كردى اى مصلى پيشتر تعليم كرد كسان را پيغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَمِعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

صلى الله عليه وسلم پس شنيد پيغمبر خدا صلى الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يُصَلِّي فَمَجَّدَ اللهَ وَحَمِدَهُ وَصَلَّى

عليه وسلم مردى را كه نماز مى گزارد پس بزرگى بيان كرد خدا را و حمد گفت خدا را و درود

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ

بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم پس گفت پيغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادْعُ تُجَبْ وَسَلْ تُعْطَ

صلى الله عليه وسلم دعا كن قبول كرده ميشوى و سوال كن داده ميشوى

رَوَاهُ النَّسَائِيُّ فِي سُنَنِهِ فِي بَابِ التَّمْجِيدِ وَالصَّلٰوةِ

روايت كرد اين حديث را نسائى در سنن نسائى در باب تمجيد و صلوة

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الصَّلٰوةِ

بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم در نماز

وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ دِينَارٍ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ عَبْدَ اللهِ

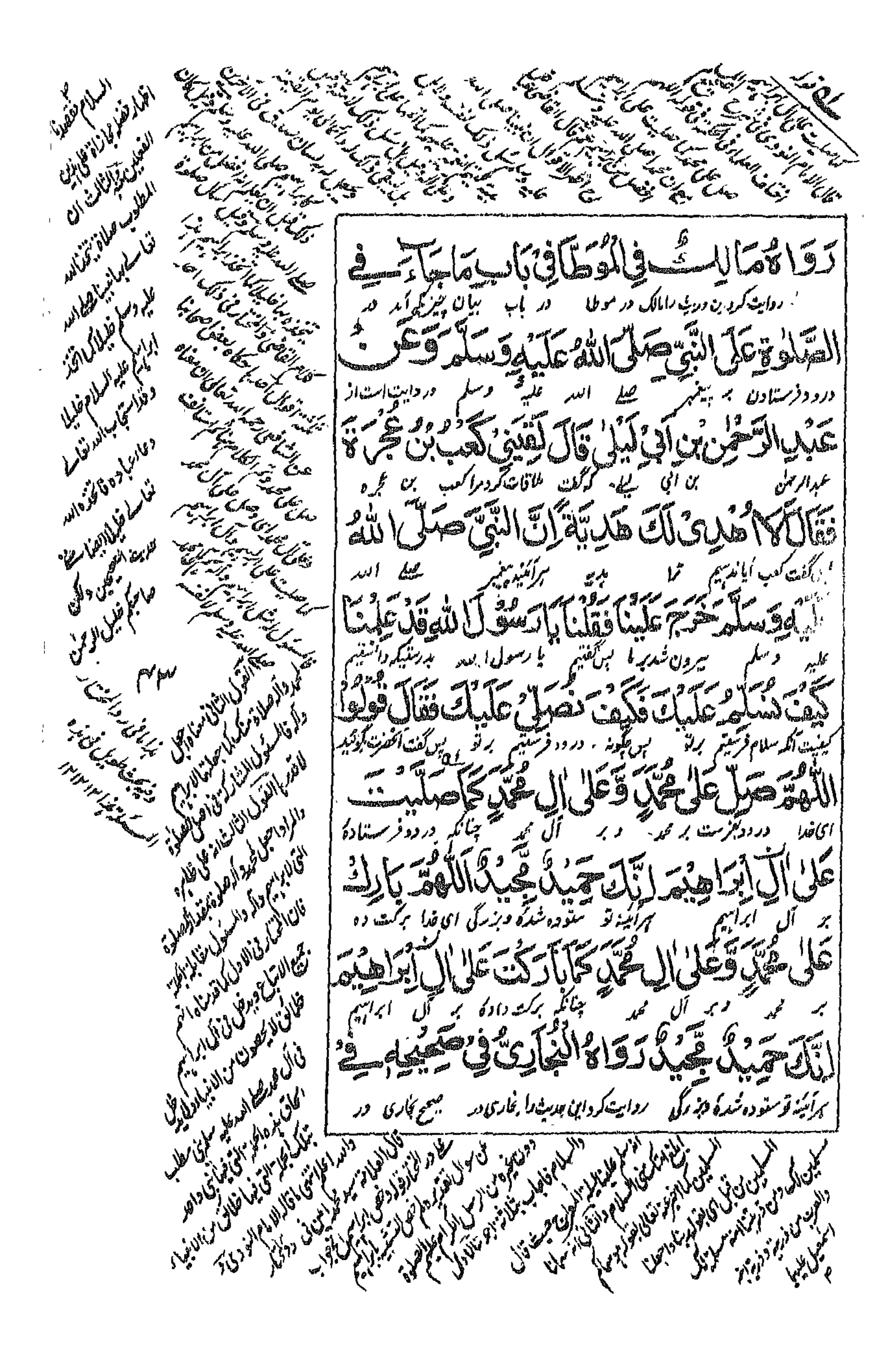
و روايت است از عبد الله بن دينار كه برآينه او گفت ديدم عبد الله

بْنَ عُمَرَ يَقِفُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بن عمر را كه قيام مى كند نزد قبر پيغمبر صلى الله عليه وسلم

فَيُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ

پس درود مى فرستد بر پيغمبر و بر ابو بكر رض و عمر رض



رواه مالك في الموطا في باب ما جاء في

روایت کرد این حدیث را مالک در موطا در باب بیان چیزیکه آمد در

الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم وعن

درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روایت است از

عبد الرحمن بن ابي ليلى قال لقيني كعب بن عجرة

عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت ملاقات کرد مرا کعب بن عجره

فقال الا اهدي لك هدية ان النبي صلى الله

پس گفت کعب آیا ندهیم ترا هدیه هر آئینه پیغمبر صلی الله

عليه وسلم خرج علينا فقلنا يا رسول الله قد علمنا

علیه وسلم بیرون شد بر ما پس گفتیم یا رسول الله بدرستیکه دانستیم

كيف نسلم عليك فكيف نصلي عليك فقال قولوا

کیفیت آنکه سلام فرستیم بر تو پس چگونه درود فرستیم بر تو پس گفت آنحضرت گوئید

اللهم صل على محمد وعلى ال محمد كما صليت

ای خدا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستاده

على ال ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك

بر آل ابراهیم هر آئینه تو ستوده شده و بزرگی ای خدا برکت ده

على محمد وعلى ال محمد كما باركت على ال ابراهيم

بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادی بر آل ابراهیم

انك حميد مجيد رواه البخاري في صحيحه في

هر آئینه تو ستوده شده و بزرگی روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در

فرع

كتاب الدعوات ورواه مسلم في صحيحه في كتاب

كتاب الدعوات و روايت كرد اين حديث را مسلم در صحيح مسلم در كتاب

الصلوة في باب الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم

الصلوة در باب درود فرستادن بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم

بعد التشهد الا ان في روايته قد عرفنا مكان قد علمنا

بعد تشهد مگر آنكه در روايت مسلم لفظ قد عرفنا است بجاى لفظ قد علمنا

وعن ابي هريرة عن النبي قال من سره ان يكتال

و روايت است از ابي هريره از پيغمبر كه گفت آنحضرت كسيكه خوش مى گرداند اورا كه پيموده شود

بالمكيال الاوفى اذا صلى علينا اهل البيت فليقل

به پيمانه كمال تر وتمام تر … چون درود بفرستد بر ما كه اهل بيت هستيم پس بايد كه بگويد اين

اللهم صل على محمد النبي وازواجه امهات المؤمنين

خدايا درود بفرست بر محمد كه نبي است و بر زنان آنحضرت كه مادران مسلمانانند

وذريته واهل بيته كما صليت على ابراهيم انك

و بر ذريات و اهل بيت آنحضرت چنانكه درود فرستاده بر ابراهيم هر آينه تو

حميد مجيد رواه ابو داود في سننه في كتاب

ستوده شده و بزرگى روايت كرد اين حديث را ابو داود در سنن ابي داود در كتاب

الصلوة في باب الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم

الصلوة در باب درود فرستادن بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم

بعد التشهد وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن كعب

بعد تشهد و روايت است از عبد الرحمن بن ابي ليلى وا در روايت كرد از كعب

بن عجرة قال قلنا يا رسول الله السلام عليك قد عرفناه

بن عجره که گفت کعب گفتیم یا رسول الله سلام بر تو بتحقیق شناختیم آنرا

فكيف الصلوة عليك قال قولوا اللهم صل على محمد

پس چگونه است درود بر تو گفت آنحضرت بگوئید باین طور خدایا درود فرست بر محمد

وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم

و بر آل محمد چنانکه درود فرستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم

انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد

هر آئینه تو ستوده شده و بزرگی و برکت ده بر محمد و بر آل محمد

كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك

چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم هر آئینه تو

حميد مجيد قال عبد الرحمن ونحن نقول وعلينا

ستوده شده و بزرگی گفت عبد الرحمن و ما میگوئیم و درود بر ما

معهم رواه النسائي في سننه في باب كيف الصلوة

با ایشان روایت کرد این حدیث را نسائی در سنن نسائی در باب بیان آنکه چگونه است درود

على النبي صلى الله عليه وسلم من كتاب السهو

بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جمله کتاب سهو

الباب الخامس في توقير النبي صلى الله عليه وسلم

باب پنجم در بزرگ داشتن نبی صلی الله علیه وسلم را

قال الله تعالى في سورة البقرة يا ايها الذين

فرمود الله تعالی در سوره بقره ع ۱۳ ای آن شخصان

آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين

کرگرویده اید مگویید راعنا و بگویید انظرنا یعنی نظرکن جانب ما و بشنوید و مر کافران را

عذاب اليم وقال الله تعالى في آخر سورة النور

عذاب دردرسنده است و فرمود الله تعالی در آخر سوره نور ع ۹

لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم

نگردانید خواندن رسول الله را میان خود مانند خواندن بعض شما

بعضا قد يعلم الله الذين يتسللون منكم لواذا

بعض را هر آئینه میداند الله تعالی آن کسان را که میروند از شما در حالت پوشیده کردن

فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم

پس می باید که حذر کنند کسانیکه مخالفت می کنند از امر الله یا رسول از اینکه برسد ایشان را

فتنة او يصيبهم عذاب اليم وقال الله تعالى

فتنه یا برسد آن کسان را عذاب دردرسنده و فرمود الله تعالی

في سورة الاحزاب يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا

در سوره احزاب ع ۷ ای کسانیکه گرویده اید داخل نشوید

بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الى طعام غير ناظرين

در خانهای نبی مگر اینکه دستوری داده شود شما را برای طعام در حالیکه منتظر نباشید

اناه ولكن اذا دعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا

پختگی طعام را ولیکن هرگاه خوانده شوید پس داخل شوید پس هرگاه شما طعام خورید پراگنده شوید

ولا مستانسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي

و نه آرام گیرندگان برای سخن هر آئینه این امر رنج میدهد نبی را

فيستحيي منكم والله لا يستحيي من الحق وإذا

پس شرم می دارد از شما وخداوند تعالی شرم نمیدارد از امر راست و هرگاه

سألتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب

خواستید از زنان پیغمبر کدامی شئ قابل نفع پس طلب کنید از ایشان از پس پرده

ذلكم أطهر لقلوبكم وقلوبهن وما كان لكم

این کار پاک زیاده هست برای دلهای شما و دلهای ایشان ولائق نیست مر شما را

أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه

اینکه برنجانید رسول خدا را و نه اینکه نکاح کنید زنان آن را

من بعده أبدا إن ذلكم كان عند الله عظيما

بعد آن زنهار بدرستیکه این کار هست نزد الله تعالی گناه بزرگ

عن أبي قلابة قال أنس بن مالك أنا أعلم الناس

روایت است از ابی قلابه گفت انس بن مالک من داناترین مردم

بهذه الآية آية الحجاب لما أهديت زينب إلى النبي

بشأن نزول این آیت که آیت حجاب است چون فرستاده شد بجانب عروس زینب

صلى الله عليه وسلم كانت معه في البيت صنع

صلی الله علیه وسلم بود زینب با آنحضرت در خانه کرساخت آنحضرت

طعاما ودعا القوم فقعدوا يتحدثون فجعل النبي

طعام را وطلبید قوم را پس نشستند کسان درحالیکه سخن میگفتند پس گشت پیغمبر

صلى الله عليه وسلم يخرج ثم يرجع وهم قعود

صلی الله علیه وسلم که بیرون میشد بیستر رجوع میکرد و ایشان نشسته

يتحدثون فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا

لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الى طعام

غير ناظرين اناه الى قوله من وراء حجاب فضرب

الحجاب وقام القوم رواه البخاري في صحيحه

في كتاب التفسير وقال الله تعالى في سورة الحجرات

يا ايها الذين امنوا لا تقدموا بين يدي الله و

رسوله واتقوا الله ان الله سميع عليم يا ايها

الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي

ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط

اعمالكم وانتم لا تشعرون ان الذين يغضون

أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ

آوازهای خود را نزد پیغمبر خدا آن کسان آنانند که آزمائش کرده است خدا

قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ○ إِنَّ

دلهای ایشان را برای تقوی مر این گروه را آمرزش است و اجر بزرگ هر آئینه

الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ

آنانکه ندا می کنند ترا از پس حجرها اکثر ایشان

لَا يَعْقِلُونَ ○ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ

نمی دانند و اگر ایشان صبر کردندی تا آنکه تو بیرون آئی

إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ○

بسوی ایشان بتحقیق بودی این امر بهتر برای ایشان و خدا آمرزنده مهربان است

عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَادَ

روایت است از نافع بن عمر و او روایت کرد از ابن ابی ملیکه که گفت ابن ابی ملیکه قریب بود

الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ

که دو کنندگان خیر که هلاک شوند یعنی ابو بکر و عمر بالا کردند آوازهای خود را نزد

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه آمدند نزد آنحضرت

رَكْبُ بَنِي تَمِيمٍ فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ

سواران بنی تمیم پس اشارت کرد یکی از جمله ابو بکر و عمر باقرع بن حابس

أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ وَأَشَارَ الْآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ قَالَ نَافِعٌ

برادر بنی مجاشع واشارت کرد دیگر از جمله آن هر دو بمرد دیگر گفت نافع

لا احفظ اسمه فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا
یاد نمی دارم نام شخص دیگر را پس گفت ابوبکر رض بعمر نخواستی مگر

خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت
خلاف مرا گفت عمر رض نخواستم خلاف ترا پس بالا شد

اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين امنوا
آوازهای ایشان درین امر پس نازل کرد خدا یا ایها الذین آمنوا

لا ترفعوا اصواتكم الاية قال ابن الزبير فما كان
لا ترفعوا اصواتکم تا آیت گفت ابن زبیر پس نبود

عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
عمر رض می شنوانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را

حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه يعني
تا آنکه استفسار کند آنحضرت از عمر رض و ذکر نکرد این حال را از پدر خود یعنی

ابا بكر وعن ابن جريج قال اخبرني ابن ابي مليكة
از پدر مادر خود ابوبکر رض و روایت است از ابن جریج که گفت خبر داد مرا ابن ابی ملیکه

ان عبد الله ابن الزبير اخبرهم انه قدم ركب
که هر آئینه عبد الله بن زبیر خبر داد ایشان را که بتحقیق شان اینست که آمد سواران

من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم
از بنی تمیم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فقال ابو بكر امر القعقاع بن معبد وقال عمر بل
پس گفت ابوبکر رض امیر بکن قعقاع پسر معبد را و گفت عمر رض بلکه

أَمِّرِ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا أَرَدْتَ

امیر مقرر کن اقرع بن حابس را پس گفت ابو بکر رضا چه خواستی

إِلَى أَوْ إِلَّا خِلَافِي فَقَالَ عُمَرُ مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ

بسوی یا این گفت نخواستی مگر خلاف مرا پس گفت عمر رضا نخواستم خلاف ترا

فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ

پس خصومت کردند هردو تا آنکه بلند شد آوازهای ایشان پس نازل شد در این امر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ

یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله

وَرَسُولِهِ حَتَّى انْقَضَتِ الآيَةُ وَعَنْ مُوسَى بْنِ

و رسوله تا آنکه تمام شد آیت و روایت است از موسی بن

أَنَسٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

انس و او روایت کرد از انس بن مالک که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ فَقَالَ رَجُلٌ يَا

وسلم تلاش کرد ثابت بن قیس را پس گفت مردے یا

رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ

رسول الله من دریافت می کنم برای تو خبر وی پس آمد آن مرد نزد ثابت بن قیس پس

جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنَكِّسًا رَأْسَهُ فَقَالَ لَهُ مَا شَأْنُكَ

نشسته در خانه خود سرنگون پس گفت آن مرد ثابت بن قیس را چیست

فَقَالَ شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ

پس گفت ثابت بن قیس حال من بد است بودم که بالا می کردم آواز خود را آواز پیغمبر

٥١

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ

صلی الله علیه وسلم پس هر آینه نابود شد عمل من و من از دوزخیان شدم

فَاَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاَخْبَرَهُ اَنَّهُ

پس آمد آن مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خبر داد آن مرد آنحضرت را

قَالَ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ مُوسٰى فَرَجَعَ اِلَيْهِ الْمَرَّةَ الْاٰخِرَةَ

گفت ثابت بن قیس چنین و چنین پس گفت موسی پس بازگشت آن مرد سوی ثابت بن قیس بار آخر

بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ فَقَالَ اذْهَبْ اِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ اِنَّكَ لَسْتَ

به مژده بزرگ پس گفت آنحضرت برو سوی ثابت بن قیس پس بگو او را که هر آئینه تو نگردیدی

مِنْ اَهْلِ النَّارِ وَلٰكِنَّكَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ رَوَى الْبُخَارِيُّ

از دوزخیان ولیکن تو از بهشتیانی روایت کرد بخاری

الْاَحَادِيثَ الثَّلٰثَةَ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ التَّفْسِيرِ فِي

این سه احادیث را در صحیح بخاری در کتاب التفسیر در

تَفْسِيرِ سُورَةِ الْحُجُرَاتِ وَعَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ

تفسیر سورة الحجرات و روایت است از نعمان بن بشیر که گفت

اِسْتَاْذَنَ اَبُو بَكْرٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اذن خواست ابوبکر رض برای در آمدن نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فَسَمِعَ صَوْتَ عَائِشَةَ عَالِيًا فَلَمَّا دَخَلَ تَنَاوَلَهَا لِيَلْطِمَهَا

پس شنید ابوبکر رض آواز عائشه را بالا پس چون داخل شد ابوبکر رض گرفت عائشه را

وَقَالَ اَلَا اَرَاكِ تَرْفَعِينَ صَوْتَكِ عَلٰى رَسُولِ اللّٰهِ

و گفت ابوبکر رض آیا نمی بینم ترا که بالا می کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْجِزُهُ وَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُغْضَبًا فَقَالَ النَّبِيُّ

علیه وسلم که باز می داشت ابوبکر رضا را و بیرون آمد ابوبکر رضا غضبناک پس گفت پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ كَيْفَ رَأَيْتَنِي

صلی الله علیه وسلم وقتیکه خارج شد ابوبکر رضا چگونه دیدی تو مرا

أَنْقَذْتُكَ مِنَ الرَّجُلِ قَالَ فَمَكَثَ أَبُو بَكْرٍ أَيَّامًا ثُمَّ

که رها کردم ترا از این مرد گفت نعمان بن بشیر پس توقف کرد ابوبکر رضا چند روز پس

اِسْتَأْذَنَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اذن طلب کرد برای درآمدن نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فَوَجَدَهُمَا قَدِ اصْطَلَحَا فَقَالَ لَهُمَا أَدْخِلَانِي فِي سِلْمِكُمَا

پس یافت آنحضرت و عائشه رضا را که هر آینه صلح کردند پس گفت ابوبکر رضا آنحضرت و عائشه را در آرید مرا

كَمَا أَدْخَلْتُمَانِي فِي حَرْبِكُمَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

چنانکه آوردید مرا در خلاف خود پس گفت پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ قَدْ فَعَلْنَا قَدْ فَعَلْنَا رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ فِي

وسلم هر آینه کردیم این کار هر آینه کردیم این کار روایت کرد این حدیث را ابوداود در

سُنَنِهِ فِي كِتَابِ الْأَدَبِ فِي بَابِ مَا جَاءَ فِي الْمِزَاحِ

سنن ابی داود در کتاب الادب در باب چیزیکه آمد در مزاح

وَعَنْ إِسْحَاقَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ

و روایت است از اسحاق که گفت بودیم نزد عمران بن حصین

۵۴

فِي رَهْطٍ مِنَّا وَفِينَا بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ فَحَدَّثَنَا عِمْرَانُ

در گروهی از ما و در جماعت بشیر بن کعب بود پس حدیث گفت ما را عمران

يَوْمَئِذٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دران روز گفت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ قَالَ أَوْ قَالَ الْحَيَاءُ كُلُّهُ خَيْرٌ

حیا بهتر است همه او گفت یا گفت آنحضرت شرم همه او بهتر است

فَقَالَ بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ إِنَّا لَنَجِدُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ

پس گفت بشیر بن کعب هر آینه ما می یابیم در بعض کتابها

أَوِ الْحِكْمَةِ أَنَّ مِنْهُ سَكِينَةً وَوَقَارًا لِلّٰهِ وَمِنْهُ

یا در حکمت اینکه بتحقیق از حیا سکینه و بزرگی داشتن است خدا را گفت بشیر و از حیا

ضَعْفٌ قَالَ فَغَضِبَ عِمْرَانُ حَتَّى احْمَرَّتَا عَيْنَاهُ

ضعف است گفت اسحاق پس خشم گرفت عمران تا آنکه سرخ شدند هر دو چشمان عمران

وَقَالَ أَلَا أَرَانِي أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ

و گفت آیا نمی بینم که حدیث بیان می کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتُعَارِضُ فِيهِ قَالَ فَأَعَادَ عِمْرَانُ

علیه وسلم و معارضه می کنی دران حدیث گفت اسحاق پس بازگفت عمران

الْحَدِيثَ قَالَ فَأَعَادَ بُشَيْرٌ فَغَضِبَ عِمْرَانُ قَالَ

حدیث را گفت اسحاق پس بازگفت بشیر سخن سابق را پس خشم گرفت عمران گفت اسحاق

فَمَا زِلْنَا نَقُولُ إِنَّهُ مِنَّا يَا أَبَا نُجَيْدٍ إِنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ

پس همیشه بودیم که می گفتیم هر آینه بشیر از ما است یا ابا نجید بتحقیق این بشیر نیست خوف بدی

٥٣

رواه مسلم في صحيحه في كتاب الإيمان في باب

روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الایمان در باب

بيان عدد شعب الإيمان وعن سالم بن عبد الله

بیان عدد شاخهای ایمان و روایتست از سالم بن عبد الله

أن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله

که بدرستیکه عبد الله بن عمر گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم يقول لا تمنعوا نساءكم المساجد

علیه وسلم را در حالیکه می گفت باز ندارید زنان خود را از مسجدها

إذا استأذنكم إليها قال فقال بلال بن عبد الله

وقتیکه اذن خواهند از شما بر رفتن بسوی مسجد را گفت سالم پس گفت بلال پسر عبد الله

والله لنمنعهن قال فأقبل عليه عبد الله

سوگند بخدا باز خواهیم داشت زنان را گفت سالم پس متوجه شد بر بلال عبد الله

فسبه سبا سيئا ما سمعته سبه مثله قط وقال

پس دشنام داد عبد الله بلال را دشنام دادن بد که نشنیدم عبد الله را که دشنام داد بلال را مانند این دشنام

أخبرك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

وتقول والله لنمنعهن وعن مجاهد عن ابن عمر

و میگوئی تو قسم بخدا هر آئینه باز خواهیم داشت زنان را و روایتست از مجاهد و روایت کرد از ابن عمر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائذنوا

که گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذن دهید

لِلنِّسَاءِ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ فَقَالَ ابْنٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ

برای زنان در شبها برای رفتن بسوی مساجد پس گفت پسر ابن عمر که گفته میشود اورا

وَاقِدٌ إِذًا يَتَّخِذْنَهُ دَغَلًا قَالَ فَضَرَبَ فِي صَدْرِهِ

واقد درینوقت خواهند گرفت زنان این کار را فریب گفت مجاهد پس زد ابن عمر بر سینهٔ پسر خود

وَقَالَ أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و گفت حدیث میگویم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ وَتَقُولُ لَا رَوَاهُمَا مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي

و سلم و میگوئی نخواهیم گذاشت این کار را روایت کرد این دو حدیث را مسلم در صحیح مسلم در

كِتَابِ الصَّلٰوةِ فِي بَابِ خُرُوجِ النِّسَاءِ إِلَى الْمَسَاجِدِ

کتاب الصلوة در باب بیرون در آمدن زنان بسوی مساجد

الخ وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

الخ و روایت است از عائشه رض که بیشک پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ كَانَ فِي نَفَرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

و سلم بود در گروهی از مهاجرین و انصار

فَجَاءَ بَعِيرٌ فَسَجَدَ لَهُ فَقَالَ أَصْحَابُهُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ

پس آمد شتری پس سجده کرد آن شتر مر آنحضرت را پس گفتند اصحاب آنحضرت یا رسول الله

تَسْجُدُ لَكَ الْبَهَائِمُ وَالشَّجَرُ فَنَحْنُ أَحَقُّ أَنْ نَسْجُدَ

سجده میکنند ترا چهارپایان و درختان پس ما سزاوارتریم بآنکه سجده کنیم

لَكَ فَقَالَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَكْرِمُوا أَخَاكُمْ وَلَوْ كُنْتُ

ترا پس گفت آنحضرت عبادت کنید پروردگار خود را و گرامی دارید برادر خود را و اگر بودمی

أمرت أحدًا أن يسجد لأحدٍ لأمرت المرأة

که امر کردمی هیچ یکی را آنکه سجده کند هیچ یکی را هر آئینه امر کردمی زن را

أن تسجد لزوجها ولو أمرها أن تنقل من

که سجده کند شوهر خود را و اگر امر کرد شوهر زن را که ببرد سنگها را از

جبلٍ أصفر إلى جبلٍ أسود ومن جبلٍ أسود

کوه زرد بسوی کوه سیاه و از کوه سیاه

إلى جبلٍ أبيض كان ينبغي لها أن تفعله رواه

بسوی کوه سفید بود سزاوار آن زن را که بکند این کار روایت کرد این حدیث را

أحمد كذا في مشكوة المصابيح في كتاب النكاح

احمد چنانچه در مشکوة المصابیح در کتاب النکاح

في باب عشرة النساء وعن ابن شماسة المهري

در باب عشرة زنان و روایت است از ابن شماسه مهری

قال حضرنا عمرو بن العاص وهو في سياقة الموت

که گفت حاضر شدیم نزد عمرو بن عاص در حالیکه او در حضور موت بود

يبكي طويلا وحوّل وجهه إلى الجدار فجعل

میگریست بسیار و برگردانیده بود روی خود را بسوی دیوار پس شروع کرد

ابنه يقول يا أبتاه أما بشّرك رسول الله صلى

پسر او که می گفت ای پدر آیا مژده نداد ترا پیغمبر خدا

الله عليه وسلم بكذا أما بشّرك رسول الله

صلی الله علیه وسلم بچنین آیا مژده نداد ترا پیغمبر خدا

قال الامام النووي في شرح صحيح المسلم ۱۲

صلى الله عليه وسلم يأن اقبل فأقبل بوجهه

وقال إن أفضل ما نعد شهادة أن لا إله إلا

الله وأن محمدا رسول الله إني كنت على أطباق

ثلاث لقد رأيتني وما أحد أشد بغضا

لرسول الله صلى الله عليه وسلم مني ولا أحب

إلي من أن أكون قد استمكنت منه فقتلته

فلو مت على تلك الحال لكنت من أهل النار

فلما جعل الله الإسلام في قلبي أتيت النبي صلى

الله عليه وسلم فقلت ابسط يمينك فلأبايعك

فبسط يمينه قال فقبضت يدي قال ما لك يا عمرو

پس دراز کرد آنحضرت دست راست خود را گفت عمرو پس کشیدم دست خود را گفت آنحضرت چه شد ترا یا عمرو

قَالَ قُلْتُ اَرَدْتُ اَنْ اَشْتَرِطَ قَالَ تَشْتَرِطُ بِمَاذَا قُلْتُ

گفت عمرو گفتم خواستم که شرط کنم گفت آنحضرت شرط میکنی چه گفتم اینکه

اَنْ يُغْفَرَ لِي قَالَ اَمَا عَلِمْتَ يَا عَمْرُو اَنَّ الْاِسْلَامَ يَهْدِمُ

آمرزیده شود مر گناهان مرا گفت آنحضرت آیا نمیدانی ای عمرو که بدرستیکه اسلام می افگند

مَا كَانَ قَبْلَهُ وَاَنَّ الْهِجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا وَاَنَّ

هر گناهی را که قبل اسلام بوده و بدرستیکه هجرت می افگند هر گناهی را که پیش از وی بوده و بدرستیکه

الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ وَمَا كَانَ اَحَدٌ اَحَبَّ اِلَيَّ

حج می افگند گناهان را که پیش از آن بوده و نبود هیچ یکی دوست تر بسوی من

مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا اَجَلَّ

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه بزرگتر

فِي عَيْنِي مِنْهُ وَمَا كُنْتُ اُطِيقُ اَنْ اَمْلَاَ عَيْنِي مِنْهُ

در چشمهای من از آنحضرت و نه بودم که توانائی داشتم که سیر کنم چشمهای خود را از دیدار آنحضرت

اِجْلَالًا لَهُ وَلَوْ سُئِلْتُ اَنْ اَصِفَهُ مَا اَطَقْتُ لِاَنِّي

جهت بزرگی آنحضرت و اگر پرسیده شدمی آنکه بیان کنم وصف آنحضرت را نتوانستمی برای آنکه

لَمْ اَكُنْ اَمْلَاُ عَيْنِي مِنْهُ وَلَوْ مُتُّ عَلٰى تِلْكَ الْحَالِ

نبودم که سیر کنم چشمهای خود را از دیدار آنحضرت و اگر مردمی بر آن حال

لَرَجَوْتُ اَنْ اَكُونَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ وَلِيْنَا اَشْيَاءَ

هر آئینه امید داشتمی آنکه باشم از اهل بهشت پس متولی شدیم بچیزها

مَا اَدْرِي مَا حَالِي فِيهَا فَاِذَا اَنَا مُتُّ فَلَا تَصْحَبْنِي نَائِحَةٌ

نمیدانم چیست حال من در آن پس هرگاه من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زن نوحه گر

وَلَا نَارٌ فَإِذَا دَفَنْتُمُونِي فَسُنُّوا عَلَيَّ التُّرَابَ سَنًّا ثُمَّ أَقِيمُوا

و نه آتش پس وقتیکه دفن کنید مرا پس بریزید بر من خاک را پستر بایستید

حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزُورٌ وَيُقْسَمُ لَحْمُهَا

گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتر و تقسیم کرده شود گوشت آن

حَتَّى أَسْتَأْنِسَ بِكُمْ وَأَنْظُرَ مَاذَا أُرَاجِعُ بِهِ رُسُلَ

تا آنکه آرام گیرم بشما و ببینم بچه جواب باز می گردانم فرستادهای

رَبِّي رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْإِيمَانِ فِي

پروردگار خود را روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الایمان در

بَابِ كَوْنِ الْإِسْلَامِ يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ وَعَنْ أَنَسِ

باب بیان بودن اسلام که می افگند گناهان قبل خود را و روایت است از انس

بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بن مالک که هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

خَرَجَ فَقَامَ عَبْدُ اللهِ بْنُ حُذَافَةَ فَقَالَ مَنْ أَبِي

بیرون آمد پس ایستاد عبد الله بن حذافه پس گفت عبد الله کیست پدر من

قَالَ أَبُوكَ حُذَافَةُ ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ سَلُونِي

گفت آنحضرت پدر تو حذافه است پستر زیاده کرد آنحضرت آنکه میگفت بپرسید شما مرا

فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ رَضِينَا بِاللهِ رَبًّا

پس نشست عمر رض بر سر دو زانوی خود پس گفت عمر رض خوشنود شدیم از خدا از روی پروردگار

وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا

و باسلام از روی دین و بمحمد صلی الله علیه و سلم از روی پیغمبر

ثلاثا فسكت رواه البخاري في صحيحه في كتاب العلم

سه بار گفت عمر رضا این کلام پس خاموش شد آنحضرت روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در

وعن المقدام بن معدي كرب الكندي ان

و روایت است از مقدام ابن معدی کرب کندی که بدرستیکه

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوشك

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت نزدیک است

الرجل متكئا على اريكته يحدث بحديث من حديثي

که مردی نشسته بآرام بر تخت خود سخن گوید بحدیثی از حدیثهای من

فيقول بيننا وبينكم كتاب الله عز وجل فما وجدنا

پس گوید درمیان ما و درمیان شما کتاب خدا عز وجل است پس چیزیکه یافتیم

فيه من حلال استحللناه وما وجدنا فيه من

در کتاب خدا از حلال حلال شمردیم آنرا و چیزیکه یافتیم در ان کتاب از

حرام حرمناه الا وان ما حرم رسول الله صلى

حرام حرام کردیم آنرا آگاه باشید و بدرستیکه چیزیکه حرام کرد پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم مثل ما حرم الله وعن قبيصة

الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام کرد خدا و روایت است از قبیصه

عن ابيه ان عبادة بن الصامت الانصاري

و او روایت کرد از پدر خود که بدرستیکه عباده بن صامت انصاری

النقيب صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم

نقیب صاحب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

غَزَا مَعَ مُعَاوِيَةَ أَرْضَ الرُّومِ فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ

غزوه کرد بمصاحبت معاویه بزمین روم پس نگاه کرد بسوی مردم درحالیکه

هُمْ يَتَبَايَعُونَ كِسَرَ الذَّهَبِ بِالدَّنَانِيرِ وَكِسَرَ الْفِضَّةِ

این مردم بایکدگر خرید و فروخت میکردند پارهای زر را با دینارها و پارهای سیم را

بِالدَّرَاهِمِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تَأْكُلُونَ الرِّبَا

بدرمها پس گفت عباده بن صامت ای مردم بتحقیق شما می خورید ربا

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که میگفت

لَا تَبْتَاعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ لَا زِيَادَةَ

بایکدگر خرید و فروخت مکنید زر را با زر مگر مانند هم بمانند نباشد زیادت

بَيْنَهُمَا وَلَا نَظِرَةَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ يَا أَبَا الْوَلِيدِ لَا أَرَى

درمیان هردو و نه تاخیر کردن در زمان دادن پس گفت مرعباده را معاویه ای ابوالولید نمی دانم

الرِّبَا فِي هَذَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَظِرَةٍ فَقَالَ عُبَادَةُ أُحَدِّثُكَ

ربا را درین مگر چیزیکه باشد از مهلت دادن پس گفت عباده حدیث میگویم ترا

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتُحَدِّثُنِي

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و سخن میگوئی تو مرا

عَنْ رَأْيِكَ لَئِنْ أَخْرَجَنِي اللَّهُ لَا أُسَاكِنُكَ بِأَرْضٍ

از رای خود هر آئینه اگر بیرون خواهد کرد مرا خدا سکونت اختیار نخواهم کرد بزمینیکه

لَكَ عَلَيَّ فِيهَا إِمْرَةٌ فَلَمَّا قَفَلَ لَحِقَ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لَهُ

مر ترا بر من دران زمین امارت باشد پس چون از سفر بازگشت عباده در رسید در مدینه پس گفت

عمر بن الخطاب ما اقدمك يا ابا الوليد فقص عليه

عمر بن خطاب را — چه چیز باز آورد ترا — ای ابوالولید — پس بیان کرد بوی

القصة وما قال من مساكنته فقال ارجع يا ابا الوليد

آن قصه را — و چیزیکه گفته بود — از بدو و باش اختیار کردن همراه معاویه پس گفت عمر رض باز برو

الى ارضك فقبح الله ارضا لست فيها وامثالك و

بسوی زمین خود پس دور کناد از خیر خدا آن زمین را اگر نباشی تو در آن زمین و مانند تو

كتب الى معاوية لا امرة لك عليه واحمل الناس

و نوشت عمر رض بسوی معاویه را نیست امارت ترا بر عباده و حمل کن مردم را

على ما قال فانه هو الامر وعن ابي سلمة ان

بر آنکه گفت عباده پس بتحقیق چیزیکه عباده گفته آن حکم است و روایت است از ابی سلمه که ابو هریره

ابا هريرة قال لي يا ابن اخي اذا حدثتك

ابو هریره — گفت بمن — ای پسر برادر من — هرگاه حدیث بیان کنم ترا

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا تضرب

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس نزن

له الامثال روى ابن ماجة الاحاديث الثلاثة

برای آن مثالها — روایت کرد ابن ماجه هر سه حدیث را

في اوائل سننه وعن قيس بن سعد قال

در شروع سنن ابن ماجه و روایت است از قیس بن سعد گفت قیس بن سعد

اتيت الحيرة فرايتهم يسجدون لمرزبان لهم

آمدم در حیره پس دیدم اهل حیره را که سجده میکردند سردار خود را

المرزبان بضم الزاي هو فارسي معرب وهو الفارس الشجاع المقدم على القوم دون الملك وهو معرب كذا في مجمع البحار

فَقُلْتُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَقُّ

پس گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سزاوارتر است

أَنْ يُسْجَدَ لَهُ قَالَ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

باینکه سجده کرده شود او را گفت قیس بن سعد پس آمدم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

وَسَلَّمَ فَقُلْتُ إِنِّي أَتَيْتُ الْحِيرَةَ فَرَأَيْتُهُمْ يَسْجُدُونَ

پس گفتم بدرستیکه رفتم در حیره پس دیدم اهل حیره را که سجده می کنند

لِمَرْزُبَانٍ لَهُمْ فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَحَقُّ أَنْ يُسْجَدَ

مرزبان خود را پس تو ای پیغمبر خدا سزاوارتری باینکه سجده کرده شود

لَكَ قَالَ أَرَأَيْتَ لَوْ مَرَرْتَ بِقَبْرِي أَكُنْتَ تَسْجُدُ لَهُ

مر ترا گفت آنحضرت م خبر ده مرا اگر بگذری بقبر من آیا بودی تو که سجده کنی او را

قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَلَا تَفْعَلُوا لَوْ كُنْتُ آمِرًا أَحَدًا

گفت قیس گفتم سجده نکنم گفت آنحضرت پس نکنید سجده مرا اگر بودم که فرمان می کردم یکی را

أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ النِّسَاءَ أَنْ يَسْجُدْنَ

باینکه سجده کند یکی را بتحقیق حکم میکردم زنان را آنکه سجده کنند

لِأَزْوَاجِهِنَّ لِمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَهُمْ عَلَيْهِنَّ مِنَ الْحَقِّ

شوهران خود را از برای آنچه که گردانیده است خدا برای مردان بر زنان حق

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ فِي كِتَابِ النِّكَاحِ فِي

روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن ابی داود در کتاب النکاح در

بَابُ حَقِّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ

باب حق شوهر بر زن



الباب السادس في حكم المحبة بالنبي صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى في سورة التوبة قل إن كان آباؤكم وأبناؤكم وإخوانكم وأزواجكم وعشيرتكم وأموال اقترفتموها وتجارة تخشون كسادها ومساكن ترضونها أحب إليكم من الله ورسوله وجهاد في سبيله فتربصوا حتى يأتي الله بأمره والله لا يهدي القوم الفسقين

عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من والده وولده رواه

٦٥

البخاري في صحيحه في كتاب الايمان في بيان ان
بخاری در صحیح بخاری در کتاب الایمان در بیان آنکه

حب الرسول صلى الله عليه وسلم من الايمان
حب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایمانست

وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه
و روایت است از انس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه
وسلم ایمان کامل نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشم محبوب تر بسوی وی

من والده وولده والناس اجمعين رواه البخاري
از پدر وی و فرزندان وی و مردم همه روایت کرد این حدیث را

في الباب المذكور ورواه مسلم في صحيحه في
در باب مذکور و روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در

كتاب الايمان في باب وجوب محبة رسول الله
کتاب الایمان در باب واجب شدن محبت رسول خدا

صلى الله عليه وسلم اكثر من الاهل والولد
صلی الله علیه وسلم افزون تر از اهل و فرزندان

والناس اجمعين وعنه عن النبي صلى الله
و مردم همه و نیز روایت است از انس و او روایت کرد از پیغمبر صلی الله

عليه وسلم قال ثلث من كن فيه وجد
علیه وسلم که گفت آنحضرت سه خصلت اند که باشند آن سه خصلت در وی یابد

حلاوة الإيمان أن يكون الله ورسوله أحب

حلاوت ایمان را اینکه باشد خدا و رسول خدا محبوب‌تر

إليه مما سواهما وأن يحب المرء لا يحبه إلا لله

بسوی وے از هر چیز سوای خدا و رسول و اینکه دوست دارد انسان را دوست ندارد او را مگر

وأن يكره أن يعود في الكفر كما يكره أن يقذف

و اینکه ناخوش دارد این را که باز در آید در کفر چنانکه ناخوش می دارد اینکه انداخته شود

في النار رواه البخاري في صحيحه في كتاب الإيمان

در آتش روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الایمان

في باب حلاوة الإيمان ورواه مسلم في صحيحه

در باب حلاوت ایمان و روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم

أيضا في كتاب الإيمان في باب خصال من

نیز در کتاب الایمان در باب خصلتهائیکه هر که

اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان وعن

متصف شد بآن یافت حلاوت ایمان را و روایت است از

عبد الله بن مسعود قال جاء رجل إلى

عبد الله بن مسعود که گفت آمد مردے بسوے

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال

پیغمبر خدا صلے الله علیه و سلم پس گفت

يا رسول الله كيف تقول في رجل أحب قوما

یا رسول الله چه می فرمائی در شان مردیکه دوست داشت قومی را

فلم يلحق بهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ولاحق نشد با ايشان در عمل پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

المرء مع من احب وعن سالم بن ابي الجعد

انسان با كسى خواهد بود كه او دوست دارد و روايت است از سالم بن ابى الجعد

عن انس بن مالك ان رجلا سال النبي صلى الله

و او روايت كرد از انس بن مالك كه بدرستيكه مردى پرسيد پيغمبر صلى الله

عليه وسلم فقال متى الساعة يا رسول الله

عليه وسلم را پس گفت كى خواهد آمد قيامت يا رسول الله

فقال ما اعددت لها قال ما اعددت لها من

پس گفت آنحضرت چه مهيا كردى براى قيامت گفت آن مرد مهيا نكردم براى قيامت

كثير صلوة ولا صوم ولا صدقة ولكني احب

از زياده نماز و نه روزه و نه صدقه وليكن من دوست ميدارم

الله ورسوله قال انت مع من احببت رواهما

خدا و رسول خدا را گفت آنحضرت تو با كسى خواهى بود كه آنرا دوست ميدارى روايت كرد

البخاري في صحيحه في كتاب الادب في باب

بخارى در صحيح بخارى در كتاب الادب در باب

علامة الحب في الله وعن ثابت عن انس ان

علامت حب فى الله و روايت است از ثابت و او روايت كرد از انس

رجلا سال النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة

مردى پرسيد پيغمبر صلى الله عليه وسلم را از قيامت

فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا قَالَ

پس گفت آن مرد کی خواهد آمد قیامت گفت آنحضرت و چه مهیا کرده برای قیامت گفت آن مرد

لَا شَيْءَ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللّٰهُ

چیزی مهیا نیست مگر اینکه محبوب می دارم خدا و پیغمبر خدا را صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ

علیه وسلم پس گفت آنحضرت تو با کسی خواهی بود که آنرا دوست می داری گفت

أَنَسٌ فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

انس پس خوشنود نشده بودیم بچیزی مانند خوشنودی باین قول پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ أَنَسٌ فَأَنَا

علیه وسلم که تو با کسی خواهی بود که آنرا محبوب داری گفت انس پس من

أُحِبُّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ

دوست می دارم پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رض را

وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ

و امیدوارم اینکه باشم با ایشان بجهت دوست داشتن من ایشان را اگرچه عمل نکردم

بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي

مانند عملهای ایشان روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در

كِتَابِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَابِ مَنَاقِبِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ

کتاب الانبیا در باب مناقب عمر بن خطاب رض

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ تَغْيِيرٍ يَسِيرٍ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْبِرِّ

و روایت کرد این حدیث را مسلم با اندک تغیر در صحیح مسلم در کتاب البر

والصلة وعن ابي واقد الليثي ان رسول الله

والصلة وروایت است از ابی واقد لیثی که بدرستیکه پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم بينما هو جالس في المسجد

صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه آنحضرت نشسته بود در مسجد

والناس معه اذ اقبل ثلثة نفر فاقبل اثنان

ودرحالیکه مردم با آنحضرت بودند چون پیش آمدند سه مردم پس پیش آمدند دو

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وذهب

بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رفت

واحد قال فوقفا على رسول الله صلى الله عليه

یکی گفت راوی حدیث پس استاده شدند آن دو مردم نزد مجلس پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم فاما احدهما فرأى فرجة في الحلقة

وسلم پس لیکن یکی از ایشان پس دید جای خالی را در حلقه

فجلس فيها واما الآخر فجلس خلفهم واما الثالث

پس نشست دران جا ولیکن دیگر پس نشست پس اهل مجلس ولیکن مردم سوم

فادبر ذاهبا فلما فرغ رسول الله صلى الله

پس پشت کرد پس رفت پس چون فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم قال الا اخبركم عن النفر الثلثة

علیه وسلم گفت آیا نه خبر دهم شما را از حال این سه مردم

اما احدهم فاوى الى الله فآواه الله واما الآخر

لیکن یکی از ایشان پس منضم شد بسوی خدا پس منضم کرد او را خدا بسوی رحمت خود

فَاسْتَحْيَى فَاسْتَحْيَى اللّٰهُ مِنْهُ وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَاَعْرَضَ فَاَعْرَضَ

پس شرم کرد پس شرم کرد خدا ازان ولیکن دیگر پس روگردانید پس اعراض کرد

اللّٰهُ عَنْهُ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ فِیْ صَحِیْحِهٖ فِیْ کِتَابِ الْعِلْمِ

خدا ازو روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب العلم

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِیْ صَحِیْحِهٖ فِیْ کِتَابِ السَّلَامِ فِیْ

و روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب السلام در

بَابِ مَنْ اَتٰی مَجْلِسًا اِلَخْ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ

باب کسیکه آمد در مجلس الخ و روایت است از ابن عباس که گفت

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَحِبُّوا

گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم دوست دارید

اللّٰهَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنْ نِعَمِهٖ وَاَحِبُّوْنِیْ لِحُبِّ اللّٰهِ

خدارا از برای آنکه طعام دهد شمارا از نعمت و دوست دارید مرا از جهت دوستی خدا

وَاَحِبُّوْا اَهْلَ بَیْتِیْ لِحُبِّیْ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ فِیْ

و دوست دارید اهل بیت مرا از جهت دوستی من روایت کرد این حدیث را ترمذی در

جَامِعِهٖ فِیْ اَبْوَابِ الْمَنَاقِبِ فِیْ بَابِ مَنَاقِبِ اَهْلِ

جامع ترمذی در ابواب المناقب در باب مناقب اهل

بَیْتِ النَّبِیِّ صلعم وَعَنْ اَسْلَمَ عَنْ عُمَرَ اَنَّهٗ

بیت پیغمبر صلے الله علیه وسلم و روایت است از اسلم و او روایت کرد از عمر رضی الله عنه که بدرستیکه عمر

فَرَضَ لِاُسَامَةَ فِیْ ثَلَاثَةِ اٰلَافٍ وَخَمْسِمِائَةٍ

مقرر کرد برای اسامه بن زید در سه هزار و پانصد

وَفَرَضَ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ فَقَالَ

و مقرر کرد برای عبد الله بن عمر در سه هزار پس گفت

عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ لِأَبِيهِ لِمَ فَضَّلْتَ أُسَامَةَ عَلَيَّ

عبد الله بن عمر مر پدر خود را چرا فضیلت دادی اسامه را بر من

فَوَاللهِ مَا سَبَقَنِي إِلَى مَشْهَدٍ قَالَ لِأَنَّ زَيْدًا كَانَ

پس سوگند بخدا سبقت نکرده است اسامه مرا بسوی هیچ غزوه گفت عمر رض برای آنکه پدر او زید بود

أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دوست تر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

مِنْ أَبِيكَ وَكَانَ أُسَامَةُ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللهِ

از پدر تو و بود اسامه محبوب تر بسوی پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْكَ فَآثَرْتُ حُبَّ

صلی الله علیه وسلم از تو پس اختیار کردم محبوب

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى حُبِّي رَوَاهُ

رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر محبوب خود روایت کرد این

التِّرْمِذِيُّ فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ فِي بَابِ مَنَاقِبِ

ترمذی در کتاب مذکور در باب مناقب

زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ

زید بن حارثه رض و گفت ترمذی این حدیث حدیث حسن غریب است

وَعَنْ جَبَلَةَ بْنِ حَارِثَةَ قَالَ قَدِمْتُ عَلَى

و روایت است از جبله بن حارثه که گفت آمدم نزد

رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر آنحضرت را یا رسول الله

اِبْعَثْ مَعِيَ أَخِيْ زَيْدًا قَالَ هُوَ ذَا فَإِنِ انْطَلَقَ مَعَكَ

بفرست همراه من برادر مرا که زید است گفت رسول الله او زید است پس اگر برود همراه تو

لَمْ أَمْنَعْهُ قَالَ زَيْدٌ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَا أَخْتَارُ عَلَيْكَ

منع نمی کنم او را گفت زید یا رسول الله اختیار نمی کنم بر تو

أَحَدًا قَالَ فَرَأَيْتُ رَأْيَ أَخِيْ أَفْضَلَ مِنْ رَأْيِيْ

هیچ یکی را گفت جبله بن حارثه پس دیدم رای برادر خود را نیکوتر از رای خود

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي الْبَابِ الْمَذْكُوْرِ وَقَالَ هٰذَا

روایت کرد این حدیث را ترمذی در باب مذکور وگفت ترمذی این

حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيْثِ ابْنِ

حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث ابن

الرُّوْمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ شَعْرٍ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ

رومی از روایت علی بن مشعر و روایت است از عبد الله بن

هِشَامٍ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هشام گفت ما بودیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم

وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ

در حالیکه آنحضرت گیرنده بود دست عمر بن خطاب را رض پس گفت مر آنحضرت را عمر

يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

یا رسول الله هر آیینه تو محبوب تری هستی بسوی من از همه چیز

إلا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

مگر از نفس من پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

لا والذي نفسي بيده حتى أكون أحب إليك

ایمان کامل نیست سوگند بآن خدا که ذات من در دست قدرت اوست تا آنکه باشم محبوب‌تر بسوی تو

من نفسك فقال له عمر فإنه الآن والله لأنت

از نفس تو پس گفت مر آنحضرت را عمر رضی پس بدرستیکه شان اینست که اکنون سوگند بخدا

أحب إلي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه

محبوب‌تری بسوی من از نفس من پس گفت پیغمبر صلی الله علیه

وسلم له الآن يا عمر رواه البخاري في صحيحه

وسلم مر عمر را اکنون ایمان کامل شد ای عمر روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح

في أول كتاب الأيمان والنذور وعن أبي ذر

در شروع کتاب الایمان والنذور و روایت است از ابی ذر

قال قلت يا رسول الله الرجل يحب القوم

که گفت گفتم یا رسول الله آن مرد که دوست دارد قومی را

ولا يستطيع أن يعمل مثل عملهم قال أنت يا أبا ذر

و نمی تواند که عمل کند مثل عمل آن قوم گفت آنحضرت تو ای ابا ذر

مع من أحببت قلت فإني أحب الله ورسوله

با کسیکه خواهی بود که دوست داری گفتم پس بتحقیق من دوست دارم خدا و رسول خدا را

قال أنت مع من أحببت رواه الدارمي في سننه

گفت آنحضرت تو با کسیکه خواهی بود که او را دوست میداری روایت کرد این حدیث را دارمی در سنن

في كتاب الرقاق في باب المرء مع من احبّ

در كتاب الرقاق در باب بيان آنكه انسان با كسيست كه او را دوست دارد

وعن ابن سيرين قال قلت لعبيدة عندنا

و روايت است از ابن سيرين كه گفت گفتم عبيده را كه نزد ما

من شعر النبي صلى الله عليه وسلم اصبناه

از موی پيغمبر صلى الله عليه وسلم رسيده است ما را

من قبل انس او من قبل اهل انس فقال

از جانب انس يا از جانب اهل انس پس گفت عبيده

لان تكون عندي شعرة منه احب الي

هر آئينه بودن نزد من موی از او محبوب‌تر است

من الدنيا وما فيها رواه البخاري في صحيحه

از دنيا و آنچه در دنيا است روايت كرده اين حديث را بخاری در صحيح بخاری

في كتاب الوضوء في باب الماء الذي يغسل

در كتاب الوضوء در باب آبيكه شسته شود

به شعر الانسان وعن عباس عن ابيه وعن

بآن موی آدمی و روايت است از عباس و او روايت كرد از پدرش و

النبي صلى الله عليه وسلم قال احد جبل

پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه گفت آنحضرت احد كوهيست

يحبنا ونحبه رواه البخاري في صحيحه في كتاب

كه دوست می دارد ما را و دوست می داريم او را روايت كرد اين حديث را بخاری در صحيح ...

٥٥



الزكوة في باب خرص التمر وستذكر احاديث

الزكوة در باب خرص التمر و قریب است که ذکر کنیم حدیثها

حنين الجذع وهي مناسبة لهذا البيان ايضا

گریه کردن تنه درخت خرما و آن احادیث مناسب اند باین بیان نیز

في باب المعجزات ان شاء الله تعالى

در باب معجزات اگر خواسته خدا و او تعالی است

الباب السابع في اتباع النبي صلى الله

باب هفتم در پیروی کردن پیغمبر صلی الله

عليه وسلم قال الله تعالى في سورة آل عمران

علیه و سلم را فرمود الله تعالی در سوره آل عمران

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم

بگو ای محمد اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید تا دوست دارد شما را

الله ويغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم

خدا و بیامرزد شما را گناهان شما و خدا آمرزنده مهربان است

قل اطيعوا الله والرسول فان تولوا فان

بگو ای محمد فرمان برداری کنید خدا را و رسول را پس اگر رو گردان شوند پس هر آئینه

الله لا يحب الكافرين. عن ابي هريرة ان

خدا دوست نمی دارد کافران را روایت است از ابی هریره

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اطاع

پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت کسیکه فرمان برداری

فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله

پس هرآئینه فرمان برداری میکند خدا را و کسیکه نافرمانی میکند مرا پس بتحقیق نافرمانی میکند خدا را

ومن أطاع أميري فقد أطاعني ومن عصى

و کسیکه فرمانبرداری میکند امیر مرا پس هرآئینه فرمانبرداری میکند مرا و کسیکه نافرمانی میکند

أميري فقد عصاني رواه البخاري في صحيحه

امیر مرا پس بتحقیق نافرمانی میکند مرا روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في أول كتاب الأحكام وعن عبد الله قال

در شروع کتاب الاحکام و روایت است از عبد الله گفت

إن أحسن الحديث كتاب الله وأحسن الهدي

هرآئینه نیکوترین سخنها کتاب خداست و بهترین طریقها

هدي محمد صلى الله عليه وسلم وشر الأمور

طریقه محمد صلی الله علیه وسلم است و بدترین کارها

محدثاتها وإن ما توعدون لآت وما أنتم

نو پیدا کرده شده است و بدرستیکه آنچه وعده داده شده اید بتحقیق آمدنیست و نیستید شما

بمعجزين وعن أبي هريرة أن رسول الله

عاجز کنندگان خدا را و روایت است از ابی هریره که بدرستیکه پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم قال كل أمتي يدخلون

صلی الله علیه وسلم گفت همه امت من داخل خواهند شد

الجنة إلا من أبى قالوا ومن يأبى قال من أطاعني

در جنت مگر کسیکه سرکشی کرد گفتند وکدام کس سرکشی کرد گفت هرکه فرمانبرداری کند مرا

دَخَلَ الجَنَّةَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ اَبَى وَعَنْ

در آید بهشت را و هرکه نافرمانی کند مرا پس بتحقیق سرکشی کرد و روایت است از

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ جَاءَتْ مَلَائِكَةٌ اِلَى

جابر بن عبد الله که گفت جابر آمدند چند فرشتگان بسوی

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ نَائِمٌ فَقَالَ بَعْضُهُمْ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه آنحضرت خوابیده بود پس گفتند بعضی

اِنَّهُ نَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ اِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ

که وی خوابیده است و گفتند بعضی از آن فرشتگان که چشم او در خواب است و دل او

يَقْظَانُ فَقَالُوا اِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هٰذَا مَثَلًا فَاضْرِبُوا

بیدار پس گفتند آن فرشتگان بدرستیکه مر صاحب شما را که اینست حالیست عجیب بیان کنید

لَهُ مَثَلًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ اِنَّهُ نَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ

برای او آن حال عجیب پس گفتند بعضی از آن ملائکه وی خوابیده است و گفتند بعضی از ایشان

اِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ فَقَالُوا مَثَلُهُ

بدرستیکه چشم او در خواب است و دل او بیدار پس گفتند آن فرشتگان مثل

كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَ

مانند مثل مردیست که بنا کرد سرایرا و ساخت آن مرد در آن سرا مهمانی و

بَعَثَ دَاعِيًا فَمَنْ اَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ

فرستاد آن مرد خواننده را پس کسیکه اجابت کرد خواننده را داخل شد در دار

وَاَكَلَ مِنَ الْمَأْدُبَةِ وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلِ

و خورد از آن مهمانی و کسیکه اجابت نکرد آن خواننده را داخل نشد

الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ الْمَأْدُبَةِ فَقَالُوا أَوِّلُوهَا لَهُ

وران سرا و نخورد از آن طعام پس گفتند آن فرشتگان تاویل کنید مثل را

يَفْقَهْهَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ نَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ

تا بفهمد این مثل را پس گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی خفته است وگفتند بعضی از ایشان که

الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ فَقَالُوا الدَّارُ الْجَنَّةُ

چشم او درخوابست و دل او بیدار پس گفتند آن فرشتگان سرا بهشت است

وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَنْ أَطَاعَ

و خواننده محمد است صلی الله علیه وسلم پس هر که فرمانبرداری کند

مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَ

محمد را صلی الله علیه وسلم پس به تحقیق فرمانبرداری میکند خدا را و

مَنْ عَصَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ

کسیکه نافرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم پس به تحقیق

عَصَى اللهَ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرْقٌ

نافرمانی میکند خدا را و محمد صلی الله علیه وسلم سبب امتیاز است

بَيْنَ النَّاسِ وَعَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى

درمیان کسان و روایت است از ابی موسی و او روایت کرد از پیغمبر صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي

الله علیه وسلم که گفت آنحضرت جز این نیست که مثل من و مثل آن چیز که فرستاده

اللهُ بِهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي

خدا بآن چیز مانند مثل مردیست که آمد نزد قومی پس گفت ای قوم بدرستیکه من

العدد وانتهى ما قاله العلامة القسطلاني ١٢

رَأيتُ الجيشَ بِعَينَيَّ وإنّي أنا النذيرُ العُريانُ

دیده ام لشکر را بدو چشمان خود و بدرستیکه من ترسانندهٔ برهنه ام

فالنجاءَ فالنجاءَ فأطاعَهُ طائفةٌ من قومِهِ فأدلَجوا

پس نجات طلبید نجات طلبید پس فرمانبرداری کردند آنرا گروهی از قوم او پس سیر کردند در شب

فانطلقوا على مَهَلِهِم فنَجَوا وكذّبت طائفةٌ منهم

رفتند به آرام خود پس نجات یافتند و تکذیب کردند گروهی از قوم او

فأصبحوا مكانَهم فصبَّحَهُم الجيشُ فأهلكَهُم

پس صبح کردند بمکان خود پس در وقت صبح آمد بر ایشان لشکر پس هلاک کرد ایشان را

واجتاحَهُم فذلك مَثَلُ من أطاعَني فاتَّبعَ

و از بیخ برکند ایشان را پس آن مثل کسی است که فرمانبرداری کرد مرا پس پیروی کرد

ما جئتُ به ومَثَلُ من عصاني وكذّبَ بما جئتُ

آن چیز را که آورده ام آنرا و مثل کسیست که نافرمانی کرد مرا و تکذیب کرد بچیزی که آورده ام

به من الحقِّ روى البخاريُّ الأحاديثَ الأربعةَ

آنرا از حق روایت کرد بخاری این چهار احادیث را

في صحيحِهِ في كتابِ الاعتصامِ في بابِ الاقتداءِ

در صحیح بخاری در کتاب الاعتصام در باب پیروی کردن

بسُنَنِ رسولِ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وسلّمَ و

سنتهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و روایت است

عن علقمةَ عن عبدِ اللهِ قال لعنَ اللهُ الواشماتِ

از علقمه و او روایت کرد از عبد الله که گفت عبد الله لعنت کناد خدا زنان را که

۸۱

والموتشمات والمتنمصات والمتفلجات للحسن المغيرات

و پیرسکینا و ران سرہ با بیل تا ابرو یا سبز گردد و زنانیرا که با او این کار کرده شود و زنانرا که موا زرو ودو ر

خلق الله فبلغ ذلك امرأة من بني اسد يقال لها

پیدا کنشی خدا را پس رسید این قول عبدالله زنی را که از قبیله بنی اسد بود گفته می شود او را

ام يعقوب فجاءت فقالت انه بلغني انك

ام یعقوب پس آمد آن زن پس گفت مرا آمده نشان این است که رسید مرا که تو

لعنت كيت وكيت فقال وما لي لا العن من

لعنت میکنی چنین و چنین پس گفت عبدالله و چیست مرا که لعنت نکنم کسی را

لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن

که لعنت کرده است او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کسی را

هو في كتاب الله فقالت لقد قرأت ما بين اللوحين

که او لعنت کرده شده است در کتاب خدا پس گفت آن زن هر آئینه خوانده ام چیزی را که در میان دو

فما وجدت فيه ما تقول قال لئن كنت قرأتيه

لوح است پس نیافتم در وی آن چیزی را که میگوئی گفت عبدالله اگر هستی تو که خوانده ای آنرا

لقد وجدتيه اما قرأت وما آتاكم الرسول فخذوه

هر آئینه یافته بودی آن چیز را آیا نخوانده و چیزیکه بدهد شمارا پیغمبر پس بگیرید آنرا

وما نهاكم عنه فانتهوا قالت بلى قال فانه قد نهى

و چیزیکه منع کند شمارا از آن پس باز آئید از آنچیز گفت آن زن آری این خوانده ام گفت

عنه قالت فاني ارى اهلك يفعلونه قال فاذهبي

از آن چیز گفت آن زن پس من گمان میکنم اهل ترا که می کنند این کار گفت عبدالله پس برو

فانظري فقد ذهبت فنظرت فلم تر من حاجتها

پس نگاه بکن　پس رفت　پس نگاه کرد آن زن پس ندید　از حاجتها خود

شيئاً فقال لو كانت كذلك ما جامعتنا رواه البخاري

چیزی را　پس گفت عبدالله اگر بودی　چنین　مصاحبت نکردی مرا روایت کرد این حدیث را

في صحيحه في كتاب التفسير في تفسير سورة الحشر

در صحیح بخاری　در　کتاب　التفسیر　در　تفسیر　سوره حشر

وقال الله تعالى في سورة النساء فلا وربك

و گفت　الله　تعالی　در　سوره　نساء　پس سوگند بپروردگار تو

لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا

که ایشان مومن نباشند تا وقتیکه حکم مقرر کنند ترا در آنچه که اختلاف واقع شود در میان ایشان پس

في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً ٥ و

در　دلهای خود　تنگی　از آنچه تو حکم فرمودی　و تسلیم کنند　با انقیاد

لو أنا كتبنا عليهم أن اقتلوا أنفسكم أو اخرجوا

اگر ما فرض بیگر دانیدیم بر ایشان که　بکشید　نفسهای خود را　یا　خارج شوید

من دياركم ما فعلوه إلا قليل منهم ولو أنهم فعلوا

از منزلهای خویش　نمی کردند این را مگر　قلیل　از ایشان　و اگر ایشان بکردندی

ما يوعظون به لكان خيراً لهم وأشد تثبيتاً ٥

آنچه که پند داده میشوند　بآن　هر آئینه بودی بهتر برای ایشان　و سخت تر در استواری دین

وإذاً لآتيناهم من لدنا أجراً عظيماً ٥ ولهديناهم

و آن وقت هر آئینه میدادیم ایشان را از نزد خود اجر بزرگ　و بتحقیق راه می نمودیم ایشان را

٨٣

صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا ۝ وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِكَ

راه راست و کسیکه فرمانبرداری کند خدا و پیغمبر را پس آن گروه

مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ

همراه آن کسانند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان

وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ ۚ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيْقًا ۝

و شهیدان و صالحان و نیکو اند این جماعت رفیق

ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ ۚ وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيْمًا ۝ عَنْ

این فضل است از خدا و کافیست خدا دانا روایت است از

عُرْوَةَ قَالَ خَاصَمَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَ الْاَنْصَارِ فِيْ

عروه که گفت خصومت کرد زبیر بمردے که از انصار بود در

شَرِيْجٍ مِّنَ الْحَرَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آب راه از سنگستان پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

اسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ اَرْسِلِ الْمَاءَ اِلٰى جَارِكَ فَقَالَ

سیراب کن زمین خود را ای زبیر بسپس جاری کن آب را بسوی زمین همسایه خود پس گفت

الْاَنْصَارِيُّ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ

انصاری ای پیغمبر خدا از برای آن باین طور حکم میکنی که او پسر عمه تست

فَتَلَوَّنَ وَجْهُهٗ ثُمَّ قَالَ اسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ

پس متلون شد روی مبارک آنحضرت بسپس گفت آنحضرت سیراب کن زمین خود را ای زبیر بسپس باز دار

حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَى الْجَدْرِ ثُمَّ اَرْسِلِ الْمَاءَ اِلٰى جَارِكَ

تا آنکه باز گردد آب بسوی دیوار بسپس بگذار آب را که جاری شود بسوی زمین

واستوعى النبي صلى الله عليه وسلم للزبير حقه

وكامل داد پيغمبر صلى الله عليه وسلم زبير را

في صريح الحكم حين احفظه الانصاري وكان

حق او در صريح حكم وقتيكه خشمگين كرد آنحضرت را انصاري و بود آنحضرت

اشار عليهما بامر لهما فيه سعة قال الزبير فما احسب

كه اشاره كرده بود برايشان بامريكه مرايشان را دران امر فراخي بود گفت زبير پس نمي پندارم

هذه الآيات الا نزلت في ذلك فلا وربك

اين آيات را مگر اينكه نازل شدند درين قصه پس قسم به پروردگار تو

لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم رواه البخاري

كه ايشان مومن نباشند تا آنكه حكم مقرر كنند ترا در انچه كه اختلاف واقع شود درميان ايشان

في صحيحه في كتاب التفسير في تفسير سورة النساء

در صحيح بخاري در كتاب التفسير در تفسير سوره نساء

ورواه مسلم عن عروة بن الزبير عن عبد الله بن

و روايت كرد اين حديث را مسلم از عروه بن زبير و او روايت كرد از عبد الله بن

الزبير في صحيحه في كتاب الفضائل ورواه ابن

زبير در صحيح مسلم در كتاب الفضائل و روايت كرد اين حديث را

ماجة في اول سننه مسلسلا وقال الله تعالى

ابن ماجه در شروع سنن ابن ماجه و فرمود خدا تعالى

في سورة المائدة واطيعوا الله واطيعوا الرسول

در سوره مائده و اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد پيغمبر را

وَاحْذَرُوْا فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْا اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا

و بترسید پس اگر رو بگردانید پس بدانید که نیست بر پیغمبر ما مگر

الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ۝ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ سُوْرَةِ الْاَنْفَالِ

پیغام رسانیدن آشکارا و فرمود خدا تعالی در سوره انفال

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ

ای کسانیکه ایمان آورده اید قبول کنید خواندن خدا و پیغمبر را هنگامیکه بخواند شمارا

لِمَا يُحْيِيْكُمْ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ يَحُوْلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهٖ

برای آنکه زنده گرداند شمارا و بدانید که هر آئینه خدا حائل میشود در میان مرد و دل او

وَاَنَّهٗ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ عَنْ اَبِيْ سَعِيْدِ بْنِ الْمُعَلّٰى

و بتحقیق بسوی وی حشر کرده خواهید شد روایت است از ابی سعید بن معلی

قَالَ كُنْتُ اُصَلِّيْ فِي الْمَسْجِدِ فَدَعَانِيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ

گفت بودم که نماز می گزاردم در مسجد پس خواند مرا پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ اُجِبْهُ فَقُلْتُ

صلی الله علیه و سلم پس جواب ندادم آنحضرت را پس گفتم

يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّيْ كُنْتُ اُصَلِّيْ فَقَالَ اَلَمْ يَقُلِ اللّٰهُ

یا رسول الله هر آئینه من بودم که نماز می گزاردم پس گفت آنحضرت آیا نگفته است خدا

اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ ثُمَّ قَالَ لِيْ

اجابت کنید خواندن خدا و رسول را چون بخواند رسول الله شما را بعد گفت آنحضرت مرا

لَاُعَلِّمَنَّكَ سُوْرَةً هِيَ اَعْظَمُ السُّوَرِ فِي الْقُرْاٰنِ

هر آئینه خواهم آموخت ترا سوره که آن بزرگترین سورتها در قرآنست

قبل ان تخرج من المسجد ثم اخذ بيدي فلما اراد

قبل از آنکه بیرون شوی از مسجد پستر گرفت آنحضرت دستم را پس چون

ان نخرج قلت له الم تقل لاعلمنك سورة هي

آنکه بیرون شود گفتم آنحضرت را آیا تو نگفتی که خواهم آموخت ترا سوره که آن

اعظم سورة من القرآن قال الحمد لله رب

بزرگترین سوره است آن سوره از قرآنست گفت آنحضرت الحمد لله رب

العلمين هي السبع المثاني والقرآن العظيم

العالمین این سوره سبع مثانی و قرآن عظیم است

الذي اوتيته رواه البخاري في صحيحه في اول

آنکه داده شده ام آن قرآن بروایت کرد این حدیث را البخاری در صحیح بخاری در شروع

كتاب التفسير وقال الله تعالى في اخر سورة التوبة

کتاب التفسیر و گفت خدا تعالی در آخر سوره توبه

لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار

هر آئینه بقبول توبه بازگشت خدا بر پیغمبر و آن مهاجران و انصار

الذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد

که پیروی کردند پیغمبر را در زمان تنگدستی از پس آنکه نزدیک بود

يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم

که میل کند دلهای گروهی از ایشان پس برحمت بازگشت برایشان بدرستیکه وی

رءوف رحيم وعلى الثلثة الذين خلفوا

بخشاینده مهربانست و بران سه مردم که موقوف داشته شدند

حَتّٰىٓ اِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ

تا آنکه تنگ شد برایشان زمین باوجود کشادگی آن و تنگ شد

عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوْٓا اَنْ لَّا مَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلَّآ اِلَيْهِ

برایشان نفسهای ایشان و دانستند ایشان آنکه نیست پناه از خدا مگر بسوی وی

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوْبُوْا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ

باز برحمت بازگشت برایشان تا رجوع کنند ایشان بدرستیکه خدا اوست توبه قبول کننده مهربان

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ

ای گروه مؤمنان بترسید از خدا و باشید با راست گویان

مَا كَانَ لِاَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِّنَ الْاَعْرَابِ

مناسب نبود مر اهل مدینه را و آنانرا که گرداگرد ایشانند از بادیه نشینان

اَنْ يَّتَخَلَّفُوْا عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ وَلَا يَرْغَبُوْا بِاَنْفُسِهِمْ

آنکه باز پس مانند از همراهی پیغمبر خدا و نه آنکه رغبت کنند بنفسهای خود

عَنْ نَّفْسِهٖ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ لَا يُصِيْبُهُمْ ظَمَاٌ وَّلَا نَصَبٌ

رو گردانیده از نفس پیغمبر خدا این بسبب آنست که نمی رسد ایشان را تشنگی و نه رنج

وَّلَا مَخْمَصَةٌ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَلَا يَطَئُوْنَ مَوْطِئًا

و نه گرسنگی در راه خدا و نسپرند جائی را

يَّغِيْظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُوْنَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا اِلَّا

که بخشم آرد کافران را و نیابند از دشمن هیچ یافتنی از قتل وغیره مگر

كُتِبَ لَهُمْ بِهٖ عَمَلٌ صَالِحٌ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ

نوشته شود برای ایشان بسبب آن عمل صالح بدرستیکه خدا ضایع نمی گرداند

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً

مزد نیکوکاران را و خرج نمی‌کنند هیچ خرج را اندکے

وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ

و نه بسیارے و قطع نمی‌کنند هیچ وادی را مگر نوشته شود برای ایشان

اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٥ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ

خدا نیکوترین آنچه که عمل میکردند روایت است از ابن شهاب

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ

و او روایت کرد از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک

أَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ وَكَانَ قَائِدَ

که هر آئینه عبد الله بن کعب بن مالک و بود عصاکش کشنده

كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ قَالَ سَمِعْتُ كَعْبَ

کعب از جمله پسران کعب وقتیکه نابینا شد کعب گفت شنیدم کعب

بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ قِصَّةِ

بن مالک را در حالیکه میگفت حال قصه‌ای را که تخلف کرد میگفت از قصه

تَبُوكَ قَالَ كَعْبٌ لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ

تبوک گفت کعب پس نماندم از پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلَّا فِي

صلی الله علیه وسلم در هیچ غزوه که غزوه کرد آن را مگر در

غَزْوَةِ تَبُوكَ غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ

غزوه تبوک سوای آنکه من بودم که پس مانده بودم

ولم يعاتب احد تخلف عنها انما خرج رسول الله

وعتاب کرده نشد هیچ یکی که سپس ماند از غزوه بدر جز این نیست که بیرون شد پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم يريد عير قريش حتى جمع

صلی الله علیه وسلم درحالیکه اراده میداشت قافله قریش را تا آنکه جمع کرد

الله بينهم وبين عدوهم على غير ميعاد ولقد

خدا درمیان ایشان و درمیان دشمن ایشان بر غیر میعاد و هر آئینه بتحقیق

شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

حاضر بودم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

ليلة العقبة حين تواثقنا على الاسلام وما احب

در شب عقبه وقتیکه عهد کردیم بر اسلام و دوست نمیدارم

ان لي بها مشهد بدر وان كانت بدر اذكر في

آنکه مرا بعوض شب عقبه مشهد بدر بودے اگرچه بود بدر مشهورتر در

الناس منها كان من خبري اني لم اكن قط اقوى

مردم از لیلة العقبه شد از خبر من آنکه هر آئینه من نبودم هرگز توانا تر

ولا ايسر حين تخلفت عنه في تلك الغزاة والله

و نه توانگر زیاده از آنکه بودم وقتیکه سپس ماندم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران غزوه سوگند بخدا

ما اجتمعت عندي قبله راحلتان قط حتى جمعتهما

جمع نگردید پیش از آن غزوه دو شتر سواری هرگز تا آنکه جمع کردم

في تلك الغزاة ولم يكن رسول الله صلى الله عليه

دران غزوه ونبود پیغمبر خدا صلی الله علیه

٨٩

وَسَلَّمَ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَّى بِغَيْرِهَا حَتَّى كَانَتْ

وسلم که اراده میداشت هیچ غزوه را مگر توریه میکرد بغیر آن تا آنکه بود

تِلْكَ الْغَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

آن غزوه تبوک غزوه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا

وسلم در گرمای سخت ومتوجه شد آنحضرت سفر دور

وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ

وبیابان بی آب ودشمن کثیر را پس ظاهر نمود برای مسلمانان امر ایشان

لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي

تا مهیا سازند سامان غزوه خود را پس خبر داد آنحضرت ایشان را بجهتیکه

يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

اراده میداشت ومسلمانان با پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ كَثِيرٌ وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابُ حَافِظٍ يُرِيدُ

وسلم بسیار بودند وجمع نمی کرد ایشان را کتاب حافظ اراده میکرد عبد الرحمن

الدِّيوَانَ قَالَ كَعْبٌ فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا

دیوان را گفت کعب پس نبود مردی که اراده میداشت آنکه غائب شود مگر

ظَنَّ أَنَّهُ سَيَخْفَى لَهُ مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ وَ

میدانست آنکه پوشیده خواهد شد حال او تا فرود نامد در حال او وحی خدا

غَزَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تِلْكَ الْغَزْوَةَ

غزوه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن غزوه

حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلَالُ وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللّٰهِ

وقتیکه خوش معلوم میشدند بارهای درخت و سایها وآماده شدند پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ فَطَفِقْتُ

صلی الله علیه وسلم ومسلمانان باآنحضرت پس شروع کردم

أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا

که بوقت بامداد میرفتم تاآنکه آماده شوم باایشان پس رجوع میکردم درحالیکه مهیا نساختم چیزے را

فَأَقُولُ فِي نَفْسِي وَأَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى

پس میگفتم در نفس خود ومن قادرم برو پس همیشه بود بمن این حال

بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْجِدُّ فَأَصْبَحَ رَسُولُ

وقتیکه سخت بود بامردم کوشش پس بوقت بامداد سفر کرد پیغمبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ وَلَمْ أَقْضِ

خدا صلی الله علیه وسلم ومسلمانان باآنحضرت ومهیا نکرده بودم

مِنْ جَهَازِي شَيْئًا فَقُلْتُ أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ

از رخت خود چیزے را پس گفتم آماده شوم بعد آنحضرت در روزے یا دو روز

ثُمَّ أَلْحَقُهُمْ فَغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لِأَتَجَهَّزَ

پستر میرسم ایشان را پس بوقت بامداد رفتم بعدآنکه جدا شدند ایشان تاآماده شوم

فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ثُمَّ غَدَوْتُ فَرَجَعْتُ

پس بازگشتم ومهیا نکردم چیزے را پستر بوقت بامداد رفتم پس بازگشتم

وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا

ومهیا نکردم چیزے را پس همیشه بود بامن این حال تاآنکه بزودی رفتند ایشان

وَتَفَارَطَ الغَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ

و سابق شد غزوه و قصد کردم آنکه کوچ کنم پس دریابم ایشان

وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ فَكُنْتُ إِذَا

و کاشکی من کردمی پس مقدر نگردید برای من آن امر پس بودم که هرگاه

خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللهِ

بیرون می شدم در مردم بعد بیرون شدن پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَطُفْتُ فِيهِمْ أَحْزَنَنِي

صلی الله علیه وسلم پس میگردیدم در ایشان اندوهگین میکرد مرا

أَنِّي لَا أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ

آنکه نمی دیدم مگر مردی مطعون بنفاق را

أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ وَلَمْ يَذْكُرْنِي

یا مردی را از کسانیکه معذور داشت خدا ایشان را از جمله ضعیفان و یاد نکرد مرا

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكًا

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه رسید آنحضرت در تبوک

فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ مَا فَعَلَ كَعْبٌ

پس گفت آنحضرت در حالیکه او نشسته بود در قوم در تبوک چه کرد کعب

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ يَا رَسُولَ اللهِ حَبَسَهُ

پس گفت مردی بود از بنی سلمه یا رسول الله باز داشت کعب را

بُرْدَاهُ وَنَظَرُهُ فِي عِطْفَيْهِ فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ

دو چادر وی و نظر کعب در دو جانب وی پس گفت معاذ بن جبل

۹۳

بِئْسَ مَا قُلْتَ وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا
بد است آنچه گفتی سوگند بخدا یا رسول الله ندانستیم بر وی مگر

خَيْرًا فَسَكَتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
نیکی را پس خاموش شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلًا
گفت کعب بن مالک پس چون رسید بمن آنکه آنحضرت متوجه شد از سفر بازگردنده

حَضَرَنِي هَمِّي وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ وَأَقُولُ
لاحق شد مرا اندوه من و شروع کردم که یاد میکردم دروغ را و میگفتم

بِمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا وَاسْتَعَنْتُ عَلَى
بچه سبب بیرون شوم از خشم آنحضرت فردا و مدد خواستم بر

ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي فَلَمَّا قِيلَ إِنَّ
آن از هر صاحب رای از اهل من پس چون گفته شد بتحقیق

رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَظَلَّ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قریب آمد در حالیکه

قَادِمًا زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ
باز آینده است از سفر زائل شد از من باطل و دانستم آنکه هرگز بیرون نخواهم شد

مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ
از آن گاهی بچیزی که در وی دروغ باشد پس مصمم کردم تصدیق خود را راست گوئی

وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
در بامداد کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

۹۳

قَادِمًا وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ

باز آینده از سفر و بود آنحضرت چون باز می آمد از سفر اول می آمد مسجد

فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ فَلَمَّا فَعَلَ

پس میگزارد در آن مسجد دو رکعت نماز بعد می نشست برای مشرف کردن از زیارت خود مردم را

ذٰلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ

این کار آمدند نزد آنحضرت پس ماندگان پس شروع کردند که عذرخواهی می کردند

إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلًا

پیش آنحضرت و سوگند می خوردند برای خوشنودی آنحضرت و بودند چند و هشتاد مرد

فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس قبول کرد از ایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

عَلَانِيَتَهُمْ وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ

ظاهر ایشان را و بیعت قبول کرد از ایشان و طلب آمرزش کرد برای ایشان و گذاشت باطن ایشان را

إِلَى اللّٰهِ فَجِئْتُهُ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ

بخدا پس آمدم نزد آنحضرت پس چون سلام کردم بر آنحضرت تبسم کرد مانند تبسم

الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَ فَجِئْتُ أَمْشِي حَتّٰى جَلَسْتُ

خشمگین پستر گفت آنحضرت بیا پس آمدم در حالیکه می رفتم تا آنکه نشستم

بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي مَا خَلَّفَكَ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ

پیش آنحضرت صلعم پس گفت آنحضرت مرا چه چیز پس گردانید ترا آیا نبودی که

ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ فَقُلْتُ بَلٰى إِنِّي وَاللّٰهِ لَوْ جَلَسْتُ

خریدی ستور خود را پس گفتم آری بتحقیق من سوگند بخدا اگر نشستمی

عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ

نزد غیر تو از اہل دنیا ہر آئینہ دیدمے آنکہ بیرون شوم

مِنْ سَخَطِهٖ بِعُذْرٍ وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا وَلٰكِنِّي

از خشم او بسبب عذر و ہر آئینہ بتحقیق دادہ شدہ ام فصاحت ولیکن من

وَاللهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ

سوگند بخدا بتحقیق دانستم ہر آئینہ اگر گویم بتو امروز سخن

كَذِبٍ تَرْضٰى بِهٖ عَنِّي لَيُوشِكَنَّ اللهُ أَنْ يُسْخِطَكَ

دروغ خوشنود شوی بآن سخن از من ہر آئینہ قریب است آنکہ خدا خشمگین گرداند ترا

عَلَيَّ وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ

بر من و ہر آئینہ اگر گویم ترا سخن راست خشم گیری

عَلَيَّ فِيهِ إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللهِ لَا وَاللهِ

بر من دران سخن ہر آئینہ من امید دارم دران سخن درگذشتن خدا از گناہ البتہ سوگند بخدا

مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ وَاللهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوٰى

نبود برای من چیزے از عذر سوگند بخدا نبودم ہرگز قوی تر

وَلَا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ فَقَالَ

و توانگر زیادہ ازان کہ بودم من وقتیکہ سپس ماندم از تو پس گفت

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا هٰذَا

پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم لیکن این

فَقَدْ صَدَقَ فَقُمْ حَتّٰى يَقْضِيَ اللهُ فِيكَ فَقُمْتُ

پس بتحقیق راست گفت پس بایست تا آنکہ حکم کند خدا در شان تو پس ایستادم یعنی رفتم

وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِي فَقَالُوا لِي

و برخاستند مردم از قبیله بنی سلمه پس پیروی کردند مرا پس گفتند مرا

وَاللّٰهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هٰذَا وَ

سوگند بخدا ندانستیم ترا که کرده بودی گناهی پیش از این و

لَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ

هر آئینه بتحقیق عاجز شدی آنکه نبودی که عذر خواهی کردی پیش پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُخَلَّفُونَ

صلی الله علیه وسلم بچیزیکه عذر خواهی کردند پیش آنحضرت پسماندگان

قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللّٰهِ

بود کافی ترا یعنی برای گناه تو طلب آمرزش کردن پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَكَ فَوَاللّٰهِ مَا زَالُوا

صلی الله علیه وسلم برای تو پس سوگند بخدا همیشه بودند

يُؤَنِّبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي

که ملامت می کردند مرا تا آنکه اراده کردم آنکه باز گردم پس تکذیب کنم نفس خود را

ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ هَلْ لَقِيَ هٰذَا مَعِي أَحَدٌ قَالُوا نَعَمْ

پس گفتم مر ایشان را آیا در رسید این حال را با من هیچ یکے گفتند آری

رَجُلَانِ قَالَا مِثْلَ مَا قُلْتَ فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلَ مَا قِيلَ

دو مردم گفتند مانند آنچه که تو گفتی پس گفته شد مر ایشان را مانند آنچه گفته شد

لَكَ فَقُلْتُ مَنْ هُمَا قَالُوا مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ

مر ترا پس گفتم کدام اند آن هر دو مردم گفتند آن هر دو مردم مراره بن ربیع عمری

وَهِلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ

وهلال بن امیه واقفی اند پس ذکر کردند بمن دو مردم

صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا فِيهِمَا أُسْوَةٌ فَمَضَيْتُ

صالح را که تحقیق حاضر شده بودند در غزوه بدر و در ایشان قابلیت پیشوائی بود پس گذشتم

حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي وَنَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

وقتیکه ذکر کردند آن دو مردم را بمن و باز داشت پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا أَيُّهَا الثَّلٰثَةُ

علیه وسلم مسلمانان را از کلام ما که سه مردم بودیم

مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ وَتَغَيَّرُوا

از میان کسانیکه سپس ماندند از آنحضرت پس پرهیز کردند ما را مردم و متغیر شدند

لَنَا حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الْأَرْضُ فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ

از ما تا آنکه متغیر شد در نفس من زمین پس نبود آن زمین که میشناختم او را

فَلَبِثْنَا عَلَى ذٰلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً فَأَمَّا صَاحِبَايَ

پس درنگ کردیم بر ان حال پنجاه شب پس لیکن دو یاران من

فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ

پس فروتنی کردند و نشستند در خانهای خود در حالیکه می گریستند و لیکن من پس بودم

أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ

توانا ترین قوم و چابکترین ایشان پس بودم که بیرون می شدم پس حاضر میشدم

الصَّلٰوةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ

برای نماز با مسلمانان و می گردیدم در بازارها

وَلَا يُكَلِّمُنِي اَحَدٌ وَاٰتِي رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

وکلام نمی کرد بمن هیچ یکی و می آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ فَاُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلٰوةِ

وسلم پس سلام میکردم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نشست گاه خود بود بعد از ادای نماز

فَاَقُولُ فِي نَفْسِي هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ

پس میگفتم در نفس خود آیا جنبانید آنحضرت دو لبهای مبارک خود را برد کردن سلام

عَلَيَّ اَمْ لَا ثُمَّ اُصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ فَاُسَارِقُهُ النَّظَرَ

بر من یا نه پس نماز می گزاردم نزدیک آنحضرت پس پنهان می کردم بسوی آنحضرت نگاه

فَاِذَا اَقْبَلْتُ عَلٰى صَلٰوتِي اَقْبَلَ اِلَيَّ وَاِذَا الْتَفَتُّ

پس چون متوجه میشدم بنماز خود متوجه می شد آنحضرت بسوی من و چون برگشته می نگریستم

نَحْوَهُ اَعْرَضَ عَنِّي حَتّٰى اِذَا طَالَ عَلَيَّ ذٰلِكَ مِنْ

بسوی آنحضرت روی گردانید از من تا آنکه چون دراز شد بر من آن حال از

جَفْوَةِ النَّاسِ مَشَيْتُ حَتّٰى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ

ستم مردم یعنی اعراض ایشان رفتم تا آنکه برآمدم بر دیوار

حَائِطِ اَبِي قَتَادَةَ وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَاَحَبُّ النَّاسِ

بستان ابی قتاده و او پسر عم من بود و دوست ترین مردم

اِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَوَاللّٰهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ

نزد من پس سلام کردم بروی پس سوگند بخدا رد نکرد بر من سلام مرا

فَقُلْتُ يَا اَبَا قَتَادَةَ اَنْشُدُكَ بِاللّٰهِ هَلْ تَعْلَمُنِي

پس گفتم ای ابا قتاده سوال می کنم ترا بخدا آیا می دانی تو مرا

أُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ فَسَكَتَ فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ

که دوست می دارم خدا و پیغمبر خدا را پس خاموش ماند پس باز گفتم کلام خود را بابی قتاده پس

فَسَكَتَ فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ فَقَالَ اللهُ وَرَسُولُهُ

پس خاموش ماند پس از گفتم کلام خود را باو پس سوال کردم ازو پس گفت خدا و رسول او

أَعْلَمُ فَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ

داناتر است پس روان شد اشک چشمهای من و برگردانیدم تا آنکه برآمدم

الْجِدَارَ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ

بر دیوار گفت کعب بن مالک پس در اثنای آنکه من میرفتم در بازار مدینه

إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ

ناگاه کشاورزی از کشاورز اهل شام از جمله کسانیکه آورده بودند طعام را

يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ

در حالیکه می فروختند آنرا در مدینه میگفت کدام کس رهنمائی میکند بسوی کعب بن

مَالِكٍ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَ

مالک پس شروع کردند مردم که اشارت می کردند او را تا آنکه چون آمد آن شخص نزد من

دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ فَإِذَا فِيهِ أَمَّا

داد بمن نامه از جانب شاه غسان پس ناگاه در آن نامه این بود اما

بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ

پس هر آئینه شان اینست که بتحقیق در رسید مرا آنکه صاحب تو بتحقیق ستم کرد بر تو

وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلَا مَضْيَعَةٍ

و نگردانید ترا خدا در خانه خواری و نه در جائیکه ضائع شود حق تو

فالحق بنا نواسيك فقلت لما قرأتها وهذا أيضا

پس دررس با ما غمخواری کنیم ترا پس گفتم هرگاه خواندم آن نامه را و این هم

من البلاء فتيممت بها التنور فسجرته بها

از بلا است پس قصد کردم آن نامه تنور را پس افروزانیدم آن تنور را آن نامه

حتى إذا مضت أربعون ليلة من الخمسين

تا آنکه چون گذشت چهل شب از جمله پنجاه شبها

إذا رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم

ناگاه فرستاده پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

يأتيني فقال إن رسول الله صلى الله عليه

آمد مرا پس گفت بر آیینه پیغمبر خدا صلى الله عليه

وسلم يأمرك أن تعتزل امرأتك فقلت

وسلم میفرماید ترا آنکه یکسو شوی از زن خود پس گفتم

أطلقها أم ماذا أفعل قال لا بل اعتزلها و

طلاق دهم او را یا چه کنم گفت نه بلکه یکسو شو از آن و

لا تقربها فأرسل إلى صاحبي مثل ذلك

مباشرت مکن با او و فرستاد آنحضرت بسوی دو صاحبان من مانند این پیغام

فقلت لامرأتي الحقي بأهلك فتكوني عندهم

پس گفتم مر زن خود را دررس با اهل خود پس باش نزد ایشان

حتى يقضي الله في هذا الأمر قال كعب فجاءت

تا آنکه حکم فرماید خدا در این امر گفت کعب پس آمد

امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

زن هلال بن امیه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ

وسلم پس گفت یا رسول الله هلال بن امیه

شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ

پیر است تلف شونده نیست مراورا چاکر پس آیا ناخوش میداری آنکه خدمت کنم اورا

قَالَ لَا وَلَكِنْ لَا يَقْرَبْكِ قَالَتْ إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ

گفت آنحضرت نه ولیکن مباشرت نکند با تو گفت آن زن هر آئینه شان این است سوگند بخدا نیست به او

حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ

جنبشی بسوی چیزی سوگند بخدا همیشه است گریه میکند از وقتیکه شده است

مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا فَقَالَ لِي بَعْضُ

از امر او آنچه گذشت تا امروز پس گفت مرا بعضی

أَهْلِي لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

اهل من اگر طلب اذن کنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لِامْرَأَةِ هِلَالِ بْنِ

وسلم در حال زن خود چنانکه دستوری داد آنحضرت برای زن هلال بن

أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا

امیه که خدمت کند آن زن هلال بن امیه را پس گفتم سوگند بخدا طلب اذن نخواهم کرد در حال زن

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا يُدْرِينِي

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و چه چیز آگاه سازد مرا

مَا يَقُولُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که چه گوید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ فَلَبِثْتُ
چون طلب اذن کنم از آنحضرت در شان زن و من مردے جوانم پس درنگ کردم

بَعْدَ ذٰلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ حَتّٰى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ
پس از آن ده شبها تا آنکه کامل شدند برای ما پنجاه

لَيْلَةً مِنْ حِينِ نَهٰى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
شب از وقتیکه باز داشت پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ عَنْ كَلَامِنَا فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلٰوةَ الْفَجْرِ
وسلم از کلام ما پس چون گزاردم نماز فجر را

صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً وَأَنَا عَلٰى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا
بوقت صبح بعد پنجاه شب ومن بودم بر بام خانه از خانهای خود

فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللّٰهُ قَدْ
پس درمیان آنکه من نشسته بودم بر حالیکه ذکر کرد خدا بتحقیق

ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي وَضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ
تنگ شده برمن نفس من و تنگ شده برمن زمین

بِمَا رَحُبَتْ سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ أَوْفٰى عَلٰى
باوجود کشادگی آن شنیدم آواز آواز کننده بر آمد بر

جَبَلِ سَلْعٍ بِأَعْلٰى صَوْتِهِ يَا كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ أَبْشِرْ
کوه سلع به بلند تر آواز خود یا کعب بن مالک شاد شو

قَالَ فَخَرَرْتُ سَاجِدًا وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ

گفت کعب پس بر رو درافتادم سجده کننده و دانستم آنکه بتحقیق آمد کشایش

وَآذَنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و آگاه نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بِتَوْبَةِ اللهِ عَلَيْنَا حِيْنَ صَلَّى صَلٰوةَ الْفَجْرِ فَذَهَبَ

بباز گشتن خدا برحمت بر ما وقتیکه گزارد آنحضرت نماز فجر را پس رفتند

النَّاسُ يُبَشِّرُوْنَنَا وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُوْنَ

مردم برای آنکه خبر خوش دهند مرا و رفتند بسوی دو صاحبان من خبر خوش دهنده

وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا وَسَعٰى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ

و تاخت بسوی من مردے اسپ را و دوید دونده از قبیله اسلم پس

فَأَوْفٰى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ

پس برآمد بر کوه و بود آواز تیزتر در رسیدن از اسپ

فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي نَزَعْتُ

پس چون آمد نزد من آنکه شنیدم آواز او درحالیکه مژده میداد مرا کشیدم

لَهُ ثَوْبَيَّ فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ وَاللهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا

برای او دو جامهای خود را پس پوشانیدم آن مرد را این هر دو جامها بسبب مژده او قسم بخدا مالک نبودم

يَوْمَئِذٍ وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا وَانْطَلَقْتُ

دران روز و بعاریت خواستم دو جامها پس پوشیدم آن دو جامها و رفتم

إِلٰى رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَتَلَقَّانِي

بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس پیش آمدند مرا

النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهَنِّئُونِي بِالتَّوْبَةِ يَقُولُونَ
مردم گروه گروه مبارکباد گویند مرا بسبب قبول توبه درحالیکه میگفتند

لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ كَعْبٌ حَتَّى دَخَلْتُ
مبارکباد ترا برحمت بازگشتن خدا بر تو گفت کعب تا آنکه درآمدم

الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
در مسجد پس ناگاه ملاقی شدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ
درحالیکه نشسته بود گرد آنحضرت مردم پس استاد بسوی من طلحه بن عبید الله

يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّأَنِي وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ
درحالیکه تیزی آمد تا آنکه مصافحه کرد مرا و مبارکباد داد مرا سوگند بخدا نه استاد بسوی من

رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ وَلَا أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ
مردی از مهاجرین سوای طلحه و فراموش نکنم این خصلت را از طلحه

قَالَ كَعْبٌ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
گفت کعب پس چون سلام کردم بر پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ أَبْشِرْ
وسلم درحالیکه آنحضرت میدرخشید روی مبارک آنحضرت بسبب شادی شاد شو

بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ قَالَ
به بهترین روزی که گذشته بر تو از وقتیکه زاد ترا مادر تو گفت کعب

قُلْتُ أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

گفتم آیا از نزد تو یا رسول الله یا از نزد خدا

قَالَ لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى

گفت آنحضرت نه بلکه از نزد خدا و بود پیغمبر خدا صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ

الله علیه وسلم چون شاد میشد روشن میشد روی مبارک آنحضرت تا آنکه گویا

قِطْعَةُ قَمَرٍ وَكُنَّا نَعْرِفُ ذٰلِكَ مِنْهُ فَلَمَّا جَلَسْتُ

پاره ماه بود و بودیم ما که می شناختیم آنرا ازان پس چون نشستم

بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي

پیش آنحضرت گفتم یا رسول الله هرآئینه از توبه نست

أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللّٰهِ وَإِلَى

آنکه بیرون شوم از مال خود از روی صدقه بسوی خدا و بسوی

رَسُولِ اللّٰهِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

پیغمبر خدا گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و

سَلَّمَ أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ

سلم بدار نزد خود بعض مال خود را پس این کار نیکو تر است

لَكَ قُلْتُ فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِيَ الَّذِي بِخَيْبَرَ

مر ترا گفتم پس هرآئینه من میدارم نزد خود آن بهره خود را که بخیبر است

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ إِنَّمَا نَجَّانِي

پس گفتم یا رسول الله هرآئینه خدا جز این نیست که نجات داد مرا

١٠٥

بِالصِّدْقِ وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أُحَدِّثَ

سبب براستی و بدرستیکه از توبه منست آنکه سخن نگویم

إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيتُ فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا

مگر راست تا زنده مانم پس سوگند بخدا نمی دانم هیچ یکی را

مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ

از مسلمانان که نعمت داده باشد او را خدا در راستی سخن

مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

از وقتیکه ذکر کردم مر آنرا از پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى يَوْمِي هَذَا أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي

علیه وسلم تا امروز نیکوتر از آنکه نعمت داد مرا

وَمَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ

و آهنگ نکردم از وقتیکه ذکر کردم آنرا از پیغمبر خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا

صلی الله علیه وسلم تا امروز دروغ گوئی را

وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ وَأَنْزَلَ

و تحقیق من هر آینه امید می دارم آنکه نگاه دارد مرا خدا در آن زمان که زنده مانم و نازل کرد

اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خدا بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَى قَوْلِهِ

لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین تا قول خدا

قوله فوالله ما اعلم احدا من المسلمين ابلاه الله ... القسطلاني ١٢١٢

وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ

وکونوا مع الصادقین پس قسم بخدا انعام نکرد خدا بر من

مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ أَعْظَمَ

هیچ یکے نعمت هرگز پس ازانکه راه راست نمود مرا برای اسلام بزرگتر

فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ أَنْ لَا أَكُونَ

در نفس من از راست گوئی من با پیغمبر خدا آنکه نبودم

كَذَبْتُهُ فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا فَإِنَّ اللَّهَ

که دروغ گفتم با آنحضرت پس هلاک گردیدمی چنانکه هلاک شدند کسانیکه دروغ گفتند پس براینکه خدا

قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرَّ مَا

گفت درشان کسانیکه دروغ گفتند وقتیکه نازل کرد خدا وحی را بدترین چیزیکه

قَالَ لِأَحَدٍ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيَحْلِفُونَ

گفت درشان هیچ یکے پس گفت خدا تبارک و تعالے سیحلفون

بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ إِلَى قَوْلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ

بالله لکم اذا انقلبتم الیهم تا قول خدا فان الله

لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قَالَ كَعْبٌ وَ

لا یرضی عن القوم الفاسقین گفت کعب و

كُنَّا تَخَلَّفْنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ

بودیم سپس کرده شدیم ما سه مردم از امر کسانیکه

قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پذیرفت ازیشان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

حِينَ حَلَفُوا لَهُ فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ وَأَرْجَأَ

سوگند خوردند برای خوشنودی آنحضرت پس قبول بیعت کرد از ایشان و طلب آمرزش کرد و

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَنَا حَتَّى

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر مارا تا آنکه

قَضَى اللهُ فِيهِ فَبِذَلِكَ قَالَ اللهُ وَعَلَى الثَّلٰثَةِ

حکم کرد خدا در آن امر پس بسبب آن گفت خدا و علی الثلاثة

الَّذِينَ خُلِّفُوا وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللهُ مِمَّا خُلِّفْنَا

الذین خلفوا و نیست چیزیکه ذکر کرد خدا از آنکه سپس کرده شدیم

عَنِ الْغَزْوِ وَإِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا

از غزوه و جز این نیست که آن سپس کردن آنحضرت مارا و تاخیر آنحضرت امر ماراست

عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ رَوَاهُ

از کسیکه سوگند خورد برای خوشنودی آنحضرت و عذر خواهی کرد بسوی آنحضرت پس پذیرفت آنحضرت

الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْمَغَازِي فِي بَابِ

بخاری در صحیح بخاری در کتاب المغازی در باب

حَدِيثِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي

حدیث کعب بن مالک و روایت کرد این حدیث را مسلم در

صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ التَّوْبَةِ وَعَنْ إِسْحَاقَ بْنِ

صحیح مسلم در کتاب التوبة و روایت است از اسحاق بن

رَاشِدٍ أَنَّ الزُّهْرِيَّ حَدَّثَهُ قَالَ أَخْبَرَنِي

راشد که بدرستیکه زهری حدیث بیان کرد او را گفت خبر داد مرا

عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ

عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک

عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ

از پدر خود عبد الله گفت عبد الله شنیدم پدر خود کعب بن مالک را

وَهُوَ أَحَدُ الثَّلٰثَةِ الَّذِينَ تِيبَ عَلَيْهِمْ أَنَّهُ

و آن یکے ازان سہ کسانست کہ برحمت بازگشتہ شد بر ایشان کہ ہر آئینہ

لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

کعب پس نماند از پیغمبر خدا صلے الله علیہ و

سَلَّمَ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا قَطُّ غَيْرَ غَزْوَتَيْنِ

سلم در ہیچ غزوۂ کہ غزوہ کرد آنحضرت ہرگز سوائے دو غزوہ

غَزْوَةِ الْعُسْرَةِ وَغَزْوَةِ بَدْرٍ قَالَ فَأَجْمَعْتُ

غزوۃ العسرۃ یعنے غزوۂ تبوک و غزوہ بدر گفت کعب پس مصمم کردم قصد خود را

صِدْقَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

براست گوئی با پیغمبر خدا صلے الله علیہ وسلم

ضُحًى وَكَانَ قَلَّ مَا يَقْدَمُ مِنْ سَفَرٍ سَافَرَهُ إِلَّا

بوقت چاشت و بود آنحضرت کم باز می آمد از سفرے کہ سفر کرد آنحضرت مگر

ضُحًى وَكَانَ يَبْدَأُ بِالْمَسْجِدِ فَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ

چاشتگاہ و بود آنحضرت کہ اول می آمد در مسجد پس میگزارد دو رکعت

وَنَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كَلَامِي

و باز داشت پیغمبر صلے الله علیہ وسلم از کلام من

وكلام صاحبيّ ولم ينه عن كلام احد من

و کلام دو صاحبان من و باز داشت از کلام ایچ یکی از

المتخلفين غيرنا فاجتنب الناس كلامنا

پس ماندگان سوای ما پس پرهیز کردند مردم از کلام ما

فلبثت كذلك حتى طال عليّ الامر وما من

پس درنگ کردم بهمان حال تا آنکه دراز شد برمن امر و نبود

شيء اهم اليّ من ان اموت فلا يصلي عليّ

چیزی سخت‌تر نزدم از آنکه بمیرم پس نگزارد نماز برمن

النبي صلى الله عليه وسلم او يموت رسول الله

پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا وفات یابد پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم فاكون من الناس بتلك

صلی الله علیه وسلم پس باشم از جانب مردم باین

المنزلة فلا يكلمني احد منهم ولا يصلي عليّ

مرتبه پس کلام نکند مرا ایچ یکی از ایشان و نماز نگزارد برمن

فانزل الله توبتنا على نبيه صلى الله عليه

پس نازل کرد خدا توبه ما بر پیغمبر خود صلی الله علیه

وسلم حين بقي الثلث الآخر من الليل و

وسلم وقتیکه باقی ماند سوم حصه سپس از شب و

رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ام سلمة

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نزد ام سلمه بود

وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مُحْسِنَةً فِي شَأْنِي مَعْنِيَّةً فِي

و بود ام سلمه نکوئی کننده در شان من صاحب اهتمام در

أَمْرِي فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

امر من پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

يَا أُمَّ سَلَمَةَ تِيبَ عَلَى كَعْبٍ قَالَتْ أَفَلَا أُرْسِلُ

یا ام سلمه برحمت بازگشته شد بر کعب گفت ام سلمه آیا پس ارسال نکنم

إِلَيْهِ فَأُبَشِّرَهُ قَالَ إِذًا يَحْطِمَكُمُ النَّاسُ فَيَمْنَعُونَكُمُ

بسوی وی پس بشارت دهم او را گفت آنحضرت در آن وقت ازدحام خواهند کرد و شما مردم پس باز خواهند

النَّوْمَ سَائِرَ اللَّيْلَةِ حَتَّى إِذَا صَلَّى رَسُولُ اللهِ

از خواب باقی شب تا آنکه چون گزارد پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةَ الْفَجْرِ آذَنَ بِتَوْبَةِ

صلی الله علیه وسلم نماز فجر را آگاه نمود برحمت بازگشتن

اللهِ عَلَيْنَا وَكَانَ إِذَا اسْتَبْشَرَ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ

خدا بر ما و بود آنحضرت چون شاد میشد روشن میشد روی مبارک آنحضرت

حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةٌ مِنَ الْقَمَرِ وَكُنَّا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ

تا آنکه گویا آن پاره بود از ماه و بودیم ما آن سه مردم

الَّذِينَ خُلِّفُوا خُلِّفْنَا عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي قُبِلَ مِنْ

که سپس کرده شدیم سپس کرده شدیم از آن امر که پذیرفته شد

هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اعْتَذَرُوا حِينَ أَنْزَلَ اللهُ لَنَا

از آن کسان که معذرتخواهی کردند وقتیکه نازل کرد خدا برای ما

التوبة فلما ذكر الذين كذبوا رسول الله صلى

حال قبول توبه پس هرگاه ذکر کرده شد آنکسانیکه دروغ گفتند با پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم من المتخلفين فاعتذروا

الله علیه وسلم از جمله پس ماندگان و عذر خواهی کردند

بالباطل ذكروا بشر ما ذكر به احد قال يعتذرون

بباطل ذکر کرده شدند آن کسان به بدترین چیزیکه ذکر کرده شد بآن هیچ یکی گفت خدا

اليكم اذا رجعتم اليهم قل لا تعتذروا لن نؤ

بسوی شما چون باز آئید بسوی ایشان بگو عذر خواهی مکنید باور نخواهیم داشت

لكم قد نبأنا الله من اخباركم وسيرى الله

سخن شما را بتحقیق خبر داده است ما را خدا از اخبار شما و زود ببیند خدا

عملكم ورسوله الآية رواه البخاري في

عمل شما را و پیغمبر او تا آخر آیت روایت کرد این حدیث را بخاری در

صحيحه في كتاب التفسير وقال الله تعالى

صحیح بخاری در کتاب التفسیر و گفت خدا تعالی

في سورة الاحزاب النبي اولى بالمؤمنين

در سوره احزاب پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنان

من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا

از نفسهای ایشان و زنان پیغمبر مادران مسلمانانند و صاحبان

الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله

قرابت بعض ایشان سزاوارترند ببعض در کتاب خدا

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى

از مومنان و مهاجران مگر آنکه بکنید بسوی

أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ

دوستان خود نکوئی هست این در کتاب

مَسْطُورًا وَقَالَ اللهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ التَّغَابُنِ

نوشته شده و گفت خدا تعالے در سوره تغابن

وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ

و فرمان برید خدا را و فرمان برداری کنید پیغمبر را پس اگر روبگردانید

فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝

پس نیست بر پیغمبر ما مگر پیغام رسانیدن روشن

اَلْبَابُ الثَّامِنُ فِي بَيَانِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

باب هشتم در بیان آنکه بتحقیق پیغمبر صلے الله علیه وسلم افضل انبیا و مرسلین شد

عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى

بر همه پیغمبران رحمتهای پروردگار جهانیان نازل باد گفت خدا تعالے

فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ

در سوره بقره این پیغمبران فضیلت دادیم بعضے از ایشان را

عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ

بر بعض از ایشان پیغمبران کسے است که سخن گفت با او خدا و بلند کرد خدا بعضے را پایها

وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ

و دادیم عیسی پسر مریم را معجزه‌ها و قوت دادیم او را بروح

الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ

پاک و اگر خواستی خدا باهم جنگ نکردندی آنانکه پیش از

بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ

پیغمبران بودند از پس آنکه آمد بایشان معجزه‌ها ولیکن

اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ

اختلاف کردند پس از ان جمله کسی هست که ایمان آورد و از ان جمله کسی هست که کافر شد و

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ

اگر خواستی خدا باهم جنگ نکردندی و لیکن خدا می کند

مَا يُرِيدُ ۝ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ

آنچه می خواهد روایت است از جابر بن عبد الله که هر آینه

النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أُعْطِيتُ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود داده شده ام

خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ

پنج چیزها که نه داده شد آن هیچ کس پیش من نصرت داده شده ام بهول

مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ

راه ماهی و گردانیده شد برای من همه زمین جای سجده

طَهُورًا فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلَاةُ

پاک کننده پس هر کس از امت من که دررسد او را نماز یعنی وقت آن

فليصل وأحلت لي المغانم ولم تحل لأحد

پس نماز گزارد و حلال کرده شد برای من مالهای غنیمت و حلال کرده نشد برای هیچ یکی

قبلي وأعطيت الشفاعة وكان النبي يبعث

پیش من و داده شده ام شفاعت کبری و بود پیغمبر برانگیخته می شد

إلى قومه خاصة وبعثت إلى الناس عامة

جانب قوم خود خاص و برانگیخته شده ام جانب همه کسان عام

رواه البخاري في صحيحه في أول كتاب التيمم

روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در شروع کتاب التیمم

ورواه مسلم بمعناه في أول كتاب المساجد

و روایت کرد این حدیث را مسلم بمعناه در شروع کتاب المساجد

وعن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله

و روایت است از ابی هریره که بر آئینه پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم قال فضلت على الأنبياء بست

علیه وسلم فرمود بزرگی داده شده ام بر پیغمبران بشش چیزها

أعطيت جوامع الكلم ونصرت بالرعب

داده شده ام جامع سخنها و فتح داده شده ام بهول

وأحلت لي المغانم وجعلت لي الأرض طهورا

و حلال کرده شد برای من مالهای غنیمت و گردانیده شد برای من زمین پاک کننده

ومسجدا وأرسلت إلى الخلق كافة وختم بي

و جای سجده و فرستاده شده ام جانب خلق تمام و ختم کرده شد بمن

النَّبِيُّونَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ وَ

پیغمبران روایت کرد این حدیث را مسلم در کتاب مذکور و نیز

عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

روایت است از ابی هریره که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَأَوَّلُ

وسلم من سردار اولاد آدم هستم روز قیامت و اول

مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ وَأَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ

آن شخصی ام که شگافته شود از و قبر و اول شفاعت کننده و نخستین

مُشَفَّعٍ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي أَوَّلِ كِتَابِ

مقبول شفاعت شده روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در شروع کتاب

الْفَضَائِلِ وَعَنْهُ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

الفضائل ونیز روایت است از ابو هریره که گفت بودیم با پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دَعْوَةٍ فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ وَ

علیه وسلم در ضیافتی پس برداشته شد بسوی آنحضرت استخوان دست بازو

كَانَتْ تُعْجِبُهُ فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً وَقَالَ أَنَا سَيِّدُ

خوش می آمد گوشت دست آنحضرت را پس بگزید آنحضرت از آن گوشت بدندان گزیدنی و گفت من هستم

النَّاسِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ هَلْ تَدْرُونَ بِمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ

آدمیانم روز قیامت ایا میدانید بکدام سبب درآن روز جمع کند خدا

الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُبْصِرُهُمْ

اولین و آخرین را بر زمین کشاده مستوی پس البیان [illegible]

الناظر ويسمعهم الداعي وتدنو منهم الشمس

نظر کننده و بشنوانند ایشان را خواننده و نزدیک شود از ایشان آفتاب

فيقول بعض الناس الا ترون الى ما انتم

پس بگویند بعضی از آدمیان آیا نمی بینید بسوی حالیکه شما

فيه الى ما بلغكم الا تنظرون الى من يشفع

در آن هستید بسوی چیزیکه رسید شما را آیا نظر نمی کنید بسوی کسیکه شفاعت کند

لكم الى ربكم فيقول بعض الناس ابوكم

برای شما بسوی پروردگار شما پس بگویند بعض آدمیان پدر شما

آدم فيأتونه فيقولون يا آدم انت ابو البشر

آدم است پس بیایند ایشان نزد حضرت آدم پس بگویند ای آدم تو پدر آدمیان هستی

خلقك الله بيده ونفخ فيك من روحه

پیدا کرد ترا خدا از ید قدرت خود و در آورد در تو از روحی که آفریده اوست

وامر الملائكة فسجدوا لك واسكنك الجنة

و فرمود فرشتگان را پس سجده کردند ترا و ساکن کرد ترا خدا در بهشت

الا تشفع لنا الى ربك الا ترى ما نحن فيه

آیا شفاعت نمی کنی برای ما نزد پروردگار خود آیا نمی بینی حالی را که ما در آنیم

وما بلغنا فيقول ان ربي غضب اليوم غضبا

و بچیزیکه رسید ما را پس گوید آدم پروردگار من خشم گرفته است امروز خشم گرفتنی

لم يغضب قبله مثله ولا يغضب بعده مثله

که خشم نگرفت پیش امروز مانند این خشم و خشم نخواهد گرفت پس امروز

مِثْلَهُ وَنَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ نَفْسِي نَفْسِي
مانند اینجا خشم و بازداشت مرا از درخت پس نافرمانی کردم نفسی نفسی

اِذْهَبُوا اِلٰى غَيْرِي اِذْهَبُوا اِلٰى نُوحٍ فَيَأْتُونَ
بروید بسوی غیر من بروید بسوی نوح پس آیند

نُوحًا فَيَقُولُونَ يَا نُوحُ اَنْتَ اَوَّلُ الرُّسُلِ
نوح را پس گویند ای نوح تو اول نبی مرسلی

اِلٰى اَهْلِ الْاَرْضِ وَسَمَّاكَ اللّٰهُ عَبْدًا شَكُورًا
بسوی اہل زمین و نام نهاد ترا خدا عبد شکور

اَلَا تَرٰى مَا نَحْنُ فِيهِ اَلَا تَرٰى اِلٰى مَا بَلَغَنَا
آیا نمی بینی حالے را که ما در انیم آیا نظر نمی کنی بسوی رنجیکه رسیده باما

اَلَا تَشْفَعُ لَنَا اِلٰى رَبِّكَ فَيَقُولُ رَبِّي غَضِبَ
آیا شفاعت نمی کنی برای ما نزد پروردگار خود پس گوید نوح پروردگار من خشم گرفت

الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَا يَغْضَبُ
امروز خشم گرفتنی که خشم نگرفت پیش امروز مانند آن و خشم نخواهد گرفت

بَعْدَهُ مِثْلَهُ نَفْسِي نَفْسِي اِيتُوا النَّبِيَّ فَيَأْتُونِي
بعد امروز مانند آن نفسی نفسی بیائید نزد آنحضرت پس آیند مرا

فَاَسْجُدُ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُقَالُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ
پس سجده کنم زیر عرش پس گفته شود ای محمد بالا بردار

رَاْسَكَ وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ وَسَلْ تُعْطَهُ قَالَ مُحَمَّدٌ
سر خود را و شفاعت کن مقبول شفاعت شوی و طلب داده شوی گفت محمد

قال محمد بن عبيد لا احفظ سائره

١١٨

119

بن عبيد لا أحفظ سائره رواه البخاري

بن عبید یاد نمی دارم باقی حدیث را روایت کرد این حدیث را بخاری

في صحيحه في أول كتاب الأنبياء وعن

در صحیح بخاری در شروع کتاب الانبیاء و روایت است از

أبي سعيد قال قال رسول الله صلى الله

ابی سعید که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم أنا سيد ولد آدم يوم القيامة

علیه وسلم من سردار اولاد آدم روز قیامت

ولا فخر وبيدي لواء الحمد ولا فخر وما من

و درین ناز نیست و در دست من لوا حمد خواهد بود و درین ناز نیست و نبود کدامی

نبي يومئذ آدم فمن سواه إلا تحت لوائي

پیغمبر دران روز آدم و همه پیغمبران سوای او مگر زیر نیزه من

وأنا أول من تنشق عنه الأرض ولا فخر

و من اول شخص که شگافته خواهد شد ازان زمین و ناز نیست

وفي الحديث قصة رواه الترمذي في

و در حدیث قصه است روایت کرد این حدیث را ترمذی در

جامعه في أول أبواب المناقب وقال هذا

جامع ترمذی در شروع ابواب المناقب و گفت ترمذی این

حديث حسن وعن جبير بن مطعم

حدیث حسن است و روایت است از جبیر بن مطعم

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لي خمسة اسماء انا محمد واحمد وانا الماحي

الذي يمحو الله بي الكفر وانا الحاشر الذي

يحشر الناس على قدمي وانا العاقب رواه

البخاري في صحيحه في كتاب الانبياء في باب

ما جاء في اسماء رسول الله صلعم ورواه

مسلم مع تغيير في صحيحه في كتاب الفضا[ئل]

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لقد رايتني في الحجر

وقريش تسالني عن مسراي فسالتني عن

آشْيَاءَ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَمْ أُثْبِتْهَا فَكُرِبْتُ

چیزہا از بیت المقدس کہ من یاد نگہ داشتم آنچیزہا را پس غمگین کردہ شدم

كُرْبَةً مَا كُرِبْتُ مِثْلَهُ قَطُّ قَالَ فَرَفَعَهُ اللّٰهُ لِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ مَا

غمگینی کہ ہرگز غمگین نکردہ شدم مانند آن ہرگز گفت آنحضرت پس بلند کرد بیت المقدس را خدا برای من

يَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُهُمْ بِهِ وَقَدْ رَأَيْتُنِي

می پرسیدند قریش مرا از چیزے مگر خبر دادم قریش را ازان چیز وہر آئینہ دیدم خود را

فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

در گروہے از پیغمبران پس ناگاہ موسی علیہ السلام

قَائِمٌ يُصَلِّي فَإِذَا رَجُلٌ ضَرْبٌ جَعْدٌ كَأَنَّهُ

ایستادہ نماز ادا می کرد پس ناگاہ موسی مردے کم گوشت میانہ مرغول موی گویا کہ وے

مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ وَإِذَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ

از مردمان شنوءہ بود و ناگاہ عیسی بن مریم علیہ

السَّلَامُ قَائِمٌ يُصَلِّي أَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا

السلام ایستادہ نماز ادا می کرد نزدیکترین آدمیان بعیسی از روی مشابہت

عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيُّ وَإِذَا إِبْرَاهِيمُ

عروہ بن مسعود ثقفی است و ناگاہ ابراہیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ يُصَلِّي أَشْبَهُ النَّاسِ بِهِ

علیہ السلام ایستادہ نماز ادا می کرد مشابہ ترین آدمیان با براہیم

صَاحِبُكُمْ يَعْنِي نَفْسَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

صاحب شما است ارادہ کرد آنحضرت ذات مبارک خود را صلی اللہ علیہ و سلم

فَحَانَتِ الصَّلٰوةُ فَأَمَمْتُهُمْ فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنَ الصَّلٰوةِ

پس آمد وقت نماز پس امام پیغمبران شدم پس هرگاه که فارغ شدم از ادای نماز

قَالَ لِي قَائِلٌ يَا مُحَمَّدُ هٰذَا مَالِكٌ صَاحِبُ

گفت مرا گوینده ای محمد این مالک مهتم

النَّارِ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ فَبَدَأَنِي بِالسَّلَامِ

آتش است پس سلام کن بر و پس نظر کردم جانب وی پس اول مرا مالک سلام کرد

رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْإِيمَانِ

روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الایمان

فِي بَابِ الْإِسْرَاءِ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

در باب اسراء پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ

وسلم و روایت است از انس بن مالک که گفت گفت

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا أَكْثَرُ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من زیاده ترینم

الْأَنْبِيَاءِ تَبَعًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ

پیغمبرانم از روی پیروی کنندگان روز قیامت و من اول شخصیم که کوبد

بَابَ الْجَنَّةِ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

در بهشت را و روایت است از انس که گفت فرمود پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آتِي بَابَ الْجَنَّةِ

صلی الله علیه وسلم بیایم نزد در بهشت

يوم القيمة فأستفتح فيقول الخازن من أنت

در روز قیامت پس طلب کشادن خواهم کرد پس گوید خازن بهشت کیستی تو

فأقول محمد فيقول بك أمرت لا أفتح لأحد

پس گویم من محمد ام پس گوید برای تو حکم کرده شده ام کشاده نکنم برای

قبلك رواه مسلم في صحيحه في كتاب

پیش از تو روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب

الإيمان في باب الشفاعة وعنه قال

الایمان در باب الشفاعة و روایت است از انس گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

أنا أول الناس خروجا إذا بعثوا وأنا خطيبهم

من اول آدمیانم از روی خارج شدن هرگاه برانگیخته شوند و من کلام کننده ام

إذا وفدوا وأنا مبشرهم إذا أيسوا لواء الحمد

هرگاه بیایند و من خبر خوش دهنده ایشانم هرگاه ناامید شوند نیزه حمد

يومئذ بيدي وأنا أكرم ولد آدم على ربي

در آن روز در دست من خواهد بود و من بزرگترین اولاد آدم نزد پروردگار خود

ولا فخر رواه الترمذي وقال هذا حديث

و نیست ناز روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث

حسن غريب وعن أبي هريرة قال قال

حسن غریب است و روایت است از ابی هریره که گفت گفت

١٣٣٧

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَلُوا اللّٰهَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوال کنید خدا را

لِيَ الْوَسِيلَةَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا الْوَسِيلَةُ

برای من وسیله گفتند یا رسول الله و چیست وسیله

قَالَ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا رَجُلٌ

گفت آنحضرت بالاتر مرتبه است در بهشت نیابد آن مرتبه را مگر شخصی

وَاحِدٌ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

امید میدارم اینکه باشم من آن شخص روایت کرد این حدیث را ترمذی

وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَكَعْبٌ لَيْسَ هُوَ

و گفت ترمذی این حدیث غریب است و کعب نیست

بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَعْلَمُ أَحَدًا رَوَى عَنْهُ غَيْرَ

معروف و نمی دانم هیچ کسی را که روایت کرد از آن جز

لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ عَنِ

لیث بن ابی سلیم و روایت است از ابی بن کعب و او روایت

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت آنحضرت هرگاه شود روز

الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَخَطِيبَهُمْ وَصَاحِبَ

قیامت من باشم امام پیغمبران و کلام کننده ایشان و صاحب

شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فَخْرٍ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا

شفاعت از جمله ایشان نیست نازی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این

حديث حسن صحيح غريب روى الترمذي

حديث حسن صحيح غريب است روايت كرد ترمذى

الاحاديث الثلثة في جامعه في اول ابواب

اين حديثها سه را در جامع ترمذى در شروع ابواب

المناقب وعن عكرمة عن ابن عباس

المناقب وروايت است از عكرمه واو روايت كرد از ابن عباس

قال ان الله فضل محمدا صلى الله عليه

كه گفت ابن عباس هر آئينه خدا بزرگى داد محمد صلى الله عليه

وسلم على الانبياء وعلى اهل السماء فقالوا

وسلم را بر پيغمبران و بر اهل آسمان پس گفتند

يا ابن عباس بم فضله على اهل السماء

اى ابن عباس بچه بزرگى داد آنحضرت را بر آسمانيان

قال ان الله قال لاهل السماء ومن يقل

گفت ابن عباس هر آئينه خدا گفت درباره آسمانيان و هر كس كه بگويد

منهم انى اله من دونه فذلك نجزيه جهنم

از فرشتگان هر آئينه من خدا ام سوا اے خدا پس هر آنرا جزا دهيم دوزخ

كذلك نجزى الظلمين الاية وقال الله تعالى

همچنين جزا مى دهيم ظالمان را الاية و گفت خدا تعالى

لمحمد صلى الله عليه وسلم انا فتحنا لك فتحا

بحق محمد صلى الله عليه وسلم هر آئينه فتح كرديم براى تو فتح

مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
تا بیامرزد برای تو خدا چیزیکه سابق شده از گناه تو

وَمَا تَأَخَّرَ قَالُوا فَمَا فَضْلُهُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَالَ
و چیزیکه پس آید گفتند پس چیست بزرگی آنحضرت بر پیغمبران گفت ابن عباس

قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ
فرمود خدا عز وجل و نفرستادیم هیچ پیغمبر را

إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الْآيَةَ وَقَالَ اللّٰهُ
مگر بزبان قوم وی تا بیان کند آن پیغمبر برای آن قوم تا آخر آیت و فرمود خدا

عَزَّ وَجَلَّ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ
عز وجل برای محمد صلی الله علیه و سلم و

مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ فَأَرْسَلَهُ إِلَى
نفرستادیم ترا مگر فرستادگی عام برای مردم پس فرستاد خدا آنحضرت را بسوی

الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ أَنَّ
جن و آدمی و روایت است از جابر بن عبد الله که بدرستیکه

النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَنَا قَائِدُ
پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت من کشنده

الْمُرْسَلِينَ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَا فَخْرَ
پیغمبرانم و نیست ناز و من ختم کننده پیغمبرانم و نیست ناز

وَأَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفَّعٍ وَلَا فَخْرَ رَوَاهُ
و منم اول شفاعت کننده و اول مقبول شفاعتم و نیست ناز روایت کرد این

الدَّارِمِيُّ فِي أَوَائِلِ سُنَنِهِ

دارمی در شروع سنن دارمی

اَلْبَابُ التَّاسِعُ فِي دَعْوَةِ سَيِّدِنَا إِبْرَاهِيمَ

باب نہم دربیان دعاء سیدنا ابراہیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْثِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علیہ السلام برائے بعثت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

وَفِي أَوَّلِ شَأْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و دربیان اول شان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

وَمِيلَادِهِ صلعم وَهُوَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ

و میلاد آنحضرت صلعم و آنحضرت سردار ما محمد است صلی اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ

علیہ وسلم پسر عبد اللہ پسر عبد المطلب پسر

هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ

ہاشم پسر عبد مناف پسر قصی پسر کلاب

ابْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ ابْنِ فِهْرِ بْنِ

پسر مرہ پسر کعب پسر لوی پسر غالب پسر فہر پسر

مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ

مالک پسر نضر پسر کنانہ پسر خزیمہ پسر مدرکہ

ابْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ

پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان

باقی بصفحہ آئندہ

١٢٨

كذا قال البخاري في صحيحه في كتاب الانبياء

چنین گفت بخاری در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء

في ترجمة باب مبعث النبي صلى الله عليه وسلم

در ترجمه باب مبعث پیغمبر صلى الله عليه وسلم

قال الله تعالى في سورة البقرة واذ يرفع ابراهيم

گفت خدای تعالی در سوره بقره و وقتیکه بلند میکرد ابراهیم

القواعد من البيت واسمعيل ربنا تقبل منا

بنیادهای خانه کعبه را و بلند میکرد اسمعیل و میگفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما

انك انت السميع العليم ربنا واجعلنا

بتحقیق توئی شنوا دانا ای پروردگار ما و گردان ما را

مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة

فرمانبرداری کننده مر ترا و گردان از اولاد ما گروهی فرمانبردار

لك وارنا مناسكنا وتب علينا انك

مر ترا و بنما ما را طریق عبادتهای ما را و رجوعت باز آی بر ما بدرستیکه

انت التواب الرحيم ربنا وابعث فيهم

توئی بازآینده مهربان ای پروردگار ما و مبعوث گردان در میان

رسولا منهم يتلوا عليهم اياتك ويعلمهم

پیغمبری از ایشان بخواند بر ایشان آیات ترا و بیاموزد ایشان را

الكتب والحكمة ويزكيهم انك انت العزيز الحكيم

قرآن و علم و پاک گرداند از شرک و گناه ایشان را بدرستیکه توئی غالب دانا

عن العرباض بن سارية عن رسول الله

روايت است از عرباض پسر ساريه که او روايت کرد از پيغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم انه قال اني عند الله

صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت هرآئينه من نزد خدا

مكتوب خاتم النبيين وان ادم لمنجدل في

نوشته شده ام تمام کننده پيغمبران وهرآئينه آدم افتاده بود در

طينته وساخبركم باول امري دعوة ابراهيم

گل خود وزود خبر ميدهم شما را اول امر خود وآن اينست دعاى ابراهيم

وبشارة عيسى ورؤيا امي التي رأت حين

وخبر خوش دادن عيسى وخواب مادر من آن خواب که ديد مادر من وقتيکه

وضعتني وقد خرج لها نور اضاء لها منه

زائيد مرا وبدرستيکه خارج شد از مادر من يک نور که روشن شد براى مادر من

قصور الشام رواه في شرح السنة ورواه

کوشکهاى شام روايت کرد اين حديث را در شرح السنة وروايت کرد اين حديث را

احمد عن ابي امامة من قوله ساخبركم الى

احمد از ابى امامه از قول او ساخبركم

اخره كذا في مشكوة المصابيح في باب فضائل

آخر حديث چنين است در مشكوة المصابيح در باب فضائل

سيد المرسلين صلعم وعن ابي سفيان

سيد المرسلين صلعم وروايت است از ابى سفيان

١٣٩

بقیه ص ۱۲۹

ابن حرب أن هرقل أرسل إليه في ركب

ابن حرب که هرقل فرستاد بسوی وی در حالیکه ابوسفیان در

من قريش وكانوا تجارا بالشام في المدة التي

از قریش بود و بودند این گروه سوداگران در ملک شام در ان وقت

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ماد

که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که صلح کرده بود

فيها أبا سفيان وكفار قريش فأتوه وهم بإيلياء

دران وقت با ابا سفیان و کافران قریش پس آمدند ابوسفیان و همراهیان او

فدعاهم في مجلسه وحوله عظماء الروم

پس بخواند هرقل ابوسفیان و جماعت وی را در مجلس خود و گرد هرقل رئیسان روم بودند

ثم دعاهم ودعا ترجمانه فقال أيكم أقرب

باز بخواند هرقل آن گروه را و بخواند مترجم خود را پس گفت هرقل کدام یکی از شما قریب تر است

نسبا بهذا الرجل الذي يزعم أنه نبي قال

از روی نسب باین مرد که بگمان خود میگوید که او پیغمبر است گفت

أبو سفيان فقلت أنا أقربهم نسبا فقال أدنوه

ابوسفیان پس گفتم منم نزدیکتر ازیشان از روی نسب پس گفت هرقل

مني وقربوا أصحابه فاجعلوهم عند ظهره

از من نزدیک کنید اصحابش را پس بگردانید یاران وی را نزد پشت وی

ثم قال لترجمانه قل لهم إني سائل هذا عن

گفت هرقل مر مترجم خود را بگو مر این جماعت را که هر آینه من سوال کننده ام این ابوسفیان

هٰذَا الرَّجُلِ فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ فَوَاللّٰهِ لَوْ

این مرد یعنی رسول الله صلعم پس اگر دروغ گوید مرا پس منسوب به دروغ گوئی کنید او را پس

لَوْلَا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثُرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ

نبودے شرم از آنکه روایت کنند بر من دروغ را هر آئینه دروغ گفتمے

عَنْهُ ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ

از حال پیغمبر بعد بود اول چیزیکه سوال کرد مرا از حال آنحضرت آنکه گفت

كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ قُلْتُ هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ الخ

چگونه است نسب او در میان شما گفتم او در میان ما صاحب نسب عالیست الخ

رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي أَوَّلِ صَحِيحِهِ فِي حَدِيثٍ

روایت کرد این حدیث را بخاری در شروع صحیح بخاری در ضمن حدیثے

طَوِيلٍ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ

دراز و روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب

الْجِهَادِ لَكِنَّهُ انْتَهَى عِنْدَ قَوْلِ أَبِي سُفْيَانَ فِي

الجهاد لیکن حدیث مسلم منتهی شده نزد این قول ابی سفیان در این

هٰذَا الْحَدِيثِ حَتَّى أَدْخَلَ اللّٰهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ

حدیث تا که داخل کرد الله بر من الاسلام

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

و روایت است از ابی هریره که گفت بر آئینه پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ

علیه و سلم فرمود برانگیخته شده ام از نیکوترین طبقات اولاد آدم

فَقَرْنًا فَقَرْنًا حَتّٰى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِيْ كُنْتُ

در ہمہ طبقات تا ہم کہ شدم از ان طبقہ کہ شدم

مِنْهُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ كِتَابِ الْاَنْبِيَاءِ

ازو روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء

فِيْ بَابِ صِفَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در باب صفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

وَعَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْاَسْقَعِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ

و روایت است از واثله بن اسقع که گفت شنیدم از پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ

صلی الله علیه و سلم میگفت هر آئینه خدا عز و

جَلَّ اصْطَفٰى كِنَانَةَ مِنْ وُّلْدِ اِسْمٰعِيْلَ عَلَيْهِ

جل برگزیده کرد کنانه را از اولاد حضرت اسمعیل علیه

الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاصْطَفٰى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ

الصلوة و السلام و برگزیده کرد قریش را از کنانه

وَاصْطَفٰى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِيْ هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِيْ

و برگزیده کرد از قریش اولاد هاشم را و برگزیده کرد مرا

مِنْ بَنِيْ هَاشِمٍ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ اَوَّلِ

از اولاد هاشم روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در شروع

كِتَابِ الْفَضَائِلِ وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ بِمَعْنَاهُ

کتاب الفضائل و روایت کرد این حدیث را ترمذی بمعنی این حدیث

فی جامعه فی ابواب المناقب وقال هذا
در جامع ترمذی در ابواب المناقب وگفت ترمذی این

حدیث صحیح وعن ابن عباس قال قال
حدیث صحیح است وروایت است از ابن عباس رض که گفت گفت

رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ولدنی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نه زاد مرا

من سفاح اهل الجاهلیة شیء ما ولدنی
از فجور اهل جاهلیت چیزے نه زاد مرا

الا نکاح کنکاح الاسلام رواه البغوی فی
مگر نکاح مانند نکاح اهل اسلام روایت کرد این حدیث را بغوی در

معالم التنزیل فی اخر تفسیر سورة التوبة
معالم التنزیل در آخر تفسیر سوره توبه

وعن المطلب بن ابی وداعة قال جاء
وروایت است از مطلب بن ابی وداعه که گفت آمد

العباس الی رسول الله صلی الله علیه
عباس رض سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم وکأنه سمع شیئا فقام النبی صلی
وسلم وگویا که آن عباس شنیده چیزے را پس ایستاده شد پیغمبر صلی

الله علیه وسلم علی المنبر فقال من انا فقالوا
الله علیه وسلم بر منبر پس فرمود آنحضرت که کیستم من پس گفتند

أَنْتَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْكَ السَّلَامُ قَالَ أَنَا مُحَمَّدُ
تو پیغمبر خدا هستی بر تو سلام باد گفت من محمد

ابْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللهَ خَلَقَ
بن عبد الله بن عبد المطلب ام بدرستیکه خدا پیدا کرد

الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ
خلق را پس گردانید مرا در نیکوترین ایشان بیشتر گردانید ایشان را دو گروه

فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ
پس گردانید مرا در بهترین ایشان از روی گروه بیشتر گردانید ایشان را چند قبیله

فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتًا
پس گردانید مرا در بهترین ایشان از روی قبیله بیشتر گردانید ایشان را چند خانه

فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا وَخَيْرِهِمْ نَفْسًا رَوَاهُ
پس گردانید مرا در بهترین ایشان از روی خانه و بهترین ایشان از روی نفس روایت کرد

التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ فِي أَبْوَابِ الْمَنَاقِبِ
ترمذی در جامع ترمذی در ابواب المناقب

وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ وَعَنِ الْمُطَّلِبِ
و گفت ترمذی این حدیث حسن است و روایت است از مطلب

ابْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ قَيْسِ بْنِ مَخْرَمَةَ عَنْ أَبِيهِ
بن عبد الله بن قیس بن مخرمه و او روایت کرد از پدر خود

عَنْ جَدِّهِ قَالَ وُلِدْتُ أَنَا وَرَسُولُ اللهِ
و او روایت کرد از جد او که گفت زاده شدم من و پیغمبر خدا

باقی بصفحه ۱۳۵

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ الْفِيلِ قَالَ وَ
صلی الله علیه وسلم در سال واقعه فیل گفت و
سَأَلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ قُبَاثَ بْنَ أَشْيَمَ أَخَا
پرسید عثمان بن عفان قباث پسر اشیم را که برادر
بَنِي يَعْمَرَ بْنِ لَيْثٍ أَأَنْتَ أَكْبَرُ أَمْ رَسُولُ اللهِ
بنی یعمر بن لیث بود که تو بزرگتری در سال یا پیغمبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ
صلی الله علیه وسلم بزرگتر است پس گفت قباث پیغمبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْبَرُ مِنِّي وَأَنَا أَقْدَمُ
صلی الله علیه وسلم بزرگتر است در فضیلت از من و من دیرینه ترم
مِنْهُ فِي الْمِيلَادِ قَالَ وَرَأَيْتُ خَذْقَ الطَّيْرِ
از آنحضرت در وقت ولادت گفت و دیدم سرگین مرغان را
أَخْضَرَ مُحِيلًا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ
تیره رنگ متغیر روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع ترمذی
فِي الْمَنَاقِبِ فِي بَابِ مَا جَاءَ فِي مِيلَادِ النَّبِيِّ
در مناقب در باب بیانیکه آمد در میلاد پیغمبر
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ
صلی الله علیه وسلم و گفت ترمذی این حدیث
حَسَنٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ
حسن غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث

مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ

محمد بن اسحاق و روایت است از عبد الرحمن بن

عَمْرٍو السُّلَمِيِّ عَنْ عُتْبَةَ بْنِ عَبْدٍ السُّلَمِيِّ أَنَّهُ

عمرو سلمی و از روایت کرد از عتبه پسر عبد السلمی که بدرستیکه عتبه

حَدَّثَهُمْ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ

حدیث بیان کرد ایشان را و بود از اصحاب رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ

صلی الله علیه و سلم که بدرستیکه پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ

صلی الله علیه و سلم گفت مر آنحضرت را مردے

كَيْفَ كَانَ أَوَّلُ شَأْنِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ

چگونه بود اول حال تو یا رسول الله گفت آنحضرت

كَانَتْ حَاضِنَتِي مِنْ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ

بود دایه من از بنی سعد بن بکر

فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَابْنٌ لَهَا فِي بَهْمٍ لَنَا وَلَمْ نَأْخُذْ

پس رفتم من و پسرے که مر او را بود در گله بره و بزغاله ما و نه گرفتیم

مَعَنَا زَادًا فَقُلْتُ يَا أَخِي اذْهَبْ فَأْتِنَا بِزَادٍ

با خود توشه پس گفتم ای برادر من برو پس بیار ما را توشه

مِنْ عِنْدِ أُمِّنَا فَانْطَلَقَ أَخِي وَمَكَثْتُ عِنْدَ الْبَهْمِ

از نزد مادر ما پس رفت برادر من و ماندم نزد آن گله بره و بزغاله

باقی الصفحه ١٣٧

فاقبل طائران ابيضان كانهما نسران فقال

پس متوجه شدند دو مرغان سفيد گويا آن دو مرغان دو کرگسان بودند پس گفت

احدهما لصاحبه اهو هو قال الآخر نعم

يکی از دو مرغان مر صاحب خود را آيا آن انست گفت ديگر آری

فاقبلا يبتدراني فاخذاني فبطحاني للقفا

پس متوجه شدند آن دو مرغان در حاليکه پيشی ميگرفتند بسوی من پس گرفتند مرا پس در افگندند مرا به پشت

فشقا بطني ثم استخرجا قلبي فشقاه فاخرجا

پس شگافتند شکم مرا پستر بيرون آوردند دلم را پس شگافتند آن دل را پس بيرون

منه علقتين سوداوين فقال احدهما

از آن دو پاره خون بسته سياه پس گفت يکی از آن دو مرغان

لصاحبه ايتني بماء ثلج فغسلا به جوفي

از صاحب خود ده مرا آب برف پس شستند بآن آب شکم را

ثم قال ايتني بماء برد فغسلا به قلبي ثم

پستر گفت ده مرا آب تگرگ پس شستند بآن آب دلم را پستر

قال ايتني بالسكينة فذراه في قلبي ثم قال

گفت ده مرا سکينه را پس پراگنده کردند آنرا در دلم پستر گفت

احدهما لصاحبه حصه فحاصه وختم

يکی از آن دو مر صاحب خود را بدوز آنرا پس دوخت آنرا و مهر کرد

عليه بخاتم النبوة ثم قال احدهما لصاحبه

بر آن از انگشتری نبوت پستر گفت يکی از آن دو مر صاحب خود را

بقیه حاشیه ص ۱۳۷

قال فی مجمع البحار

١٣٨

اجعله في كفة واجعل الفا من امته في

بگردان آنرا در یک پله ترازو و بگردان هزار کسان را از امت او

كفة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

پله دیگر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فاذا انا انظر الى الالف فوقي اشفق ان

پس آنگاه نظر می کردم بسوی هزار کسان بالای خود می ترسیدم از آنکه

يخر على بعضهم فقال لو ان امته

بیفتند بر من بعضے از ایشان پس گفت اگر سنجیده شود تمام امت او را

وزنت به لمال بهم ثم انطلقا وتركاني قال

وزن کنی تو با وی راجح بیاید بر همه پس رفتند و گزاشتند مرا گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم و

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فرقت فرقا شديدا ثم انطلقت الى امي

ترسیدم ترسیدنی سخت پس رفتم بسوی مادر خود

فاخبرتها بالذي لقيت فاشفقت ان

پس آگاه کردم او را به آنچه دیدم آن را پس ترسید مادر من یعنی دایه من از آنکه

يكون قد التبس بي فقالت اعيذك

باشد که بر آنچه در آمیخته شد بکن پس گفت دایه من پناه آورم ترا

بالله فرحلت بعيرا لها فجعلتني على الرحل

در پناه خدا پس پالان برنهاد بر شتری که مرا و را بود پس گردانید مرا بر پالان

باقی بصفحه ۳۹

وَرَكِبَتْ خَلْفِي حَتّٰى بَلَغْتُنَا إِلٰى أُمِّي فَقَالَتْ

وسوار شد پس من تا آنكه رسانيد مرا بسوى مادر من پس گفت دايه

أَدَّيْتُ أَمَانَتِي وَذِمَّتِي وَحَدَّثْتُهَا بِالَّذِي

ادا كردم امانت خود را و ذمه خود را و سخن گفت مادرم را بچيزيكه

لَقِيتُ فَلَمْ يَرُعْهَا ذٰلِكَ وَقَالَتْ إِنِّي رَأَيْتُ

ديدم آنرا پس نترسانيد مادرم را آن خبر و گفت مادر من بدرستيكه من ديدم

حِيْنَ خَرَجَ مِنِّي يَعْنِي نُوْرًا أَضَاءَتْ مِنْهُ

هنگاميكه بيرون شد از من يعنى نوريكه روشن شد ازو

قُصُوْرُ الشَّامِ رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ فِي أَوَائِلِ

كوشكهاى شام روايت كرد اين حديث را دارمى در شروع

سُنَنِهٖ وَعَنْ أَبِي مُوْسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ

سنن دارمى و روايت است از ابى موسى اشعرى كه گفت

خَرَجَ أَبُوْ طَالِبٍ إِلَى الشَّامِ وَخَرَجَ مَعَهُ

بيرون شد ابو طالب بسوى شام و بيرون شد با ابو طالب

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَشْيَاخٍ

پيغمبر صلى الله عليه وسلم در ان پيران كه بودند

مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا أَشْرَفُوْا عَلَى الرَّاهِبِ

از قريش پس چون بالا بر آمدند نزد راهب

هَبَطَ فَحَلُّوْا رِحَالَهُمْ فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ الرَّاهِبُ

فرود آمد پس بكشادند ابو طالب و همراهيان او بارهاى خود را پس بيرون آمد بسوى ايشان راهب

١٣٩

ف راهب يعنى پرهيزگار در مذهب نصارى ١٢

وَكَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ يَمُرُّونَ بِهٖ فَلَا يَخْرُجُ اِلَيْهِمْ

و بودند ایشان قبل ازان می گذشتند بسوی راهب پس بیرون نمی آمد بسوی ایشان

وَلَا يَلْتَفِتُ قَالَ فَهُمْ يَحُلُّونَ رِحَالَهُمْ فَجَعَلَ

و التفات نمی کرد گفت ابو موسی پس ایشان می گشادند بارهای خود را پس باستاد

يَتَخَلَّلُهُمُ الرَّاهِبُ حَتّٰى جَاءَ فَاَخَذَ بِيَدِ

که در می آمد میان ایشان راهب تا آنکه آمد راهب پس گرفت دست

رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را پس گفت راهب

هٰذَا سَيِّدُ الْعَالَمِيْنَ هٰذَا رَسُوْلُ رَبِّ

این سردار جهانیانست این پیغمبر پروردگار

الْعَالَمِيْنَ يَبْعَثُهُ اللّٰهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ فَقَالَ

جهانیانست فرستاد اورا خدا باشد رحمت برای جهانیان پس گفتند

لَهٗ اَشْيَاخٌ مِّنْ قُرَيْشٍ مَا عِلْمُكَ فَقَالَ اِنَّكُمْ

مر آن راهب را پیران قریش چه چیز آگاه کرد ترا پس گفت راهب هر آینه

حِيْنَ اَشْرَفْتُمْ مِنَ الْعَقَبَةِ لَمْ يَبْقَ شَجَرٌ

وقتیکه بالا بر آمدید ازین راه میان دو کوه باقی نماند سنگی

وَلَا حَجَرٌ اِلَّا خَرَّ سَاجِدًا وَّلَا يَسْجُدَانِ

و نه درختی مگر افتاد سجده کننده و سجده نمی کنند سنگ و درخت

اِلَّا لِنَبِيٍّ وَّاِنِّيْ اَعْرِفُهٗ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ اَسْفَلَ

مگر برای پیغمبر و هر آینه من می شناسم اورا به مهر نبوت پایان تر

١٣١

مِنْ غُضْرُوفِ كَتِفِهِ مِثْلَ التُّفَّاحَةِ ثُمَّ رَجَعَ

از استخوان شانهٔ وی مانند سیب پس برگشت راهب

فَصَنَعَ لَهُمْ طَعَامًا فَلَمَّا أَتَاهُمْ بِهِ فَكَانَ هُوَ

پس ساخت برای ایشان طعام پس هرگاه آورد راهب برای ایشان طعام پس بود آنحضرت

فِي رِعْيَةِ الْإِبِلِ فَقَالَ أَرْسِلُوا إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ

در چرانیدن شتران پس گفت راهب بفرستید کسی را بسوی او پس متوجه شد

وَعَلَيْهِ غَمَامَةٌ تُظِلُّهُ فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْقَوْمِ

در حالیکه بالای آنحضرت بود ابری که سایه می کرد آنحضرت پس چون نزدیک شد آنحضرت از قوم

وَجَدَهُمْ قَدْ سَبَقُوهُ إِلَى فَيْءِ الشَّجَرَةِ

یافت ایشان را بدرستیکه پیشی کرده بودند از آنحضرت بسوی سایهٔ درخت

فَلَمَّا جَلَسَ مَالَ فَيْءُ الشَّجَرَةِ عَلَيْهِ فَقَالَ

پس چون نشست آنحضرت مائل گشت سایهٔ آن درخت بر آنحضرت پس گفت راهب

انْظُرُوا إِلَى فَيْءِ الشَّجَرَةِ مَالَ عَلَيْهِ قَالَ

نظر کنید بسوی سایه درخت که مائل گشته بر وی گفت ابوموسی

فَبَيْنَمَا هُوَ قَائِمٌ عَلَيْهِمْ وَهُوَ يُنَاشِدُهُمْ

پس در اثنای آنکه راهب ایستاده بود نزد ایشان و او سوال میکرد و سوگند میداد ایشانرا

أَنْ لَا يَذْهَبُوا بِهِ إِلَى الرُّومِ فَإِنَّ الرُّومَ

آنکه نبرند ایشان آنحضرت را بسوی روم پس تحقیق اهل روم

إِنْ رَأَوْهُ عَرَفُوهُ بِالصِّفَةِ فَيَقْتُلُونَهُ

اگر خواهند دید او را خواهند شناخت او را بصفت آنحضرت پس خواهند کشت اهل روم آنحضرت را

فَالْتَفَتَ فَإِذَا بِسَبْعَةٍ قَدْ أَقْبَلُوا مِنَ الرُّومِ

پس التفات کرد راهب پس ناگاه هفت کس که بتحقیق متوجه شده اند از روم

فَاسْتَقْبَلَهُمْ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالُوا جِئْنَا

پس پیش آمد آنها را پس گفت چه قصد آورد شما را گفتند اهل روم آمدیم

أَنَّ هٰذَا النَّبِيَّ خَارِجٌ فِي هٰذَا الشَّهْرِ

برای آنکه این نبی بیرون آینده است درین ماه

فَلَمْ يَبْقَ طَرِيقٌ إِلَّا بُعِثَ إِلَيْهِ بِأُنَاسٍ وَ

پس باقی نماند راهی مگر فرستاده شدند بسوی آن راه کسان

إِنَّا قَدْ أُخْبِرْنَا خَبَرَهُ بُعِثْنَا إِلَى طَرِيقِكَ

و بدرستیکه ما بتحقیق آگاه کرده شدیم از خبر آن نبی فرستاده شدیم بسوی راه تو

هٰذَا فَقَالَ هَلْ خَلْفَكُمْ أَحَدٌ هُوَ خَيْرٌ

پس گفت راهب آیا پس پشت شما هیچ یکی هست که آن بهتر است

مِنْكُمْ قَالُوا إِنَّمَا أُخْبِرْنَا خَبَرَهُ بِطَرِيقِكَ

از شما گفتند جز این نیست که آگاه کرده شده ایم بخبر بودن آن نبی براه تو

هٰذَا قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ أَمْرًا أَرَادَ اللّٰهُ أَنْ يَقْضِيَهُ

گفت راهب آیا خبر دهید کاری را که خواست خدا آنکه پردازد آنرا

هَلْ يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ رَدَّهُ قَالُوا

آیا می تواند هیچ یکی از کسان بازگردانیدن آن گفتند

لَا قَالَ فَبَايَعُوهُ وَأَقَامُوا مَعَهُ قَالَ أَنْشُدُكُمْ

نمی تواند گفت راهب پس بیعت کردند و اقامت کردند با آنحضرت گفت راهب سوال میکنم

بالله أيكم وليه قالوا أبو طالب فلم يزل

و سوگند میدهم شما را بخدا کدام یک از شما قریب اوست گفتند ابو طالب است پس همیشه بود

يناشده حتى ردّه أبو طالب وبعث

و سوگند میداد ابو طالب را تا آنکه بازگردانید آنحضرت را ابو طالب و فرستاد

معه أبو بكر بلالا وزوّده الراهب

همراه آنحضرت ابوبکر بلال را و توشه داد آنحضرت را راهب

من الكعك والزيت رواه الترمذي

از کاک و روغن زیتون روایت کرد این حدیث را ترمذی

في جامعه في أبواب المناقب وقال

در جامع ترمذی در ابواب المناقب و گفت ترمذی

هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا

این حدیث حسن غریب است نمی شناسیم این حدیث را مگر

من هذا الوجه

از این وجه

الباب العاشر في حلية النبي صلى الله عليه وسلم

باب دهم در بیان حلیه نبی صلی الله علیه وسلم

عن جابر بن سمرة

روایت است از جابر بن سمره

قال رأيت رسول الله صلى الله عليه

که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ إِضْحِيَانٍ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ

فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِلَى الْقَمَرِ قَالَ فَلَهُوَ

كَانَ أَحْسَنَ فِي عَيْنِي مِنَ الْقَمَرِ وَعَنْ

أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ

قُلْتُ لِلرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ صِفِي

لَنَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ لَوْ رَأَيْتَهُ رَأَيْتَ الشَّمْسَ

طَالِعَةً رَوَاهُمَا الدَّارِمِيُّ فِي أَوَائِلِ سُنَنِهِ

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ يَصِفُ النَّبِيَّ صَلَّى

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كَانَ رَبْعَةً مِنَ

القوم ليس بالطويل ولا بالقصير ازهر

اللون ليس بابيض امهق ولا آدم ليس

رنگ سفید ... گندم گون سخت نبود آنحضرت

بجعد قطط ولا سبط رجل انزل عليه

[illegible] موی مبارک آنحضرت میانه فرو فرستاده شد

وهو ابن اربعين فلبث بمكة عشر سنين

درحالیکه آنحضرت چهل ساله بود پس اقامت کرد آنحضرت در مکه ده سال

ينزل عليه وبالمدينة عشر سنين

درحالیکه وحی فرستاده میشد بر آنحضرت و اقامت کرد در مدینه ده سال

وقبض وليس في رأسه ولحيته عشرون

وقبض کرده شد روح مبارک آنحضرت درحالیکه نبود در سر مبارک و در ریش بزرگ وی بیست

شعرة بيضاء قال ربيعة فرأيت شعرا

موی سفید گفت ربیعه پس دیدم موی را

من شعره فاذا هو احمر فسألت فقيل

از موهای مبارک آنحضرت پس ناگاه آن مو سرخ بود پس پرسیدم پس گفته شد

احمر من الطيب رواه البخاري في صحيحه

سرخ شد از خوشبوی روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب الانبياء في باب صفة النبي صلعم

در کتاب الانبیاء در باب صفت پیغمبر صلعم

145

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ
فِي بَابِ قَدْرِ عُمُرِهِ صلعم مَعَ تَغَيُّرٍ يَسِيرٍ
وَلَيْسَ فِيهِ قَوْلُ رَبِيعَةَ فَرَأَيْتُ الخ وَعَنْهُ قَالَ
كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ وَعَنْهُ
كَانَ يَضْرِبُ شَعْرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ مَنْكِبَيْهِ وَعَنْ قَتَادَةَ قَالَ سَأَلْتُ
أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنْ شَعْرِ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ كَانَ شَعْ

رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میانه سبط و

لَبِسَ بِالسَّبِطِ وَلَا الْجَعْدِ بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَ

سبط سخت و نه جعد سخت میان دو گوش و

عَاتِقَيْهِ رَوَاهُمَا الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيْحِهِ فِي كِتَابِ

دو شانهای آنحضرت روایت کرد این هر دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

اللِّبَاسِ فِي بَابِ الْجَعْدِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

اللباس در باب الجعد و روایت است از ابن عباس رض

أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که آنحضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

كَانَ يَسْدُلُ شَعْرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُوْنَ

بود که سدل میکرد موی خود را و بودند مشرکان

يَفْرُقُوْنَ رُؤُوْسَهُمْ وَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ

که فرق میکردند موی سرهای خود را و بودند اهل کتاب

يَسْدِلُوْنَ رُؤُوْسَهُمْ وَكَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

سدل می کردند موی سرهای خود را و بود پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ

صلی الله علیه وسلم خواهش میکرد موافقت

أَهْلِ الْكِتَابِ فِيْمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيْهِ بِشَيْءٍ ثُمَّ

اهل کتاب را در چیزیکه امر کرده نشده بود دران بچیزے بیشتر

فَرَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فرق کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رَأْسَهٗ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ كِتَابِ
موی سر مبارک خود را روایت کرد این حدیث را البخاری در صحیح بخاری در کتاب
الْاَنْبِيَاءِ فِيْ بَابِ صِفَةِ النَّبِيِّ صلعم وَ
الانبیاء در باب صفت پیغمبر صلعم
رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ كِتَابِ الْفَضَائِلِ
روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الفضائل
وَعَنْ قَتَادَةَ قَالَ سَأَلْتُ اَنَسًا هَلْ خَضَبَ
و روایت است از قتاده که گفت پرسیدم انس را آیا خضاب کرد
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا اِنَّمَا
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت نه خضاب نکرد جز این نیست
كَانَ شَيْءٌ فِيْ صُدْغَيْهِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ
که بود چیزی سفیدی در میان چشم و گوش در هر دو جانب روایت کرد این حدیث را البخاری
فِي الْبَابِ الْمَذْكُوْرِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ
در باب مذکور و روایت است از جابر بن سمره
قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وَسَلَّمَ قَدْ شَمِطَ مُقَدَّمُ رَاْسِهٖ وَلِحْيَتِهٖ
وسلم سر آئینه سپیدی با سیاهی در آمیخته شده بود در آنجا موی پیشانی سر و پیش ریش

باقی بصفحہ آئندہ

وَكَانَ اِذَا ادَّهَنَ لَمْ يَتَبَيَّنْ وَاِذَا شَعِثَ

و بود سپیدی که چون روغن می‌مالید ظاهر نمی‌شد و هرگاه ژولیده میشد

رَأْسُهُ تَبَيَّنَ وَكَانَ كَثِيرَ شَعْرِ اللِّحْيَةِ فَقَالَ

موی سر مبارک آنحضرت ظاهر میشد و بود آنحضرت بسیار موی ریش پس گفت

رَجُلٌ وَجْهُهُ مِثْلُ السَّيْفِ قَالَ لَا بَلْ كَانَ

مردی بود روی مبارک آنحضرت مانند شمشیر گفت جابر نه شمشیر بلکه بود روی

مِثْلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَكَانَ مُسْتَدِيرًا وَ

مانند آفتاب و ماهتاب و بود مستدیر

رَأَيْتُ الْخَاتَمَ عِنْدَ كَتِفِهِ مِثْلَ بَيْضَةِ الْحَمَامَةِ

و دیدم مهر نبوت را نزد شانه آنحضرت مانند بیضه کبوتر

يُشْبِهُ جَسَدَهُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ

مشابه بود آن مهر با بدن مبارک آنحضرت روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم

فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ فِي بَابِ اِثْبَاتِ

در کتاب الفضائل در باب اثبات

خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ كَانَ رَسُولُ

مهر نبوت در روایت است از براء که گفت بود پیغمبر

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا

خدا صلی الله علیه وسلم خوبترین مردم در حسن روی

وَاَحْسَنَهُمْ خَلْقًا لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ

و نیکوترین مردم در خلق نه دراز بسیار دراز

١٢٩

ولا بالقصير وعن شعبة عن الحكم قال

ونه كوتاه قد و روايت است از شعبه و او روايت كرد از حكم كه گفت

سمعت أبا جحيفة قال خرج رسول الله

شنيدم ابا جحيفه را كه گفت بيرون شد پيغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم بالهاجرة إلى البطحاء

صلى الله عليه وسلم در گرماى نيم روز بسوى بطحا

فتوضأ ثم صلى الظهر ركعتين والعصر

پس وضو كرد آنحضرت بعد گزارد نماز ظهر را دو ركعت و نماز عصر را

ركعتين وبين يديه عنزة قال شعبة

دو ركعت و در پيش آنحضرت نيزه اى از سنان بود گفت شعبه

وزاد فيه عون عن أبيه أبي جحيفة قال

و زياده گفته درين حديث عون از پدر خود ابى جحيفه كه گفت

كان يمر من ورائها المرأة وقام الناس

بود كه ميگذشت از پس عنزه زن و بايستادند مردم

فجعلوا يأخذون يديه فيمسحون بها

پس شروع كردند كه ميگرفتند دو دست مبارك آنحضرت را پس مسح ميكردند بآن

وجوههم قال فأخذت بيده فوضعتها

رويهاى خود را گفت ابو جحيفه پس گرفتم دست مبارك آنحضرت را پس نهادم آنرا

على وجهي فإذا هي أبرد من الثلج وأطيب

بر روى خود پس ناگاه آن دست بود سردتر از برف و خوشبوتر

رائحة من المسك رواهما البخاري في صحيحه

دربوی از مشک روایت کرد این هر دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب الانبياء في باب صفة النبي صلعم

در کتاب الانبیاء در باب صفت نبی صلی الله علیه وسلم

وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه

و روایت است از انس که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه

وسلم ضخم اليدين لم ار بعده مثله و

وسلم ستبر دستها ندیدم بعد آنحضرت مانند وی و

كان شعر النبي صلى الله عليه وسلم رجلا

بود موی مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم میانه میان سبط

لا جعد ولا سبط رواه البخاري في صحيحه

و جعد یعنی جعد خالص و نه سبط محض روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب اللباس في باب الجعد وعن

در کتاب اللباس در باب الجعد و روایت است از

حميد قال سألت انسا عن صيام النبي

حمید که گفت پرسیدم انس را از حال روزه پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فقال ما كنت احب

صلی الله علیه وسلم پس گفت انس نبودم که خواهش پیدا کنم

ان اراه من الشهر صائما الا رأيته ولا مفطرا

از آنکه ببینم آنحضرت را از ماهی روزه دار گر دیدیم آنحضرت را روزه دار و ناگهی بی‌روزه

إلا رأيته ولا من الليل قائما إلا رأيته ولا نائما

إلا رأيته ولا مسست خزة ولا حريرة ألين

من كف رسول الله صلى الله عليه وسلم

ولا شممت مسكة ولا عنبرة أطيب

رائحة من رائحة رسول الله صلى الله عليه

وسلم رواه البخاري في صحيحه كتاب الصوم

روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الصوم

في باب ما يذكر من صوم النبي صلعم

در باب آنکه ذکر کرده میشود از حال روزه

وعن قتادة أن أنسا حدثهم أن رسول

الله صلى الله عليه وسلم كان لا يرفع يديه

في شيء من دعائه إلا في الاستسقاء

در هیچ از دعای خود مگر در استسقا

١٥

فَإِنَّهُ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ

پس بتحقیق آنحضرت بود که زیاده بلند میکرد دستهای مبارک خود را تا آنکه دیده میشد سپیدی بغلهای مبارک

رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْأَنْبِيَاءِ

روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء

فِي بَابِ صِفَةِ النَّبِيِّ صلعم وَعَنِ السَّائِبِ

در باب صفت پیغمبر صلعم و در روایت است از سائب

ابْنِ يَزِيدَ قَالَ ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ

ابن یزید که گفت برد مرا خاله من بسوی پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ

صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله

إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَقَعَ فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي

بدرستیکه پسر خواهر من واقع شد در مرض پس بسود آنحضرت سر مرا و دعا کرد بحق من

بِالْبَرَكَةِ وَتَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ

برای برکت و وضو کرد پس خوردم از آب وضوی آنحضرت

ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَنَظَرْتُ إِلَى

پس ایستادم پس پشت آنحضرت پس نظر کردم بسوی

خَاتَمٍ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ رَوَاهُ

خاتم میان دو شانهای مبارک آنحضرت مانند تکمه خانه عروسی روایت کرد این حدیث را

الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْوُضُوءِ

بخاری در صحیح بخاری در کتاب الوضوء

باقی بصفحه ۱۵۴

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الفَضَائِلِ

ور روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الفضائل

فِي بَابِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ

در باب خاتم النبوة و روایت است از جابر بن سمره

قَالَ رَأَيْتُ خَاتَمًا فِي ظَهْرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى

که گفت دیدم خاتم را در پشت پیغمبر خدا صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَأَنَّهُ بَيْضَةُ حَمَامٍ رَوَاهُ مُسْلِمٌ

الله علیه وسلم که گویا که آن بیضه کبوتر است روایت کرد این حدیث را

فِي البَابِ المَذْكُورِ وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ

در باب مذکور و روایت است از ابی جحیفه که گفت

دُفِعْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ

دفع کرده شدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه

هُوَ بِالأَبْطَحِ فِي قُبَّةٍ كَانَ بِالهَاجِرَةِ فَخَرَجَ بِلَالٌ

آنحضرت در ابطح در قبه بود وقت گرمای ظهر بود پس بیرون آمد بلال

فَنَادَى بِالصَّلَاةِ ثُمَّ دَخَلَ فَأَخْرَجَ فَضْلَ

و ندا داد برای نماز پس داخل شد پس بیرون آورد باقی مانده

وَضُوءِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آب وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فَوَقَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَأْخُذُونَ مِنْهُ ثُمَّ دَخَلَ

پس واقع شدند مردم بر آن آب در حالیکه می گرفتند از آن آب پس داخل شد

فأخرج العنزة وخرج رسول الله صلى الله

پس بیرون آورد عنزه را و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم كأني أنظر إلى وبيص ساقيه

علیه وسلم گویا که من نگاه می کنم بسوی لمعان دو ساقهای مبارک

فركز العنزة ثم صلى الظهر ركعتين

پس بخلانید عنزه را در زمین پیش گزارد آنحضرت نماز ظهر را دو رکعت

والعصر ركعتين يمر بين يديه الحمار و

و نماز عصر را دو رکعت در حالیکه می گذشتند پیش آنحضرت خر و

المرأة رواه البخاري في صحيحه في كتاب

زن روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

الأنبياء في باب صفة النبي صلعم وعن

الانبیاء در باب صفت پیغمبر صلعم و روایت است از

أبي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه

ابی هریره که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه

وسلم ضخم القدمين حسن الوجه

وسلم ستبر قدمها خوب رو

لم أر بعده مثله رواه البخاري في صحيحه

نه دیدم بعد از آنحضرت مانند وی روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب اللباس في باب الجعد وعن

در کتاب اللباس در باب الجعد و روایت است از

كان النبي صلى الله عليه وسلم ضخم اليدين والقدمين لم أر [illegible] ولا بعده [illegible] كثفه يعني بهذا الحديث فافهم ١٢

أَنَسٍ قَالَ دَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

انس که گفت داخل شد نزد ما پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عِنْدَنَا فَعَرِقَ وَجَاءَتْ

علیه وسلم پس قیلوله کرد نزد ما پس عرق آلوده شد و آورد

أُمِّي بِقَارُورَةٍ فَجَعَلَتْ تَسْلُتُ الْعَرَقَ فِيهَا

مادر من شیشه را پس شروع کرد مادر من بانگشت خود عرق را گرفته دران شیشه جمع میکرد

فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ

پس بیدار شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت

يَا أُمَّ سُلَيْمٍ مَا هَذَا الَّذِي تَصْنَعِينَ قَالَتْ

ای ام سلیم چیست این کار که می کنی گفت

هَذَا عَرَقُكَ نَجْعَلُهُ فِي طِيبِنَا وَهُوَ مِنْ

این عرق تست میگردانیم آنرا در خوشبوهای خود و این عرق از

أَطْيَبِ الطِّيبِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي

خوشبوترین خوشبوها است روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در

كِتَابِ الْفَضَائِلِ فِي بَابِ طِيبِ عَرَقِهِ

کتاب الفضائل در باب بیان خوشبوی عرق آنحضرت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ حَبِيبِ بْنِ

صلی الله علیه وسلم و روایت است از حبیب بن

خُدْرَةَ حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي حُرَيْشٍ

خدره که گفت حدیث بیان کرد مرا یکی مردی از بنی حریش

قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي حِيْنَ رَجَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ تَعَالٰى

گفت آن مرد که بودم با پدر خود هنگامیکه سنگسار کرد پیغمبر خدای تعالی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاعِزَ بْنَ مَالِكٍ فَلَمَّا أَخَذَتْهُ

صلی الله علیه وسلم ماعز بن مالک را پس چون رسیدند

الْحِجَارَةُ أُرْعِبْتُ فَضَمَّنِي إِلَيْهِ رَسُوْلُ اللّٰهِ تَعَالٰى صَلَّى

سنگها بهوالناک شدم پس فراهم آورد مرا بسوی خود پیغمبر خدا تعالی صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَالَ عَلَيَّ مِنْ عَرَقِ إِبِطِهِ

الله علیه وسلم پس روان شد بمن از عرق بغل مبارک آنحضرت

مِثْلُ رِيْحِ الْمِسْكِ وَعَنْ إِبْرَاهِيْمَ قَالَ كَانَ

مانند بوی مشک و روایت است از ابراهیم که گفت بود

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْرَفُ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شناخته میشد

بِاللَّيْلِ بِرِيْحِ الطِّيْبِ رَوَاهُمَا الدَّارِمِيُّ فِي أَوَائِلِ سُنَنِهِ

بوقت شب ببوی خوش روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی در شروع سنن دارمی

اَلْبَابُ الْحَادِيْ عَشَرَ فِي أَخْلَاقِ النَّبِيِّ

باب یازدهم در بیان اخلاق و شمائل پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَمَائِلِهِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى

صلی الله علیه وسلم گفت الله تعالی

فِي سُوْرَةِ آلِ عِمْرَانَ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ

در سوره آل عمران پس بسبب رحمت از خدا نرم گشتی برای ایشان

باقی الصفحہ ۱۵۸

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ

واگر می بودی تو بدخو سخت دل بتحقیق پراگنده گردیدندے از

حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ

گرد تو پس عفو کن از ایشان و آمرزش خواه برای ایشان و مشورت

فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

در کار پس وقتیکه عزم کردی پس توکل کن بر خدا بتحقیق خدا

يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي

دوست میدارد توکل کنندگان را و گفت الله تعالے در

سُورَةِ الْقَلَمِ نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ

سوره قلم سوگند بقلم و سوگند بانچه می نویسند فرشتگان نیستی تو

بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

بنعمت پروردگار خود دیوانه و بدرستیکه ترا است اجر بے نهایت

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ

و بتحقیق تو بر خوی بزرگی و روایت است از عبدالله

ابْنِ عَمْرٍو قَالَ لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پسر عمرو که گفت نبود پیغمبر صلے الله علیه وسلم

فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ مِنْ

فحش گو طبعا و نه تکلف کننده فحش بگفتن و بود می گفت آنحضرت که بدرستیکه از

خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا وَعَنْ عَائِشَةَ

خوبترین شما نیکوترین شما است در اخلاق و روایت است از عائشه

إنها قالت ما خير رسول الله صلى الله عليه

که بدرستیکه عائشه گفت اختیار نداده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم بين أمرين إلا أخذ أيسرهما ما لم يكن

وسلم میان دو کار مگر اختیار کرد آسان ترین آن دو کار را تا وقتیکه

إثما فإن كان إثما كان أبعد الناس منه و

موجب گناه پس اگر بود آن کار موجب گناه می بود آنحضرت دورترین آدمیان از آن [illegible]

ما انتقم رسول الله صلى الله عليه وسلم

کینه نکشید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

لنفسه إلا أن تنتهك حرمة الله فينتقم

برای ذات خود مگر آنکه تنها کرده می شد بر حرمت امر خدا پس انتقام میکرد

لله بها رواه البخاري في صحيحه في كتاب

برای خدا بسبب آن حرمت روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

الأنبياء في باب صفة النبي صلعم ورواه

الانبیاء در باب صفت پیغمبر صلعم و روایت کرد این [illegible] در

مسلم في صحيحه في كتاب الفضائل و

مسلم در صحیح مسلم در کتاب الفضائل و

عن سماك بن حرب قال قلت لجابر بن

روایت است از سماک بن حرب که گفت گفتم جابر بن

سمرة أكنت تجالس رسول الله صلى الله

سمره را آیا بودی تو همنشینی میکردی پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ نَعَمْ كَثِيْرًا كَانَ لَا يَقُوْمُ مِنْ
مُصَلَّاهُ الَّذِيْ يُصَلِّيْ فِيْهِ الصُّبْحَ حَتّٰى تَطْلُعَ
الشَّمْسُ فَاِذَا طَلَعَتْ قَامَ وَكَانُوْا يَتَحَدَّثُوْنَ
فَيَاْخُذُوْنَ فِيْ اَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَيَضْحَكُوْنَ
وَيَتَبَسَّمُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
فِيْ كِتَابِ الْفَضَائِلِ فِيْ بَابِ تَبَسُّمِهٖ صلعم
وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كُنْتُ اَمْشِيْ
مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ
نَجْرَانِيٌّ غَلِيْظُ الْحَاشِيَةِ فَاَدْرَكَهٗ اَعْرَابِيٌّ فَجَبَذَهٗ
جَبْذَةً شَدِيْدَةً حَتّٰى نَظَرْتُ اِلٰى صَفْحَةِ عَاتِقِ

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستیکه تاثیر کرده بود با تاثیر آنحضرت

حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ ثُمَّ قَالَ
حاشیه چادر از سختی کشیدن اعرابی پس گفت اعرابی

مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللهِ الَّذِي عِنْدَكَ فَالْتَفَتَ
حکم کن برای دادن مرا از آن مال خدا که نزد تست پس التفات کرد آنحضرت

إِلَيْهِ فَضَحِكَ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ وَعَنْ
بسوی آن اعرابی پس خندید پس فرمود برای آن اعرابی بدهش و در روایت است از

عَبْدِ اللهِ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ
عبد الله که گفت چون بود روز واقعه حنین خاص کرد پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُنَاسًا فِي الْقِسْمَةِ أَعْطَى
صلی الله علیه وسلم بعضی چند مردم را در تقسیم کردن مال داد

الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَأَعْطَى
اقرع بن حابس را صد شتران و داد

عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذٰلِكَ وَأَعْطَى أُنَاسًا مِنْ أَشْرَافِ
عیینه را مانند آن و داد چند کسان را که از اشراف

الْعَرَبِ وَآثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ قَالَ رَجُلٌ
عرب بودند و خاص کرد آنحضرت بزیادتی دهش ایشان را دران روز در تقسیم کردن گفت مردی

وَاللهِ إِنَّ هٰذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا عُدِلَ فِيهَا أَوْ مَا أُرِيدَ
قسم بخدا بتحقیق این قسمتیست که عدل نکرده شده دران یا نخواسته شد

فيها وجه الله فقلت والله لاخبرن النبي
در ان رضای خدا پس گفتم سوگند بخدا هر آینه خبر خواهم داد پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فأتيته فأخبرته
صلی الله علیه وسلم را پس آمدم پس خبر دادم آنحضرت را

فقال فمن يعدل إذا لم يعدل الله و
پس گفت آنحضرت پس کدام شخص عدل می کند چون عدل نمی کند خدا و

رسوله رحم الله موسى قد أوذي بأكثر
رسول خدا مهربانی کند خدا بر موسی بتحقیق رنجانیده شد بسببی زیاده تر

من هذا فصبر رواهما البخاري في صحيحه
ازین پس صبر کرد روایت کرد این دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب الجهاد في باب ما كان النبي
در کتاب الجهاد در باب بیان آنکه بود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم يعطي المؤلفة قلوبهم
صلی الله علیه وسلم میداد مولفة القلوب را

الخ ورواهما مسلم في صحيحه في كتاب الزكاة
الخ و روایت کرد این دو حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الزکاة

في باب إعطاء المؤلفة الخ مع تغيير يسير
در باب اعطاء مولفة القلوب الخ با تغییر اندک

وعن جابر بن عبد الله أخبر أنه غزا
و روایت است از جابر بن عبد الله که خبر داد بتحقیق من برای غزوه رفتم

مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد

همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب نجد

فلما قفل رسول الله صلى الله عليه وسلم

پس چون بازگشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

قفل معه فادركتهم القائلة في واد كثير

بازگشتیم همراه آنحضرت پس دررسید ایشان را وقت نیمروز در میدانی که در وی بسیار

العضاه فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم

درختان بلند خاردار بودند پس نزول کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

وتفرق الناس يستظلون بالشجر فنزل رسول

ومتفرق شدند مردم درحالیکه سایه میجستند بدرخت پس نازل شد پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم تحت سمرة فعلق

خدا صلی الله علیه وسلم زیر سایه درخت طلح پس آویخت آنحضرت

بها سيفه ونمنا نومة فاذا رسول الله صلى

بآن درخت سمره شمشیر خود را وخفتیم خوابی پس ناگاه پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم يدعونا واذا عنده اعرابي

الله علیه وسلم می خواند ما را و ناگاه نزد آنحضرت بادیه نشینی بود

فقال ان هذا اخترط علي سيفي وانا نائم

پس گفت آنحضرت هر آئینه این اعرابی کشید برمن شمشیر مرا از غلافش درحالیکه من

فاستيقظت وهو في يده صلتا فقال من

پس بیدار شدم وآن شمشیر در دست او بود برهنه پس گفت آن اعرابی چه کس

۱۶۳

يمنعك مني من يمنعك مني قلت الله الله

باز دارنده است از من چه کس باز دارنده است از من گفتم باز دارنده است الله الله

ثلثا ولم يعاقبه وجلس رواه البخاري في

سه بار وعقوبت نکرد آنحضرت آن اعرابی را ونشست آن اعرابی روایت کرد این حدیث را بخاری در

صحيحه في كتاب الجهاد في باب من علق

صحیح بخاری در کتاب الجهاد در باب بیان کسیکه آویخت

سيفه بالشجر ورواه مسلم بمعناه في صحيحه

شمشیر خود را بدرخت وروایت کرد این حدیث را مسلم بمعنی آن در صحیح مسلم

في كتاب الفضائل في باب توكله صلعم و

در کتاب الفضائل در باب بیان توکل آنحضرت صلعم وروایت است

عن ابي سعيد الخدري قال بعث علي

از ابی سعید خدری که گفت فرستاد علی

ابن ابي طالب الى رسول الله صلى الله عليه

ابن ابی طالب بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم من اليمن بذهيبة في اديم مقروظ

وسلم از یمن پاره زر راکه بود آن پاره زر در پوست پیراسته شده

لم تحصل من ترابها قال فقسمها بين اربعة

وجدا نکرده شده بود آن پاره زر از خاک معدنی خود پس قسمت کرد آنحضرت آنرا در چهار

نفر بين عيينة بن بدر واقرع بن حابس

کس میان عیینه بن بدر و اقرع بن حابس

١٦٥

وَزَيْدِ الْخَيْلِ وَالرَّابِعُ إِمَّا عَلْقَمَةُ وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ

و زید الخیل و چهارم یا علقمه است و یا عامر بن طفیل

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهٰذَا مِنْ

پس گفت مردے که بود از اصحاب آنحضرت بودیم ما سزاوارتر برای این قسمت از

هٰؤُلَاءِ قَالَ فَبَلَغَ ذٰلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

کسان گفت راوی پس رسید این گفتار پیغمبر صلی الله علیه و سلم را

فَقَالَ أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَأْتِينِي

پس گفت آنحضرت آیا امین نمی‌دارید مرا و من امانت دار صاحب آسمانم می‌آید مرا

خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً قَالَ فَقَامَ رَجُلٌ

خبر آسمان صبح و شام گفت راوی این حدیث پس ایستاد مردے

غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ نَاشِزُ الْجَبْهَةِ

فرورفته چشمان در سر بلند برآمده رخسارها بالا برآمده پیشانی

كَثُّ اللِّحْيَةِ مَحْلُوقُ الرَّأْسِ مُشَمَّرُ الْإِزَارِ فَقَالَ

کثیف ریش سترده موهای سر بالا دارنده ازار را پس گفت آن مرد

يَا رَسُولَ اللّٰهِ اتَّقِ اللّٰهَ قَالَ وَيْلَكَ أَوَلَسْتُ أَحَقَّ

یا رسول الله بترس از خدا گفت آنحضرت وای بر تو آیا نیستم سزاوارتر

أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللّٰهَ قَالَ ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ

اهل زمین آنکه بترسد از خدا گفت راوی حدیث باز پشت داد آن مرد

قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَلَا أَضْرِبُ

گفت خالد بن ولید یا رسول الله آیا نباید که بزنم

عُنُقَهُ قَالَ لَا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي فَقَالَ خَالِدٌ

گردنش را گفت آنحضرت نه زیرا که شاید آن مرد آنکه می گزارد نماز را پس گفت خالد

وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ

و بسیار کس از نماز گزارنده اند که می گویند از زبان خود آنچه که نیست در دل ایشان

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي لَمْ أُوْمَرْ

گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که هر آئینه من مامور نشده ام

أَنْ أُنَقِّبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ

اینکه تفتیش کنم از دلهای مردم و نه اینکه شق کنم شکمهای ایشان را

قَالَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٍّ فَقَالَ إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ

گفت راوی پس نگاه کرد آنحضرت بسوی وی در حالیکه آن مرد پشت داده بود پس گفت آنحضرت هر آئینه بر آید از

ضِئْضِئِ هٰذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ رَطْبًا لَا يُجَاوِزُ

نسل این شخص قومی تلاوت خواهند کرد کتاب خدا را تر و تازه نخواهد رفت از آن

حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ

زیر گلوی ایشان بیرون خواهند آمد از دین اسلام چنانکه بیرون می آید تیر

مِنَ الرَّمِيَّةِ وَأَظُنُّهُ قَالَ لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ

از شکار و گمان می برم که گفت آنحضرت اگر فرضا در یابم من ایشان را بالتحقیق خواهم کشت

قَتْلَ ثَمُودَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ

مانند کشته شدن ثمود روایت کرد این حدیث را البخاری در صحیح بخاری در کتاب

الْمَغَازِي فِي بَابِ بَعْثِ عَلِيٍّ وَخَالِدٍ إِلَى الْيَمَنِ

المغازی در باب فرستادن علی و خالد را بسوی یمن

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الزَّكَاةِ

و روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب الزکاة

فِي بَابِ اِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ الخ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ

در باب اعطاء مولفة القلوب و روایت است از ابی هریره

قَالَ مَا عَابَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که گفت معیوب نگفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

طَعَامًا قَطُّ اِنِ اشْتَهَاهُ اَكَلَهُ وَاِلَّا تَرَكَهُ رَوَاهُ

طعامے مباح را هرگز اگر خواهش می کرد آن طعام را می خورد ورنه می گذاشت آنرا روایت کرد

الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْاَنْبِيَاءِ فِي بَابِ

بخاری در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء در باب

صِفَةِ النَّبِيِّ صلعم وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ رَاَيْتُ

صفت پیغمبر صلعم و روایت است از براء که گفت دیدم

النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاَحْزَابِ يَنْقُلُ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم را روز غزوه احزاب که می کشید و دور

التُّرَابَ وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ

خاک را و در حالیکه مخفی کرده بود خاک سفیدی شکم مبارک آنحضرت را و آنحضرت

يَقُوْلُ لَوْلَا اَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَ

می گفت این رجز را اگر نبودے هدایت تو ای خدا راه نمی یافتیم و نه تصدق می کردیم و

لَا صَلَّيْنَا فَاَنْزِلَنْ سَكِيْنَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الْاَقْدَامَ

نه نماز می گزاردیم پس فرود آر آهستگی بر ما و ثابت دار قدمهای ما را

167

إن لاقينا إن الأولى قد بغوا علينا إذا أرادوا

اگر پیش آییم کافران را هر آئینه ... زیادتی کردند بر ما هرگاه خواهند

فتنة أبينا رواه البخاري في صحيحه في كتاب

فتنه را انکار کنیم روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

الجهاد في باب حفر الخندق ورواه مسلم في

الجهاد در باب حفر خندق و روایت کرد این حدیث را مسلم در

صحيحه في باب غزوة الأحزاب مع تغيير يسير

صحیح مسلم در باب غزوه احزاب با تغییر اندک

وعن ابن عباس قال كان النبي صلى الله

و روایت است از ابن عباس که گفت بود پیغمبر صلی الله

عليه وسلم أجود الناس وأجود ما يكون في

علیه و سلم سخی ترین مردم و سخی تر میبود در

رمضان حين يلقاه جبريل وكان جبريل

رمضان چون دیدار می کرد آنحضرت را جبرئیل و بود جبرئیل

يلقاه في كل ليلة من رمضان فيدارسه القرآن

دیدار می کرد آنحضرت را در هر شب از شبهای رمضان پس درس می داد بطریق مدارسه آنحضرت

فلرسول الله صلى الله عليه وسلم أجود بالخير

پس هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سخی تر بود بخیر

من الريح المرسلة رواه البخاري في صحيحه في

از باد فرستاده شده روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در

169

كتاب الانبياء في باب صفة النبي صلعم

كتاب الانبياء در باب صفت پیغمبر صلعم

وعن سهل بن سعد قال جاءت امرأة

و روایت است از سهل بن سعد که گفت آورد زنی

ببردة قال أتدرون ما البردة فقيل له

برده را گفت آیا می دانید چیست برده پس گفته شد او را که

هي الشملة منسوج في حاشيتها قالت

برده شمله ایست بافته در آن شمله در حاشیه آن گفت آن زن

يا رسول الله اني نسجت هذه بيدي اكسوكها

یا رسول الله هر آئینه من بافته ام این را بدست خود تا بپوشانم ترا این برده را

فاخذها النبي صلى الله عليه وسلم محتاجا

پس گرفت آن برده را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه حاجتمند بود بسوی آن

اليها فخرج الينا وانها ازاره فقال رجل من

برای آن برده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما در حالیکه آن پارچه ازارش بود پس گفت مردی که از

القوم يا رسول الله اكسنيها فقال نعم فجلس

قوم بود یا رسول الله بپوشان مرا این پارچه را پس گفت آنحضرت آری پس نشست

النبي صلى الله عليه وسلم في المجلس ثم

پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مجلس پس

رجع فطواها ثم ارسل بها اليه فقال له القوم

بازگشت پس پیچید آنحضرت آن برده را پس فرستاد آنحضرت آن برده را بسوی آن شخص پس گفتند مر او را

ما أحسنت سألتها إياه ولقد عرفت أنه لا يرد

خوب نکردی سوال کردی تو برای این برده از آنحضرت بتحقیق می دانی که آنحضرت سائل را نومید نگرداند

سائلك فقال الرجل والله ما سألته إلا لتكون

سائلی را پس گفت آن مرد سوگند بخدا سوال نکردم از آنحضرت مگر برای آنکه تا شود

كفني يوم أموت قال سهل فكانت كفنه رواه

کفنم روزی که بمیرم گفت سهل پس شد آن برده کفن آن شخص روایت

البخاري في صحيحه في كتاب البيوع في باب

بخاری در صحیح بخاری در کتاب البیوع در باب

النساج وعن المسور بن مخرمة أن أباه مخرمة

النساج و روایت است از مسور بن مخرمه که گفت هر آینه پدر من مخرمه

قال يا بني إنه بلغني أن النبي صلى الله عليه وسلم

گفت ای پسرک من بتحقیق رسیده مرا این خبر که هر آینه پیغمبر صلی الله علیه وسلم

قدمت عليه أقبية فهو يقسمها فاذهب بنا إليه

حاصل گردیده بنزد وی قباها پس آنحضرت قسمت می کند آن قباها را پس ببر ما را بسوی آنحضرت

فذهبنا فوجدنا النبي صلى الله عليه وسلم

پس رفتیم پس یافتیم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم را

في منزله فقال لي أي بني ادع لي النبي صلى

در سرای آنحضرت پس گفت مخرمه مرا ای پسرک من بخوان برای ما پیغمبر صلی

الله عليه وسلم فأعظمت ذلك وقلت أدعو لك

الله علیه وسلم را پس بزرگ داشتم این امر را و گفتم آیا بخوانم برای تو

وقوله قدمت عليه أقبية جمع قباء ضرب من الثياب

رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ ائْتِهِ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را پس گفت مخرمه ای پسرک من بیا او را

لَبِسَ حُبَّنَا بِهِ فَدَعَوْتُهُ فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْ دِيبَاجٍ

نیست منکبر پس خواندم من آنحضرت را پس بیرون آمد آنحضرت در حالیکه بر دست مبارک وی قبای بود

مُزَرَّرٌ بِالذَّهَبِ فَقَالَ يَا مَخْرَمَةُ هَذَا خَبَأْنَاهُ لَكَ

ساخته شده بود در آن قبا گویکها از زر پس گفت آنحضرت ای مخرمه این قبا پنهان داشتم این را برای تو

فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ

پس داد آنحضرت مخرمه را آن قبا روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

اللِّبَاسِ فِي بَابِ الْمُزَرَّرِ بِالذَّهَبِ وَعَنِ ابْنِ

اللباس در باب بیان گویکها ساخته شده از زر و روایت است از ابن

شِهَابٍ قَالَ غَزَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شهاب که گفت غزوه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

غَزْوَةَ الْفَتْحِ فَتْحِ مَكَّةَ ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

غزوه فتح یعنی فتح مکه پستر خارج شد پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَاقْتَتَلُوا

علیه وسلم با کسانیکه همراه آنحضرت بودند از مسلمانان پس جنگ کردند مسلمانان

بِحُنَيْنٍ فَنَصَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ دِينَهُ وَالْمُسْلِمِينَ وَأَعْطَى

در حنین پس نصرت داد خدای برتر و بزرگ دین خود را و مسلمانان را و داد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَئِذٍ صَفْوَانَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آن روز صفوان

ابن امية مائة من النعم ثم مائة ثم مائة قال

ابن امیه را صد شتران پس صد دیگر داد پس صد شتران

ابن شهاب فحدثني سعيد بن المسيب ان

ابن شهاب پس سخن گفت مرا سعید بن مسیب که بر آئینه

صفوان قال والله لقد اعطاني رسول الله صلى

صفوان گفت سوگند بخدا که بتحقیق داد مرا پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم ما اعطاني وانه لابغض الناس

الله علیه وسلم چیزها یکه داد مرا و بر آئینه حال اینست که آنحضرت دشمن ترین مردم

الي فما برح يعطيني حتى انه لاحب الناس الي

نزد من بود پس همیشه بود آنحضرت که می داد مرا تا آنکه بر آئینه آنحضرت شد دوست ترین مردم نزد من

وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله

و روایت است از جابر بن عبد الله که گفت گفت پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم لو قد جاءنا مال البحرين

صلی الله علیه وسلم اگر آید بما مال بحرین

لقد اعطيتك هكذا وهكذا وهكذا وقال

بتحقیق داده ام ترا اینقدر و اینقدر و اینقدر و اشاره کرد آنحضرت

بيديه جميعا فقبض النبي صلى الله عليه

بهر دو دستهای مبارک خود را جمع کرده پس قبض کرده شد روح مبارک پیغمبر صلی الله علیه

وسلم قبل ان يجيء مال البحرين فقدم على

وسلم پیش از آنکه بیاید مال بحرین پس آمد مال بحرین نزد

أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى مَنْ كَانَتْ لَهُ

ابو بکر رضی بعد آنحضرت پس امر کرد حضرت ابوبکر رضی منادی کننده را پس ندا داد آن منادی هر که باشد برای او

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ

بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعده یا وامے

فَلْيَأْتِ فَقُمْتُ فَقُلْتُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

پس باید که بیاید آن شخص پس استادم پس گفتم هر آئینه پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ قَالَ لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَعْطَيْتُكَ

وسلم گفته بود اگر آمدے مال بحرین دادمے ترا

هٰكَذَا وَهٰكَذَا وَهٰكَذَا فَحَثَى أَبُو بَكْرٍ مَرَّةً ثُمَّ قَالَ

اینقدر و اینقدر و اینقدر پس بهر دو دست داد ابوبکر رضی یکبار پس گفت ابوبکر رضی

لِي عُدَّهَا فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ فَقَالَ

مرا بشمار این را پس شمردم آنرا پس ناگاه آن پانصد بود پس گفت حضرت ابوبکر رضی

خُذْ مِثْلَيْهَا رَوَاهُمَا مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ

بستان دوچند آن روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب

الْفَضَائِلِ فِي بَابِ سَخَائِهِ صلعم وَرَوَى الْبُخَارِيُّ

الفضائل در باب بیان سخاوت آنحضرت صلعم و روایت کرد بخاری

الْحَدِيثَ الْآخَرَ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْكَفَالَةِ مَعَ تَغْيِيرٍ

حدیث ثانی را در صحیح بخاری در کتاب الکفالة با تغییر

يَسِيرٍ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ رَجُلٍ

اندکے و روایت است از عبد الله بن ابی بکر و او روایت کرد از مردے که

من العرب قال زحمت رسول الله صلى الله

از عرب بود گفت آن مرد انبوهی کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله

تعالى عليه وسلم يوم حنين وفي رجلي نعل

تعالی علیه وسلم در روز غزوه حنین و در پای من نعل

كثيفة فوطئت بها على رجل رسول الله صلى

کثیف بود پس اتفاقا کوفتم از آن نعل بر پای مبارک پیغمبر خدا صلی

الله تعالى عليه وسلم فنفحني نفحة بسوط في

الله تعالی علیه وسلم پس زد آنحضرت مرا زدنی به تازیانه که در

يده وقال بسم الله أوجعتني قال فبت لنفسي

دست مبارک آنحضرت بود و گفت آنحضرت بسم الله درد مند کردی مرا گفت آن مرد پس شب گذرانیدم

لائما أقول أوجعت رسول الله صلى الله

ملامت کننده می گفتم در دل خود درد مند کردم پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم فبت بليلة كما يعلم الله فلما أصبحنا

علیه وسلم را پس گذرانیدم شب را چنانکه می داند خدا پس چون بامداد کردیم

إذا رجل يقول أين فلان قال قلت هذا والله

ناگاه مردی می گفت کجاست فلان گفت آن مرد گفتم اینست سوگند بخدا

الذي كان مني بالأمس قال فانطلقت

آنکه بود از من دیروز گفت آن مرد پس روان گشتم

وأنا متخوف فقال لي رسول الله صلى الله

در حالیکه من ترسان بودم پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله

تعالی علیه وسلم إِيّاكَ وَطِئْتَ بِنَعْلِكَ عَلَى رِجْلِي بِالْأَمْسِ

تعالی علیه وسلم تو را تو کوفتی از نعل خود بر پای من دیروز

فَأَوْجَعْتَنِي فَنَفَحْتُكَ نَفْحَةً بِالسَّوْطِ فَهَذِهِ

پس درد مند کردی تو مرا پس زدم من ترا زدنی از تازیانه پس این

ثَمَانُونَ نَعْجَةً فَخُذْهَا بِهَا وَعَنِ الزُّهْرِيِّ

هشتاد میش اند پس بگیر این را بسبب آن زد و روایت است از زهری

أَنَّ جِبْرِيلَ قَالَ مَا فِي الْأَرْضِ أَهْلُ عَشَرَةِ

که هر آئینه جبرئیل گفت نیستند بر زمین صاحب ده

أَبْيَاتٍ إِلَّا قَلَّبْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا أَشَدَّ

خانها مگر آنکه سودم ایشان را پس نیافتم هیچ یکی را زیاده تر

إِنْفَاقًا لِهَذَا الْمَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

در نفقه کردن این مال را از پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَاهُمَا الدَّارِمِيُّ فِي أَوَائِلِ سُنَنِهِ

علیه وسلم روایت کرد این دو حدیث را دارمی در شروع سنن دارمی

فِي بَابِ سَخَاءِ النَّبِيِّ صلعم وَعَنْ أَبِي إِسْحَقَ

در باب سخاء پیغمبر صلعم و روایت است از ابی اسحاق

عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبَا عُمَارَةَ

و او روایت کرد از براء که گفت مر براء را مردے ای ابا عماره

وَلَّيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا وَلَّى النَّبِيُّ

آیا پشت دادید از مقابله کافران روز واقعه حنین گفت براء نه قسم بخدا پشت نداد پیغمبر

باقی بصفحه ۱۷۶

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلٰكِنْ وَلّٰى سَرْعَانُ

صلے الله علیه وسلم ولیکن پشت دادند عجلت کنندگان

النَّاسِ فَلَقِيَهُمْ هَوَازِنُ بِالنَّبْلِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى

مردم پس پیش آمدند ایشان را هوازن با تیر و پیغمبر صلے

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلٰى بَغْلَةٍ بَيْضَاءَ وَاَبُوْ سُفْيَانَ

الله علیه وسلم بر استر سفید بود و ابو سفیان

ابْنُ الْحَارِثِ اٰخِذٌ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

ابن حارث گیرنده بود لگام استر را و پیغمبر صلے الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ ۔ اَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ اَنَا ابْنُ

علیه وسلم می گفت منم پیغمبر بلا دروغ نیست درین منم پسر

عَبْدِ الْمُطَّلِبْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِيْ صَحِيْحِهِ فِيْ

عبد المطلبم روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در

كِتَابِ الْجِهَادِ فِيْ بَابِ بَغْلَةِ النَّبِيِّ صلعم وَ

کتاب الجهاد در باب بغله پیغمبر صلعم و

رَوَاهُ مُسْلِمٌ بِمَعْنَاهُ مَعَ زِيَادَةٍ فِيْ كِتَابِ

روایت کرد این حدیث را مسلم بمعنی آن با زیادتی در کتاب

الْجِهَادِ فِيْ بَابِ غَزْوَةِ حُنَيْنٍ وَفِيْ اٰخِرِ حَدِيْثِهِ

الجهاد در باب غزوه حنین و در آخر حدیث مسلم است

قَالَ الْبَرَاءُ كُنَّا وَاللهِ اِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ نَتَّقِيْ بِهٖ

گفت براء بودیم سوگند بخدا چون سخت می شد جنگ پناه می گرفتیم بآنحضرت

وَإِنَّ السَّمَاعَ مِمَّا الَّذِي يُجَازَى بِهِ بَشِيرُ النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ
عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ
إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ
وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا
رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْعِلْمِ وَ
عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ
أَلَا يُعْجِبُكَ أَبَا فُلَانٍ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَانِبِ
حُجْرَتِي يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُسْمِعُنِي ذَلِكَ وَكُنْتُ أُسَبِّحُ

فَقَامَ قَبْلَ اَنْ اَقْضِيَ سُبْحَتِيْ وَلَوْ اَدْرَكْتُهُ لَرَدَدْتُ

پس استاد پیش از آنکه گزارم نفل خود را و اگر یافتمی او را هر آئینه رد کردمی

عَلَيْهِ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بر وی که بتحقیق پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم

لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيْثَ كَسَرْدِكُمْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

نبود که پیاپے می گفت سخن را مانند پیاپے گفتن شما روایت کرد این حدیث را بخاری

فِيْ صَحِيْحِهِ فِيْ كِتَابِ الْاَنْبِيَآءِ فِيْ بَابِ صِفَةِ

در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء در باب صفت

النَّبِيِّ صلعم وَعَنِ الْبَرَآءِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ

پیغمبر صلعم و روایت است از براء که گفت شنیدم پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي الْعِشَآءِ بِالتِّيْنِ

صلے الله علیه وسلم را که می خواند در نماز عشاء سورهٔ والتین

وَالزَّيْتُوْنِ وَمَا سَمِعْتُ اَحَدًا اَحْسَنَ صَوْتًا

والزیتون و نشنیدم هیچ یکے را خوشتر بلحاظ آواز

مِنْهُ اَوْ قِرَآءَةً رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِيْ صَحِيْحِهِ فِيْ

از آنحضرت یا در قراءت روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در

بَابِ الْقِرَآءَةِ فِي الْعِشَآءِ

باب قراءت در نماز عشاء

اَلْبَابُ الثَّانِيْ عَشَرَ فِيْمَا كَانَ عَلَيْهِ النَّاسُ

باب دوازدهم در بیان حالیکه بودند بر آن مردم

في الجاهلية من الضلالة وفي بيان الوحي الى

در زمانهٔ جاهلیت از گمراهی و در بیان فرود آمدن وحی بسوی

رسول الله صلعم وبعثه وكونه صلعم خاتم

پیغمبر خدا صلعم وبعثت آنحضرت وبودن آنحضرت صلعم خاتم

النبيين قال الله تعالى في سورة الجمعة هو

النبیین گفت خدای تعالی در سورهٔ جمعه آن خدا

الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم

آنست که فرستاد در ناخواندگان پیغمبری از جملهٔ ایشان میخواند آن رسول بر ایشان

اٰيٰته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة وان كانوا

آیات خدا را و پاک میسازد ایشان را و می‌آموزد ایشان را قرآن و حکمت و بتحقیق بودند ایشان

من قبل لفي ضلل مبين وآخرين منهم

پیش از این در گمراهی هویدا و نیز مبعوث ساخت آن پیغمبر را در دیگران از

لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم ذلك فضل

که هنوز نه پیوسته اند با مومنان او وست غالب دانا این فضل

الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

خداست میدهد آنرا هر کرا میخواهد و خدا خداوند فضل عظیم است

عن عبد الله قال قال اناس لرسول الله

روایت است از عبد الله که گفت گفتند مردم به پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم يا رسول الله انؤاخذ

صلی الله علیه وسلم یا رسول الله آیا گرفتار خواهیم شد

باقی بصفحه ۱۸۰

بما عملنا في الجاهلية قال اما من احسن منكم

في الاسلام فلا يؤاخذ بها ومن اساء اخذ

بعمله في الجاهلية والاسلام رواه مسلم في

صحيحه في كتاب الايمان في باب هل يؤاخذ

باعمال الجاهلية ورواه الدارمي في اوائل

سننه مع تغيير يسير في بعض الالفاظ ومن

سبرة بن معبد من بني الحرث بن ابي الحرام

من لخم عن الوضين ان رجلا اتى النبي صلى

الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا كنا

اهل الجاهلية فعبادة اوثان فكنا نقتل الاولاد

وَكَانَتْ عِنْدِي ابْنَةٌ لِي فَلَمَّا أَجَابَتْ وَكَانَتْ مَسْرُورَةً

و بود نزد من دختری مرا پس چون قابل جواب دادن شد آن دختر و بود که شادی می‌شد

بِدُعَائِي إِذَا دَعَوْتُهَا فَدَعَوْتُهَا يَوْمًا فَاتَّبَعَتْنِي فَمَرَرْتُ

بخواندن من چون می‌خواندم او را پس خواندم آن دختر را روزی پس پیروی کرد مرا پس گذشتم

حَتَّى أَتَيْتُ بِئْرًا مِنْ أَهْلِي غَيْرَ بَعِيدٍ فَأَخَذْتُهَا

تا آنکه آمدم نزد چاهی که از اهل من دور نبود پس گرفتم

بِيَدِهَا فَرَدَّيْتُ بِهَا فِي الْبِئْرِ وَكَانَ آخِرُ عَهْدِي

دست آن دختر پس افگندم او را در چاه و بود آخیر زمانه دیدار کردن من

بِهَا أَنْ تَقُولَ يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ

آن دختر را آنکه می‌گفت آن دختر یا ابتاه یا ابتاه پس بگریست پیغمبر خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى وَكَفَ دَمْعُ عَيْنَيْهِ

صلی الله علیه و سلم تا آنکه بچکید اشک چشمهای مبارک آنحضرت

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

پس گفت مر آن شخص را مردی از همنشینان پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْزَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

علیه و سلم اندوهگین کردی پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ كُفَّ فَإِنَّهُ يَسْأَلُ عَمَّا أَهَمَّهُ

علیه و سلم را پس گفت آنحضرت مر آن همنشین را باز باش پس هر آئینه این شخص می‌پرسد از آنچه

ثُمَّ قَالَ لَهُ أَعِدْ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَأَعَادَهُ فَبَكَى

پستر گفت آنحضرت او را عود بکن بر من سخن خود را پس بگردانید آن مرد سخن خود را پس

حتى وكف الدمع من عينيه على لحيته ثم
تا آنکه چکید اشک از چشمهای مبارک آنحضرت بر ریش مبارکش پس
قال له ان الله وضع عن الجاهلية ما عملوا
گفت آنحضرت آن مرد را بتحقیق خدا عفو کرد از اهل جاهلیت آنچه کردند ایشان
فاستأنف عملك وعن مجاهد حدثني مولاي
پس از سر نو بگیر کار خود را و مرویست از مجاهد که گفت سخن گفت مرا مولای من
ان اهله بعثوا معه بقدح فيه زبد ولبن الى
که بدرستیکه اهل من فرستادند با من کاسهٔ بزرگی را که در آن مسکه و شیر بود بسوی
آلهتهم قال فمنعني ان آكل الزبد مخافتها قال
معبودان خود گفت پس باز داشت مرا از آنکه بخورم مسکه را خوف آن معبودان گفت
فجاء كلب فاكل الزبد وشرب اللبن ثم بال
پس آمد سگی پس خورد مسکه را و نوشید شیر را پس شاشید
على الصنم وهو اساف ونائلة قال هارون
بر بت و آن بت اساف و نائله بودند گفت هارون
كان الرجل في الجاهلية اذا سافر حمل معه
بود مرد در زمانه جاهلیت چون بسفر می رفت می برد با خود
اربعة احجار ثلاثة لقدره والرابع يعبده ويربي
چهار سنگها را سه از آن برای نهادن دیگ بران بود و سنگ چهارم که بود از آنها می پرستید آن مرد
كلبه ويقتل ولده وعن ابي الرجاء قال
سگ خود را و می کشتند ولد خود را و مرویست از ابی الرجاء که گفت

كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا أَصَبْنَا حَجَرًا حَسَنًا عَبَدْنَاهُ

بوديم در جاهليت چون مى يافتيم سنگى خوب را مى پرستيديم آنرا

وَإِنْ لَمْ نُصِبْ حَجَرًا جَمَعْنَا كُثْبَةً مِنْ رَمْلٍ ثُمَّ

واگر نيافتيم سنگى را گرد مى آورديم اندكى از ريگ پس

جِئْنَا بِالنَّاقَةِ الصَّفِيِّ فَتَفَاجُ عَلَيْهَا فَنَحْلِبُهَا عَلَى

مى آورديم ناقه بسيار شير را پس ميان دو پايهاى او گشاده ميشد پس ميدوشيديم آنرا بر توده

الْكُثْبَةِ حَتَّى نُرْوِيَهَا ثُمَّ نَعْبُدُ تِلْكَ الْكُثْبَةَ مَا أَقَمْنَا

توده تا آنكه سيراب مى كرديم آن توده را پس مى پرستيديم آن توده را تا آنكه اقامت مى كرديم

بِذَلِكَ الْمَكَانِ رَوَى الدَّارِمِيُّ الْأَحَادِيثَ

در آن مكان روايت كرد دارمى اين حديثها را

الثَّلَاثَةَ فِي أَوَائِلِ سُنَنِهِ وَقَالَ الصَّفِيُّ الْكَثِيرَةُ

سه را در شروع سنن دارمى و گفت صفى الكثيرة

الْأَلْبَانِ فَتَفَاجُّ يَعْنِي النَّاقَةَ إِذَا فُرِّجَتْ بَيْنَ رِجْلَيْهَا

شير دارد و گفت و ميان فتفاج يعنى ناقه را چون گشاده كرده شود ميان دو پاى آن

لِلْحَلْبِ وَالْفَجُّ الطَّرِيقُ الْوَاسِعُ وَجَمْعُهُ فِجَاجٌ وَ

براى دوشيدن شير و فج يعنى راه كشاده است و جمعش فجاج است و

قَالَ اللَّهُ فِي سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ

گفت الله تعالى در سوره آل عمران و ياد كن اى محمد چون گرفت خداى تعالى

مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ

عهد پيغمبران را هر چه دادم شما را از كتاب و علم

ثُمَّ جَاۤءَكُمْ رَسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ

پس بیاید بشما پیغمبرے باور دارنده چیزیرا که باشما است هرآئینه ایمان آرید

بِهٖ وَلَتَنْصُرُنَّهٗ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰى ذٰلِكُمْ

بوے وهرآئینه نصرت کنید اورا گفت خدا آیا اقرار کردید و گرفتید بریں

اِصْرِيْ قَالُوْۤا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَكُمْ

پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت حق سبحانه تعالے پس گواه باشید و من باشما

مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ ۝ فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰۤئِكَ

از گواهانم پس هرکه برگردد بعد ازیں عهد پس آں گروه

هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالُوْا

ایشانند سرکشان روایت است از ابی هریره که گفت گفتند

يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَتٰى وَجَبَتْ

ای پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم درکدام وقت ثابت شد

لَكَ النُّبُوَّةُ قَالَ وَاٰدَمُ بَيْنَ الرُّوْحِ وَالْجَسَدِ

برای تو پیغمبرے فرمود آنحضرت که آدم درمیان روح و بدن بود

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِيْ جَامِعِهٖ فِي الْمَنَاقِبِ فِيْ بَابِ

روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع ترمذی در مناقب در باب

فَضْلِ النَّبِيِّ صلعم وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ حَسَنٌ

فضل پیغمبر صلعم وگفت ترمذی این حدیث حسن

صَحِيْحٌ غَرِيْبٌ مِنْ حَدِيْثِ اَبِيْ هُرَيْرَةَ لَا نَعْرِفُهٗ

صحیح غریب است از حدیث ابی هریره نمی شناسیم اورا

فمن تولی بعد ذلک ای بعد المیثاق والتوکید بالاقرار والشهادة فاولئک

إِلَّا مِنْ هٰذَا الْوَجْهِ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ
مگر از این وجه و گفت خدای تعالی در سورهٔ

النِّسَاءِ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَّ
نساء بدرستیکه ما وحی فرستادیم بسوی تو ای محمد چنانکه وحی فرستادیم بسوی نوح و

النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهٖ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ
پیغمبران بعد از وی و چنانکه وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل

وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسٰى وَأَيُّوبَ
و اسحاق و یعقوب و نبیرگان وی و عیسی و ایوب

وَيُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَيْمٰنَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا
و یونس و هارون و سلیمان و دادیم داود را زبور

عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّ
روایت است از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها که بدرستیکه

الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
حارث بن هشام پرسید پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ
علیه وسلم را پس گفت حارث یا رسول الله چگونه می آید ترا

الْوَحْيُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وحی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّ
گاه گاه می آید وحی مرا مانند آواز جرس و این نوع سخت ترست از قسم دیگر

باقی صفحه ۱۸۶

علی فیفصم عنی وقد وعیت عنه ما قال

بر من پس منقطع میشود از من در حالیکه یاد گرفته‌ام از آن وحی آنچه که گفت

واحیانا یتمثل لی الملک رجلا فیکلمنی فاعی

و گاه گاهی تشکل می‌گیرد برای من فرشته بهیکر مرد پس سخن می‌گوید مرا پس یاد میکنم

ما یقول قالت عائشة رض ولقد رأیته ینزل علیه

چیزی را که می‌گوید گفت عائشه رض و بتحقیق دیدم آنحضرت را که نازل میشد بر وی

الوحی فی الیوم الشدید البرد فیفصم عنه وان

وحی در روز سخت سرد پس منقطع میشد وحی از آنحضرت در حالیکه

جبینه لیتفصد عرقا رواه البخاری فی اول

پیشانی مبارک آنحضرت می‌ریخت عرق را روایت کرد این حدیث را بخاری در شروع

صحیحه ورواه مسلم بمعناه فی صحیحه فی کتاب

صحیح بخاری و روایت کرد این حدیث را مسلم بمعنی آن در صحیح مسلم در کتاب

الفضائل وقال الله تعالی فی سورة البقرة

الفضائل و گفت الله تعالی در سوره بقره

انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل

بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد براستی خبر خوش دهنده و ترساننده و پرسیده نخواهی شد

عن اصحاب الجحیم وقال الله تعالی فی سورة

از اهل دوزخ و گفت خدای تعالی در سوره

آل عمران لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث

آل عمران بتحقیق نعمت داد خدا بر مؤمنان چون فرستاد

١٨٧

فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

درمیان ایشان پیغمبری را از ایشان میخواند بر ایشان آیات خدا را و پاک میگرداند

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ

و می آموزد ایشان را قرآن و حکمت و بدرستیکه بودند قبل از این

لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ

در گمراهی ظاهر و گفت خدای تعالی در سورهٔ

الْمَائِدَةِ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ

مائده ای اهل کتاب بدرستیکه آمد بشما پیغمبر ما بیان میکند

لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا

برای شما بحالت انقطاع مبعوث شدن پیغمبران تا نگوئید شما که نه آمد نزد ما

مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ

هیچ یکی مژده دهنده و نه ترساننده پس بتحقیق آمد نزد شما خبر خوش دهنده و ترساننده

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى

و خدا بر همه چیز قادر است و گفت خدای تعالی

فِي سُورَةِ الْفُرْقَانِ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا

در سورهٔ فرقان و نفرستادیم ترا ای محمد مگر مژده دهنده

وَنَذِيرًا ۝ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ

و ترساننده و گفت خدای تعالی در سورهٔ احزاب

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه و مژده دهنده و ترساننده

وَدَاعِيًا إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا رَوَاهُ وَعَنْ

و خواننده بسوی خدا بتوفیق او و چراغ روشن روایت است از

عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ لَقِيتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ

عطاء بن یسار که گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن

الْعَاصِ قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللهِ

عاص را گفتم خبر کن مرا از صفت پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّوْرَاةِ قَالَ أَجَلْ

صلی الله علیه وسلم که در توریت است گفت آری

وَاللهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ

قسم خدا هر آئینه این پیغمبر موصوف است در توریت ببعض صفت وی

فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ

که در قرآنست آن اینست ای پیغمبر هر آئینه فرستاده ایم ترا شاهد و

مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِرْزًا لِلْأُمِّيِّينَ أَنْتَ عَبْدِي

بشارت دهنده و ترساننده و پناه برای امیین تو بنده من هستی

وَرَسُولِي سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكِّلَ لَيْسَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ

و پیغمبر من نامی کردم ترا توکل کننده نه بدخو و نه سخت سخن

وَلَا صَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ

و نه بلند کننده آواز در بازارها و دفع نمی کند بدی را

السَّيِّئَةَ وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللهُ

به بدی و لیکن عفو میکند و بخشش میکند و هرگز قبض نخواهد کرد جان او را خدا

حتى يقيم به الملة العوجاء بأن يقولوا لا إله

تا وقتیکه راست کند باو ملت کج را باین طور که بگویند کسان نیست هیچ معبود حق

إلا الله ويفتح بها أعينا عميا وآذانا صما وقلوبا

مگر خدا و کشاده شود بآن چشمهای کور و گوشهای ناشنوا و دلها

غلفا رواه البخاري في صحيحه في كتاب البيوع

در پرده کرده شده روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب البیوع

في باب كراهية الصخب في السوق وقال

در باب کراهیت صخب در بازارها و گفت

الله تعالى في سورة السباء وما أرسلناك إلا

خدای تعالی در سوره سبا و نه فرستادیم ترا ای محمد مگر

كافة للناس بشيرا ونذيرا ولكن أكثر الناس

فرستادن عامه برای همه مردمان مژده دهنده و ترساننده ولیکن اکثر مردمان

لا يعلمون. عن أبي هريرة عن رسول

نمی دانند روایت است از ابی هریره و او روایت کرد از پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم أنه قال والذي

خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستیکه آنحضرت گفت سوگند بخدائیکه

نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه

نفس محمد در قدرت اوست نمی شنود مرا هیچ یکی از این

الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت

امت از یهودی و نصرانی پستر میرد

وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِيْ أُرْسِلْتُ بِهٖ إِلَّا كَانَ مِنْ
در حالیکه ایمان نه آورد بچیزیکه فرستاده شده ام بآن مگر باشد آن شخص از

أَصْحَابِ النَّارِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ
اصحاب دوزخ روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در

كِتَابِ الْإِيْمَانِ فِيْ بَابِ وُجُوْبِ الْإِيْمَانِ
کتاب الایمان در باب وجوب ایمان

بِرِسَالَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلعم إِلٰى جَمِيْعِ النَّاسِ وَ
به پیغمبری پیغمبر ما محمد صلعم بسوی تمام مردم

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ سُوْرَةِ الْأَحْزَابِ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ
گفت خدای تعالے در سورهٔ احزاب نیست محمد

أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ
پدر هیچ یکے از مردان شما ولیکن پیغمبر خدا و مهر

النَّبِيِّيْنَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا ۝ عَنْ
پیغمبران است و هست خدا بهر چیز دانا روایت است از

أَبِيْ هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
ابی هریره که پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم

قَالَ إِنَّ مَثَلِيْ وَمَثَلَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِيْ كَمَثَلِ
گفت هرآئینه حال من و حال پیغمبران قبل از من مانند حال

رَجُلٍ بَنٰى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ
کسیکه است که ساخت خانه را پس نیک ساخت آن خانه را و صاحب زینت کرد آن خانه را مگر جاے

191

مِنْ زَاوِيَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَتَعَجَّبُونَ

از گوشه پس شروع کردند مردم که گرد گرد می گشتند بآن و تعجب می کردند

لَهُ وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هٰذِهِ اللَّبِنَةُ

ازان و می گفتند چرا نهاده نشد این خشت

قَالَ فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

گفت آنحضرت پس من مثل آن خشتم و من تمام کننده پیغمبرانم روایت کرد این حدیث را بخاری

فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَابِ خَاتَمِ

در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء در باب خاتم

النَّبِيِّينَ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ تَغَيُّرٍ يَسِيرٍ فِي بَعْضِ

النبیین و روایت کرد این حدیث را مسلم با تغیر اندک در بعض

الْأَلْفَاظِ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ فِي بَابِ

لفظها در صحیح مسلم در کتاب الفضائل در باب

خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ مَعَ تَغَيُّرٍ يَسِيرٍ

خاتم النبیین و روایت کرد این حدیث را ترمذی با تغیر اندک

عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ فِي جَامِعِهِ فِي الْمَنَاقِبِ

از ابی بن کعب در جامع ترمذی در مناقب

الْبَابُ الثَّالِثَ عَشَرَ فِي عَلَامَاتِ النُّبُوَّةِ

باب سیزدهم در علامات نبوت

وَالْمُعْجِزَاتِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَقَالَ

و معجزات گفت خدای تعالی در سوره بقره و گفت

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

کسانیکه هیچ نمی دانند یعنی اهل کتاب یا مشرکان چرا کلام نمی کند با خدا یا نمی آید پیش ما نشانه

كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ

همچنین گفتند کسانیکه بودند پیش از ایشان مانند قول ایشان بیکدیگر مشابهت

قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ عَنْ

دلهای ایشان هر آئینه بیان کردیم علامات را برای کسانیکه یقین میکنند روایت است از

أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ابی هریره که گفت فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم

مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ

نیست از پیغمبران پیغمبری مگر داده شد آن چیزیکه مانند آن ایمان آورد بران

الْبَشَرُ وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللّٰهُ

آدمیان و جز این نیست که هست آن چیز که داده شده ام وحی وحی فرمود آن را خدا

إِلَيَّ فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

سوی من و امید دارم اینکه باشم زیاده ترین پیغمبران از روی پیروی کنندگان روز قیامت

رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي أَوَّلِ كِتَابِ

روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در شروع کتاب

فَضَائِلِ الْقُرْآنِ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ

فضائل قرآن و روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم

فِي كِتَابِ الْإِيمَانِ فِي بَابِ وُجُوبِ الْإِيمَانِ

در کتاب الایمان در باب وجوب ایمان

باقی بصفحه ۱۹۴

برسالة نبينا صلعم الى جميع الناس وعن قتادة

بہ پیغمبری پیغمبر ما صلعم بسوی تمام مردم و روایت است از قتاده

عن انس قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم باناء

واو روایت کرد از انس که گفت آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوندے

وهو بالزوراء فوضع يده في الاناء فجعل الماء

درحالیکه آنحضرت در زوراء بود پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را در ان آوند پس گشت آب

ينبع من بين اصابعه فتوضأ القوم قال قتادة

که بیرون می آمد از میان انگشتان مبارک آنحضرت پس وضو کردند قوم گفت قتاده

قلت لانس كم كنتم قال ثلثمائة او زهاء ثلثمائة

گفتم مر انس را چند آدمیان بودید شما گفت سه صد آدمیان یا مقدار سه صد آدمیان

رواه البخاري في صحيحه في كتاب الانبياء في

روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء در

باب علامات النبوة ورواه مسلم مع تغير يسير

باب علامات نبوت و روایت کرد این حدیث را مسلم با تغیر اندک

في صحيحه في اول كتاب الفضائل وعن

در صحیح مسلم در شروع کتاب الفضائل و روایت است از

جابر بن عبد الله قال عطش الناس يوم الحديبية

جابر بن عبد الله که گفت تشنه شدند مردم روز حدیبیه

والنبي صلى الله عليه وسلم بين يديه ركوة

و پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیش وے ابریق چرمین بود

فتوضأ فجهش الناس نحوه قال ما لكم قالوا ليس

پس وضو کرد پس شتافتند مردم برای آب بسوی آنحضرت گفت آنحضرت چیست شما را گفتند نیست

عندنا ماء نتوضأ ولا نشرب إلا ما بين يديك

نزد ما آبی که وضو کنیم ونه آبی که بخوریم مگر آبی که پیش تست

فوضع يده في الركوة فجعل الماء يثور بين أصابعه

پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را در رکوه پس گشت آب که جوش میکرد میان انگشتان

كأمثال العيون فشربنا وتوضأنا قلت كم كنتم

چشمها پس خوردیم آب را و وضو کردیم گفتم چند قدر بودید

قال لو كنا مائة ألف لكفانا كنا خمس عشرة مائة

گفت اگر می بودیم صد هزار هر آئینه کفایت کردی ما را بودیم پانزده صد

١٩٤

وعن البراء قال كنا يوم الحديبية أربع عشرة

و روایت است از براء که گفت بودیم روز حدیبیه چهارده

مائة والحديبية بئر فنزحناها حتى لم نترك

صد کسان و حدیبیه چاهیست پس کشیدیم آب آن چاه را تا آنکه نگذاشتیم

فيها قطرة فجلس النبي صلى الله عليه وسلم

در وی یک قطره پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم

على شفير البئر فدعا بماء فمضمض ومج في البئر

بر کناره چاه پس طلبید آب را پس کلی کرد و انداخت از دهن آن

فمكثنا غير بعيد ثم استقينا حتى روينا وروت

پس درنگ کردیم اندک پس کشیدیم آب را از آن چاه تا آنکه سیراب شدیم و سیراب شدند

١٩٥

او صدرت برکاتنا وعن عبد الله قال كنا

یا باز گشتند برکتهای ما و در روایت است از عبدالله که گفت بودیم ما

نعد الآيات بركة وأنتم تعدونها تخويفا كنا

که می شمردیم آیات را سبب برکت و شما می شمارید آن آیات را سبب ترسانیدن بودیم ما

مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر

همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفری

فقل الماء فقال اطلبوا فضلة من ماء فجاؤا

پس کم شد آب پس گفت آنحضرت بجوئید زیاده مانده از آب را پس آوردند

بإناء فيه ماء قليل فأدخل يده في الإناء ثم

ظرفی را که در وی آب اندک بود پس در آورد آنحضرت دست مبارک خود را در آن ظرف پس

قال حي على الطهور المبارك والبركة من الله

گفت آنحضرت بیائید برآب پاک کننده مبارک و برکت از خدا است

فلقد رأيت الماء ينبع من بين أصابع رسول الله

پس هر آینه بتحقیق دیدم آب را که بیرون می آمد میان انگشتان مبارک پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم ولقد كنا نسمع تسبيح

صلی الله علیه وسلم و هر آینه بتحقیق می شنیدیم تسبیح

الطعام وهو يؤكل روى البخاري الأحاديث

طعام را درحالیکه آن خورده میشد روایت کرد بخاری این حدیثهای

الثلاثة في صحيحه في كتاب الأنبياء في باب

سه را در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء در باب

علامات النبوة وعن سلمة بن الاكوع قال

علامات نبوت و روایت است از سلمه بن اکوع که گفت

خفت ازواد القوم وأملقوا فأتوا النبي صلى الله

کم شد توشهای قوم و محتاج گشتند پس آمدند نزد پیغمبر صلی الله

عليه وسلم في نحر إبلهم فأذن لهم فلقيهم عمر

علیه وسلم در باره نحر شتران خود پس دستوری داد آنحضرت ایشان را پس عمر

فأخبروه فقال ما بقاؤكم بعد إبلكم فدخل على

پس خبر دادند حضرت عمر را پس گفت حضرت عمر رض چیست سبب بقای شما بعد شتران شما پس درآمد حضرت عمر رض

النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله

پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله

ما بقاؤهم بعد إبلهم فقال رسول الله صلى الله

چیست سبب بقای ایشان بعد شتران ایشان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم ناد في الناس يأتون بفضل

علیه وسلم ندا کن در مردم که بیارند زیاده مانده

أزوادهم فبسط لذلك نطع وجعلوه على النطع

از توشهای خود را پس گسترده شد برای آن بساط از ادیم و گردانیدند آن توشه بر آن بساط

فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا و

پس استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس دعا کرد و

برّك عليه ثم دعاهم بأوعيتهم فاحتثى الناس

برکت خواست آنحضرت بران پس طلبید آنحضرت از ایشان ظروف ایشان را پس بهره وکف دست ستاندند مردم

حتى فرغوا ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

تاآنکه فارغ شدند پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

اشهد ان لا اله الا الله واني رسول الله رواه

گواهی میدهم اینکه نیست معبود برحق مگر خدا وبرآئینه من پیغمبر خدایم روایت کرد این

البخاري في صحيحه في باب الشركة وعن جابر

بخاری در صحیح بخاری در باب شرکت وروایت است از جابر

ان اباه توفي وعليه دين فاتيت النبي صلى الله

که برآئینه پدر وی مرد درحالیکه بروی وام بود پس آمدم نزد پیغمبر صلى الله

عليه وسلم فقلت ان ابي ترك عليه دينا وليس

علیه وسلم پس گفتم برآئینه پدر من گذاشت برخود وام را و نیست

عندي الا ما يخرج نخله ولا يبلغ ما يخرج سنين

نزد من مگر چیزیکه بیرون آرد درخت خرمای وی ونمیرسد چیزیکه بیرون می آید دران درت

ما عليه فانطلق معي لكي لا يفحش على الغرماء

که بروست پس بیا برو همراه من تا فحش نگویند مرا وام خواهان

فمشى حول بيدر من بيادر التمر فدعا ثم آخر ثم

پس رفت آنحضرت گرد خرمنی از خرمنهای تمر پس دعا کرد برکت کرد وآنحضرت پس

جلس عليه فقال انزعوه فاوفاهم الذي لهم و

نشست آنحضرت بران خرمن پس گفت بکشید خرما را پس گزارد آنحضرت تمام حق وام خواهان را و

بقي مثل ما اعطاهم رواه البخاري في صحيحه

باقی ماند خرما مانند مقداریکه داد آنحضرت وام خواهان را روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب الانبياء في باب علامات النبوة و

در کتاب الانبیاء در باب علامات نبوت

عن عبد الرحمن بن ابي بكر قال كنا مع النبي

روایت است از عبد الرحمن بن ابی بکر گفت بودیم با پیغمبر

صلى الله عليه وسلم ثلثين ومائة فقال النبي

صلی الله علیه وسلم یکصد و سی کس پس گفت پیغمبر

صلى الله عليه وسلم هل مع احد منكم طعام

صلی الله علیه وسلم آیا هست با هیچ یکے از شما طعام

فاذا مع رجل صاع من طعام او نحوه فعجن

پس ناگاه با مردے بود یک صاع از طعام یا مانند یک صاع پس خمیر کرده شد

ثم جاء رجل مشرك مشعان طويل بغنم يسوقها

بعد آمد مردے مشرک پراگنده مو دراز قد با گوسپندان درحالیکه می راند

فقال النبي صلى الله عليه وسلم بيعا ام عطية

پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا میدهی این را بطور بیع یا دهش

او قال ام هبة قال لا بل بيع فاشترى منه شاة

یا گفت آنحضرت یا بطور هبه گفت آن مرد نه بلکه بیع است پس خرید آنحضرت ازان مرد گوسپندی را

فصنعت وامر النبي صلى الله عليه وسلم

پس ذبح کرده شد آن گوسپند و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بسواد البطن ان يشوى وايم الله ما في الثلثين والمائة

در پارهٔ جگر گوسپند آنکه بریان کرده شود و قسم خدا نبود هیچ یکے دران یکصد و سی

ألا قد حز النبي صلى الله عليه وسلم له حزة من

که بتحقیق قطع کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای وی پاره از

سواد بطنها إن كان شاهدا أعطاها إياه وإن

جگر آن گوسپند اگر بود شخصی حاضر داد آنحضرت از آن جگر آن شخص را و اگر

كان غائبا خبأ له فجعل منها قصعتين فأكلوا

بود شخصی غائب پنهان داشت آنحضرت برای آن شخص پس گردانید آنحضرت از آن گوشت دو کاسها

أجمعون وشبعنا ففضلت القصعتان فحملناه

همه کس و سیر شدیم پس زیاده باقی ماند دو کاسهای بزرگ پر از گوشت پس برداشتیم آنرا

على البعير أو كما قال رواه البخاري في صحيحه

بر شتر یا چنانکه گفت راوی روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

في كتاب الهبة في باب قبول الهدية من

در کتاب الهبة در باب قبول هدیه از

المشركين ورواه مسلم مع تغير يسير في صحيحه

مشرکان و روایت کرد این حدیث را مسلم با تغیر اندک در صحیح مسلم

في بيان آداب الطعام والشراب في باب إكرام

در بیان اداب طعام و شراب در باب تعظیم

الضيف وعن أنس بن مالك قال قال أبو طلحة

مهمان و روایت است از انس بن مالک که گفت گفت ابو طلحه

لأم سليم لقد سمعت صوت رسول الله

مرام سلیم را هر آینه شنیدم من آواز پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضَعِيْفًا أَعْرِفُ فِيْهِ الْجُوْعَ

صلی الله علیه وسلم را ضعیف می‌شناسم در آنحضرت گرسنگی را

فَهَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَتْ نَعَمْ فَأَخْرَجَتْ

پس آیا هست نزد تو چیزی پس گفت ام سلیم آری هست پس بیرون آورد ام سلیم

أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيْرٍ ثُمَّ أَخْرَجَتْ خِمَارًا لَهَا فَلَفَّتِ

نان‌های چند از جو پیشتر بیرون آورد ام سلیم خمار خود را پس پیچید

الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ ثُمَّ دَسَّتْهُ تَحْتَ يَدِيْ وَلَاثَتْنِيْ

نان را ببعض آن خمار پیشتر پوشید آنرا زیر دست من و دستار من ساخت

بِبَعْضِهِ ثُمَّ أَرْسَلَتْنِيْ إِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

ببعض خمار پیشتر فرستاد مرا بسوی پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَذَهَبْتُ بِهِ فَوَجَدْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ

علیه وسلم گفت انس پس بردم آن نان را پس یافتم پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ

صلی الله علیه وسلم را در مسجد درحالیکه با آنحضرت مردم بودند

فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لِيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

پس ایستادم نزد ایشان پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْسَلَكَ أَبُوْ طَلْحَةَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ

علیه وسلم آیا فرستاده است ترا ابو طلحه پس گفتم آری گفت آنحضرت

بِطَعَامٍ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

با طعام فرستاده است پس گفتم آری پس گفت پیغمبر خدا صلی الله

عليه وسلم لمن معه قوموا فانطلقوا وانطلقت

عليه وسلم مردم را كه با آنحضرت بودند برخيزيد پس روان شدند آنحضرت واصحاب

بين ايديهم حتى جئت اباطلحة فاخبرته

پيش ايشان تا آنكه آمدم نزد ابو طلحه پس خبر كردم اورا

فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله

پس گفت ابو طلحه يا ام سليم بتحقيق آمد پيغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا

صلى الله عليه وسلم با مردم ونيست نزد ما

ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق

چيزيكه بخورانيم ايشان را پس گفت ام سليم خدا وپيغمبر خدا داناتر است پس روان شد

ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلعم فاقبل رسول الله صلعم

ابو طلحه تا آنكه ملاقات كرد از پيغمبر خدا صلعم پس پيش آمد پيغمبر خدا صلعم

وابو طلحة معه فقال رسول الله صلى الله عليه

درحاليكه ابو طلحه با آنحضرت بود پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه

وسلم هلمي يا ام سليم ما عندك فاتت بذلك

وسلم بيار بيار يا ام سليم چيزيكه نزد تست پس آورد ام سليم آن

الخبز فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم

نان را پس فرمود در شان آن نانها پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

ففت وعصرت ام سليم عكة فادمته ثم قال

پس ريزه ريزه كرده شد وفشرد ام سليم عكه يعني ظرف روغن را پس نان خورش گردانيد آنرا

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ مَا شَاءَ اللهُ
أَنْ يَقُولَ ثُمَّ قَالَ ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا
حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا ثُمَّ قَالَ ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ فَأَذِنَ
لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا ثُمَّ قَالَ ائْذَنْ
لِعَشَرَةٍ فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا ثُمَّ
قَالَ ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا
وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلًا وَعَنْ جَابِرِ
ابْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ لَمَّا حُفِرَ الْخَنْدَقُ رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمَصًا شَدِيدًا فَانْكَفَأْتُ
إِلَى امْرَأَتِي فَقُلْتُ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ فَإِنِّي رَأَيْتُ

برسول الله صلى الله عليه وسلم خمصا شديدا

به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گرسنگی شدید را

فأخرجت إلي جرابا فيه صاع من شعير ولنا

پس خارج کرد آن زن سوی من انبانی را که در وی یک صاع بود از جو و ما را بود

بهيمة داجن فذبحتها وطحنت الشعير ففرغت

بزغاله در خانه پرورده پس ذبح کردم آن بزغاله را و آرد کرد آن زن جو را پس فارغ شد آن زن

إلى فراغي وقطعتها في برمتها ثم وليت إلى رسول

تا فارغ شدن من و پاره پاره کرد آن بزغاله را در دیگ خود پس رفتم سوی پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم فقالت لا تفضحني برسول

خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت زن من رسوا مکنی مرا نزد پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم ومن معه فجئته فساررته

خدا صلی الله علیه وسلم و نزد کسانیکه همراه آنحضرت اند پس آمدم نزد آنحضرت

فقلت يا رسول الله ذبحنا بهيمة لنا وطحنت

پس گفتم یا رسول الله ذبح کردیم بزغاله خود را و آرد کردم

صاعا من شعير كان عندنا فتعال أنت و

یک صاع از جو که بود نزد ما پس بیا تو

نفر معك فصاح النبي صلى الله عليه وسلم

چند کس همراه تو پس آواز داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فقال يا أهل الخندق إن جابرا قد صنع سورا

پس فرمود ای اهل خندق بدرستیکه جابر طعام آماده کرده است

فَحَيَّ هَلًا بِكُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

پس جلد بیائید پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ لَا تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ وَلَا تَخْبِزُنَّ عَجِينَكُمْ حَتَّى

وسلم هرآئینه زیر میارید دیگ خود را و هرآئینه نپزید خمیر خود را تا وقتیکه

أَجِيءَ فَجِئْتُ وَجَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

من آیم پس آمدم و آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وَسَلَّمَ يَقْدُمُ النَّاسَ حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِي فَقَالَتْ

وسلم درحالیکه پیش می آورد مردم را تا آنکه آمدم نزد زن خود پس گفت آن زن

بِكَ وَبِكَ فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتِ فَأَخْرَجَتْ

بک و بک یعنی سرزنش کرد پس گفتم بتحقیق کردم چیزیکه تو گفتی پس خارج کرد زن من

لَهُ عَجِينًا فَبَسَقَ فِيهِ وَبَارَكَ ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا

برای آنحضرت خمیر را پس آب دهن انداخت آنحضرت دران و دعای برکت کرد بستر اراده کرد بسوی دیگ ما

فَبَسَقَ فِيهِ وَبَارَكَ ثُمَّ قَالَ ادْعُ خَابِزَةً فَلْتَخْبِزْ مَعِي

پس آب دهن انداخت در ان و دعای برکت کرد بستر فرمود آنحضرت طلب بکن زن نان پزنده را پس باید که

وَاقْدَحِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلَا تُنْزِلُوهَا وَهُمْ أَلْفٌ

و بکفگیر گوشت خارج کن از دیگ خود پس زیر میارید دیگ را و آن کسان هزار بودند

فَأُقْسِمُ بِاللّٰهِ لَأَكَلُوا حَتَّى تَرَكُوهُ وَانْحَرَفُوا وَإِنَّ

پس قسم میخورم بخدا هرآئینه خوردند آن کسان تا آنکه گذاشتند آنرا و برگشتند و هرآئینه

بُرْمَتَنَا لَتَغِطُّ كَمَا هِيَ وَإِنَّ عَجِينَنَا لَيُخْبَزُ كَمَا هُوَ

دیگ ما بتحقیق جوش میزد مانند آنکه آن دیگ بود و هرآئینه خمیر ما بتحقیق نان پخته میشد چنانکه آن خمیر بود

رواهما البخاري في صحيحه اولهما في كتاب الانبياء

روایت کرده این دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری اول را در کتاب الانبیاء

في باب علامات النبوة وثانيهما في كتاب

در باب علامات نبوت وثانی را در کتاب

المغازي في باب غزوة الخندق ورواهما مسلم

المغازی در باب غزوه خندق وروایت این دو حدیث را مسلم

في صحيحه في كتاب الاشربة في باب جواز استتباع

در صحیح مسلم در کتاب الاشربة در باب جواز استتباع

الضيف الخ وعن مجاهد ان ابا هريرة كان

ضیف الخ وروایت است از مجاهد که بدرستیکه ابوهریره بود

يقول الله الذي لا اله الا هو ان كنت لاعتمد

می گفت سوگند بخدا آنکه نیست معبود بحق مگر او بتحقیق بودم که [illegible]

بكبدي على الارض من الجوع وان كنت

بجگر خود بر زمین بسبب گرسنگی و بدرستیکه بودم

لاشد الحجر على بطني من الجوع ولقد قعدت

می بستم سنگ را بر شکم خود بسبب گرسنگی و بتحقیق نشستم

يوما على طريقهم الذي يخرجون منه فمر ابو بكر

روزی بر راه ایشان آنکه بیرون می آمدند از آن راه پس گذشت حضرت ابوبکر

فسألته عن اية من كتاب الله ما سألته الا

پس پرسیدم او را از آیتی از کتاب خدا [illegible]

لِيُشْبِعَنِي فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ

مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ

ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَبَسَّمَ حِينَ

رَآنِي وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي وَمَا فِي وَجْهِي ثُمَّ قَالَ

أَبَا هِرٍّ قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ الْحَقْ وَمَضَى

فَاتَّبَعْتُهُ فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلَ

فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ فَقَالَ مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ

قَالُوا أَهْدَاهُ لَكَ فُلَانٌ أَوْ فُلَانَةُ قَالَ أَبَا هِرٍّ

قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ الْحَقْ إِلَى أَهْلِ

الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي قَالَ وَأَهْلُ الصُّفَّةِ أَضْيَافُ

الإسلام لا يأوون على أهل ولا مال ولا على

اهل اسلام بودند و بودند که پناه نمی گرفتند باهل و نه مال و نه

أحد إذا أتته صدقة بعث بها إليهم ولم يتناول

بهیچ یکی چون می آمد نزد آنحضرت صدقه می فرستاد آن صدقه را بسوی ایشان و نمی گرفت

منها شيئا وإذا أتته هدية أرسل إليهم و

از آن صدقه چیزی و چون می آمد نزد آنحضرت هدیه فرستاد به پیغام بسوی ایشان و

أصاب منها وأشركهم فيها فساءني ذلك

می گرفت از آن هدیه و شریک میگردانید ایشان را در آن هدیه پس خلاف خواهش نفس من آمد این

فقلت وما هذا اللبن في أهل الصفة كنت

پس گفتم در نفس خود که چیست این قدر شیر در اهل صفه بودم

أحق أن أصيب من هذا اللبن شربة أتقوى

سزاوارتر باینکه بگیرم از این شیر یک خوردنی و توانا شوم

بها فإذا جاء أمرني فكنت أنا أعطيهم وما عسى

بخوردن آن پس چون آمدند اهل صفه فرمود آنحضرت مرا پس بودم من که میدادم ایشان را و قریب نبود

أن يبلغني من هذا اللبن ولم يكن من طاعة الله

اینکه برسد مرا از این شیر و نبود از فرمان خدا

وطاعة رسوله بد فأتيتهم فدعوتهم فأقبلوا

و فرمان رسول خدا چاره پس آمدم نزد اهل صفه پس خواندم ایشان را پس آمدند اهل صفه

فاستأذنوا فأذن لهم وأخذوا مجالسهم من البيت

پس دستوری خواستند پس دستوری داد آنحضرت برای ایشان و گرفتند اهل صفه جای های نشستن خود از خانه

۲۰۷

۱۲۱۲

قال يا أبا هر قلت لبيك يا رسول الله قال

گفت آنحضرت ای ابا هریره گفتم لبیک یا رسول الله گفت آنحضرت

خذ فأعطهم فأخذت القدح فجعلت

بگیر پس بده ایشان را پس گرفتم قدح را پس شروع کردم

أعطيه الرجل فيشرب حتى يروى ثم يرد على

که میدادم آن شیر مرد را پس میخورد تا آنکه سیر شود پس رد میکرد بر من

القدح فأعطيه الرجل فيشرب حتى يروى

قدح را پس میدادم مرد دیگر را قدح پس میخورد تا آنکه سیر شود

ثم يرد على القدح حتى انتهيت إلى النبي صلى

پس رد میکرد بر من قدح را تا آنکه رسیدم بسوی پیغمبر صلی

الله عليه وسلم وقد روي القوم كلهم فأخذ

الله علیه وسلم و حال آنکه سیر شده بودند قوم همه پس گرفت آنحضرت

القدح فوضعه على يده فنظر إلي فتبسم

قدح را پس نهاد آن قدح را بر دست مبارک خود پس نگاه کرد بسوی من پس تبسم کرد

فقال يا أبا هر قلت لبيك يا رسول الله قال

پس گفت آنحضرت ای ابا هریره گفتم لبیک یا رسول الله گفت

بقيت أنا وأنت قلت صدقت يا رسول الله

باقی ماندیم من و تو گفتم راست گفتی یا رسول الله

قال اقعد فاشرب فقعدت فشربت فقال

گفت بنشین پس بنوش پس نشستم پس خوردم شیر را پس گفت آنحضرت

اشرب فشربت فما زال يقول اشرب حتى قلت

بخور پس خوردم پس همیشه می‌گفت آنحضرت بخور تا آنکه گفتم

لا والذي بعثك بالحق ما اجد له مسلكا قال

سوگند بذاتیکه فرستاد ترا بحق نمی‌یابم برای این شیر راهی نفوذ گفت آنحضرت

فارني فاعطيته القدح فحمد الله وسمى وشرب

پس بده مرا پس دادم آنحضرت را قدح پس ستود خدارا و بسم الله گفت و خورد

الفضلة رواه البخاري في صحيحه في كتاب الرقاق

زیاد مانده را روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب الرقاق

في باب كيف كان عيش النبي صلعم وعن

در باب آنکه چگونه بود عیش پیغمبر صلعم و روایت است از

المقداد قال اقبلت انا وصاحبان لي وقد

مقداد که گفت متوجه شدم من و دو یاران من و تحقیق

ذهبت اسماعنا وابصارنا من الجهد فجعلنا

گم شد قوت شنوائی و بینائی ما بسبب گرسنگی پس شروع کردیم

نعرض انفسنا على اصحاب رسول الله صلى

که پیش میکردیم خود را بر اصحاب پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم فليس احد منهم يقبلنا فاتينا

الله علیه وسلم پس نبود هیچ یکی از ایشان که پذیرد ما را پس آمدیم نزد

النبي صلى الله عليه وسلم فانطلق بنا الى اهله

پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس برد ما را بسوی اهل خود

فَإِذَا ثَلَاثَةُ أَعْنُزٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس ناگاه سه مادگان بز بود پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

احْتَلِبُوا هٰذَا اللَّبَنَ بَيْنَنَا قَالَ فَكُنَّا نَحْتَلِبُ فَيَشْرَبُ

بدوشید این شیر را میان ما گفت مقداد پس بودیم که میدوشیدیم پس میخورد

كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَّا نَصِيبَهُ وَنَرْفَعُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ

آدمی از ما نصیب خود را و برمیداشتیم برای پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصِيبَهُ قَالَ فَيَجِيءُ مِنَ اللَّيْلِ فَيُسَلِّمُ

علیه وسلم نصیب آنحضرت را گفت مقداد پس می‌آمد آنحضرت در وقت شب پس سلام میکرد

تَسْلِيمًا لَا يُوقِظُ نَائِمًا وَيُسْمِعُ الْيَقْظَانَ قَالَ ثُمَّ يَأْتِي

سلام کردنی که بیدار نمی‌کرد خفته را و می‌شنوانید بیدار را گفت مقداد پس می‌آمد

الْمَسْجِدَ فَيُصَلِّي ثُمَّ يَأْتِي شَرَابَهُ فَيَشْرَبُ فَأَتَانِي الشَّيْطَانُ

در مسجد پس نماز میگزارد پس می‌آمد نزد شیر خود پس میخورد آن شیر را پس آمد نزد من شیطان

ذَاتَ لَيْلَةٍ وَقَدْ شَرِبْتُ نَصِيبِي فَقَالَ مُحَمَّدٌ يَأْتِي

شبی در حالیکه خورده بودم نصیب خود را پس گفت شیطان محمد می‌آید

الْأَنْصَارَ فَيُتْحِفُونَهُ وَيُصِيبُ عِنْدَهُمْ مَا بِهِ حَاجَةٌ

نزد انصار پس خدمت می‌کنند آنحضرت را و می‌یابد آنحضرت نزد ایشان نیست آنحضرت را حاجت

إِلَى هٰذِهِ الْجُرْعَةِ فَأَتَيْتُهَا فَشَرِبْتُهَا فَلَمَّا أَنْ وَغَلَتْ

باین جرعه پس آمدم نزد آن پس خوردم آنرا پس چون داخل شد آن شیر

فِي بَطْنِي وَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ قَالَ نَدَّمَنِي

در شکم و دانستم آنکه نیست بسوی آن راه گفت مقداد پشیمان داد مرا

الشَّيْطَانُ فَقَالَ وَيْحَكَ مَا صَنَعْتَ أَشَرِبْتَ شَرَابَ

شیطان پس گفت وای تراست چه کردی آیا خوردی شیر

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَجِيءُ فَلَا يَجِدُهُ فَيَدْعُو

محمد صلی الله علیه وسلم پس آید آنحضرت پس نیابد آن شیر را پس دعای بد کند

عَلَيْكَ فَتَهْلِكُ فَتَذْهَبُ دُنْيَاكَ وَآخِرَتُكَ وَعَلَيَّ

بر تو پس هلاک شوی پس برود دنیای تو و آخرت تو و بر من

شَمْلَةٌ إِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى قَدَمَيَّ خَرَجَ رَأْسِي وَإِذَا

شمله بود چون می نهادم آنرا بر دو قدمهای خود بیرون می آمد سر من و چون

وَضَعْتُهَا عَلَى رَأْسِي خَرَجَ قَدَمَايَ وَجَعَلَ لَا يَجِيئُنِي

می نهادم آنرا بر سر خود بیرون می آمدند دو قدمهای من و گشت که نمی آمد مرا

النَّوْمُ وَأَمَّا صَاحِبَايَ فَنَامَا وَلَمْ يَصْنَعَا مَا صَنَعْتُ

خواب ولیکن دو یاران من پس خفتند و نه کردند آنچه من کرده ام

قَالَ فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَلَّمَ كَمَا كَانَ

گفت مقداد پس آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس سلام کرد چنانکه

يُسَلِّمُ ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى ثُمَّ أَتَى شَرَابَهُ فَكَشَفَ

سلام میکرد پیشتر آمد در مسجد پس نماز گزارد پیشتر آمد نزد شیر خود پس برهنه کرد

عَنْهُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ شَيْئًا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ

آوند شیر را پس نیافت دران چیزی پس برداشت سر مبارک خود را بسوی آسمان

فَقُلْتُ الْآنَ يَدْعُو عَلَيَّ فَأَهْلِكُ فَقَالَ اللَّهُمَّ

پس گفتم درین وقت دعای بد میکند بر من پس هلاک خواهم شد پس گفت آنحضرت الهی

مَنْ أَطْعَمَنِي وَاسْقِ مَنْ سَقَانِي قَالَ فَعَمَدْتُ إِلَى
کسے را کہ خورانید مرا وسیراب کن کسے را کہ سیراب کرد مرا گفت مقداد پس آہنگ کردم بسوئے

الشَّمْلَةِ فَشَدَدْتُهَا عَلَيَّ وَأَخَذْتُ الشَّفْرَةَ فَانْطَلَقْتُ
شملہ پس بستم آنرا برخود و گرفتم کارد بزرگ را پس رفتم

إِلَى الْأَعْنُزِ أَيُّهَا أَسْمَنُ فَأَذْبَحُهَا لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى
بسوئے بادگان بز کہ کدام فربہ تراست پس ذبح کنم آنرا برائے پیغمبر خدا صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا هِيَ حَافِلٌ وَإِذَا هُنَّ حُفَّلٌ
الله علیه وسلم پس ناگاه آن پر شیر بود وناگاه آن ہمہ پر شیر بودند

كُلُّهُنَّ فَعَمَدْتُ إِلَى إِنَاءٍ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
پس آہنگ کردم بسوئے آوندے کہ برائے آل محمد صلی الله علیه

وَسَلَّمَ مَا كَانُوا يَطْمَعُونَ أَنْ يَحْتَلِبُوا فِيهِ قَالَ فَحَلَبْتُ
وسلم بود آنکہ امید میداشتند اینکہ دوشند درآن آوند گفت مقداد پس دوشیدم

فِيهِ حَتَّى عَلَتْهُ رَغْوَةٌ فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى
درآن آوند تا آنکہ بالا برآمد بران کفک پس آمدم بسوئے پیغمبر خدا صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَشَرِبْتُمْ شَرَابَكُمُ اللَّيْلَةَ قَالَ
الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت آیا خوردید مشروب خویش را امشب گفت مقداد

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ اشْرَبْ فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَنِي
گفتم یا رسول الله بخور پس خورد پستر داد آنحضرت مرا

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ اشْرَبْ فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَنِي فَلَمَّا
پس گفتم یا رسول الله بخور پس خورد پستر داد آنحضرت مرا پس چون

عَرَفْتُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ رَوِيَ
دانستم اینکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بتحقیق سیراب شد
وَاَصَبْتُ دَعْوَتَهُ ضَحِكْتُ حَتّٰى اُلْقِيتُ اِلَى
و یافتم دعای آنحضرت را خندیدم تاآنکه انداخته شدم بسوی
الْاَرْضِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
زمین گفت مقداد پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اِحْدٰى سَوْاٰتِكَ يَا مِقْدَادُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
یکی از بدیهای کردی ای مقداد پس گفتم یا رسول الله
كَانَ مِنْ اَمْرِي كَذَا وَكَذَا وَفَعَلْتُ كَذَا فَقَالَ
بود از شان من چنین و چنین و کردم چنین پس گفت
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا هٰذِهِ اِلَّا رَحْمَةٌ مِنَ
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست این مگر رحمتی از
اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَفَلَا كُنْتَ اٰذَنْتَنِي فَنُوقِظَ صَاحِبَيْنَا
خدای عز و جل آیا پس آگاهی ندادی مرا پس از خواب بیدار کردیمی دو یاران خود را
فَيُصِيبَانِ مِنْهَا قَالَ فَقُلْتُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ
پس یافتندی از آن شیر گفت مقداد پس گفتم سوگند بذاتیکه فرستاد ترا بحق
مَا اُبَالِي اِذَا اَصَبْتَهَا وَاَصَبْتُهَا مَعَكَ مَنْ اَصَابَهَا
باک نمی دارم هرگاه یافتی تو آنرا و یافتم من آنرا با تو کسی را که یافت آنرا
مِنَ النَّاسِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ
از جمله مردم روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح مسلم در کتاب

۲۱۳

الاشربة في باب اكرام الضيف وعن انس

الاشربة در باب اکرام مهمان و روایت است از انس

قال اصاب اهل المدينة قحط على عهد

که گفت رسید اهل مدینه را قحط بزمان

رسول الله صلى الله عليه وسلم فبينا هو يخطب

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس در اثنای آنکه آنحضرت خطبه میخواند

يوم الجمعة اذ قام رجل فقال يا رسول الله

بروز جمعه ایستاد مردے پس گفت یا رسول الله

هلكت الكراع وهلكت الشاء فادع الله يسقينا

هلاک شدند اسپان و هلاک شدند گوسپندان پس دعا کن از خدا که سیراب کند ما را

فمد يديه ودعا قال انس وان السماء لمثل

پس دراز کرد هر دو دستهای مبارک را و دعا کرد گفت انس و بتحقیق آسمان مانند

الزجاجة فهاجت ريح انشأت سحابا ثم اجتمع ثم

آبگینه بود پس برانگیخته شد بادیکه پیدا کرد ابر را پس جمع شد آن ابر پس

ارسلت السماء عزاليها فخرجنا نخوض الماء حتى

فرو هشته کرد آسمان دهانهای زیرین خود را پس بیرون شدیم در حالیکه در آب می رفتیم تا آنکه

اتينا منازلنا فلم نزل نمطر الى الجمعة الاخرى

آمدیم در سرایهای خویش پس همیشه بودیم که باریده می شدیم تا جمعه دیگر

فقام اليه ذلك الرجل او غيره فقال يا رسول الله

پس ایستاد بسوی آنحضرت آن مرد سابق یا دیگر پس گفت یا رسول الله

تهدّمت البيوت فادع الله يحبسه فتبسّم

ویران شدند خانها پس دعا کن از خدا که باز دارد این باران را پس تبسم کرد آنحضرت

قال حوالينا ولا علينا فنظرت الى السحاب تصدّع حول

گفت آنحضرت بباران گرد اگرد ما نه بر ما پس نگاه کردیم بسوی ابر پراگنده شد گرد

المدينة كأنّها اكليل رواه البخاري في صحيحه

مدینه گویا آن تاج است روایت کرد این حدیث را البخاری در صحیح بخاری

في كتاب الانبياء في باب علامات النبوّة

در کتاب الانبیاء در باب علامات النبوة

وعن ابي سلمة قال كان رسول الله صلى

و روایت است از ابی سلمه که گفت بود پیغمبر خدا صلی

الله عليه وسلم يأكل الهديّة ولا يقبل الصدقة

الله علیه وسلم میخورد هدیه را و نمی پذیرفت صدقه را

فأهدت له امرأة من يهود خيبر شاة مصليّة

پس هدیه فرستاد برای آنحضرت زنی از یهود خیبر گوسپند بریان کرده شده

فتناول منها وتناول منها بشر بن البراء ثمّ رفع

پس خورد آنحضرت از آن وخورد از آن بشر بن براء پس بالا برداشت

النبيّ صلى الله عليه وسلم يده ثمّ قال انّ هذه

پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را پس گفت آنحضرت بتحقیق این

تخبرني انّها مسمومة فمات بشر بن البراء فأرسل

خبر داد مرا اینکه هر آینه آن زهر کرده شده است پس مرد بشر بن براء پس پیغام فرستاد

۲۱۵

أيها النبي صلى الله عليه وسلم ما حملك على ما

پس گفت آن زن پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه چیز برانگیخت کرد ترا بر

صنعت فقالت إن كنت نبيا لم يضرك شيء و

کاری که کردی پس گفت آن زن اگر هستی تو پیغمبر زیان نخواهد کرد ترا چیزی و

إن كنت ملكا أرحت الناس منك فقال في

اگر هستی تو پادشاه آسایش میدادیم مردم را از تو پس گفت آنحضرت در

مرضه ما زلت من الأكلة التي أكلت بخيبر

بیماری خود همیشه بودم که می یافتم درد از لقمه که خوردم در خیبر

فهذا أوان انقطاع أبهري رواه الدارمي في

پس این وقت بریده شدن رگ دل است روایت کرد این حدیث را دارمی در

أوائل سننه في باب ما أكرم الله النبي صلعم من

شروع سنن دارمی در باب آنکه اکرام کرد خدا پیغمبر صلعم را از

كلام الموتى وعن جابر بن عبد الله أن النبي

کلام موتی و روایت است از جابر بن عبد الله که تحقیق پیغمبر

صلى الله عليه وسلم كان يقوم يوم الجمعة إلى

صلی الله علیه وسلم بود می ایستاد روز جمعه بسوی

شجرة أو نخلة فقالت امرأة من الأنصار أو رجل

درختی یا درخت خرما پس گفت زنی از انصار یا مردی

يا رسول الله ألا نجعل لك منبرا قال إن شئتم

یا رسول الله آیا نه سازیم برای تو منبر گفت آنحضرت اگر بخواهید

فجعلوا له منبرا فلما كان يوم الجمعة دفع الى

المنبر فصاحت النخلة صياح الصبي ثم نزل

النبي صلى الله عليه وسلم فضمها اليه تئن انين

الصبي الذي يسكن قال كانت تبكي على ما

كانت تسمع من الذكر عندها وعنه قال

كان المسجد مسقوفا على جذوع من نخل

فكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خطب يقوم

الى جذع منها فلما صنع له المنبر وكان عليه

فسمعنا لذلك الجذع صوتا كصوت العشار

حتى جاء النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده عليها

عليها فسكنت رواهما البخاري في صحيحه في كتاب

پس ساکن شد آن جذع روایت این دو حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

الانبياء في باب علامات النبوة وعن صالح

الانبياء در باب علامات نبوت و روایت است از صالح

ابن حيان عن ابن بريدة عن ابيه قال كان

بن حیان و او روایت کرد از ابن بریده و او روایت کرد از پدر خود که گفت بود

النبي صلى الله عليه وسلم اذا خطب قام فاطال

پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون خطبه میخواند می ایستاد پس دراز میکرد

القيام فكان يشق عليه قيامه فاتي بجذع نخلة

قیام را پس سخت میشد بر آن حضرت قیام پس آورده شد نزدا درخت خرما

فحفر له واقيم الى جنبه قائما للنبي صلى الله عليه

پس زمین کنده شد برای او و استاده کرده شد بسوی پهلوی او قائم برای پیغمبر صلی الله علیه

وسلم فكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خطب

وسلم پس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون خطبه میخواند

فطال القيام عليه استند اليه فاتكا عليه فمر

پس دراز میشد قیام بر آنحضرت پشت میداد آنحضرت بسوی آن جذع پس تکیه میکرد بر وی پس گذشت

به رجل كان ورد المدينة فراه قائما الى

آنرا مردی که درآمده بود بمدینه پس دید آنحضرت را استاده بسوی

جنب ذلك الجذع فقال لمن يليه من الناس

پهلوی آن جذع پس گفت آن مرد شخصی را که نزدیک وی بود از مردم

لو اعلم ان محمدا يجد في شيء يرفق به لصنعت

اگر دانستمی اینکه محمد صلی الله علیه وسلم خود مییافت اندر چیزی که سهولت دارد آنحضرت را بدان هرآینه ساختمی

له مجلسا يقوم عليه فان شاء جلس ما شاء

برای آنحضرت جای نشستن استاده شود بروی پس اگر خواهد بنشیند تا وقتی که خواهد

وان شاء قام فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه

واگر خواهد باستد پس رسید این خبر پیغمبر صلی الله علیه

وسلم فقال ائتوني به فاتوه به فامر ان يصنع

وسلم را پس گفت آنحضرت بیارید آن شخص را پس آوردند نزد آنحضرت او را پس فرمود آنحضرت آنکه

له هذه المراقي الثلث او الاربع هي الان في

برای آنحضرت این زینهای سه یا چهار را آنکه در این وقت در

منبر المدينة فوجد النبي صلى الله عليه وسلم

منبر مدینه است پس یافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

في ذلك راحة فلما فارق النبي صلى الله عليه

درین آسایش پس چون جدائی کرد پیغمبر صلی الله علیه

وسلم الجذع وعمد الى هذه التي صنعت له

وسلم از جذع و آهنگ کرد بسوی این چیزی که ساخته شد برای آنحضرت

جزع الجذع فحن كما تحن الناقة حين فارقها

ناشکیبائی کرد جذع پس ناله کرد چنانکه ناله میکند ماده شتر وقتیکه جدائی کرد از آن جذع

النبي صلى الله عليه وسلم فزعم ابن بريدة عن

پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس اخبار کرد ابن بریده از

أبيه أن النبي صلى الله عليه وسلم حين سمع

پدر خود آنکه بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون شنید

حنين الجذع رجع إليه فوضع يده عليه وقال

ناله جذع را بازگشت بسوی آن جذع پس نهاد دست مبارک خود را بروی وگفت

اختر أن أغرسك في المكان الذي كنت فيه

برگزین آنکه نشانم ترا در جائیکه بودی تو در آنجا

فتكون كما كنت وإن شئت أن أغرسك في الجنة

پس شوی چنانکه بودی و اگر خواهی آنکه نشانم ترا در بهشت

فتشرب من أنهارها وعيونها فيحسن نبتك و

پس بنوشی از جویهای جنت و چشمهای آن پس نیکو شود رستن تو و

تثمر فيأكل أولياء الله من ثمرتك ونخلك فعلت

ثمر گیری پس خورند دوستان خدا از بار تو و نخل تو کنم

فزعم أنه سمع من النبي صلى الله عليه وسلم

پس اعتقاد کرد راوی حدیث آنکه او شنید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

وهو يقول له نعم قد فعلت مرتين فسأل النبي

در حالیکه آنحضرت میگفت برای آن جذع آری بتحقیق کردم دو بار پس پرسید پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فقال اختار أن أغرسه

صلی الله علیه وسلم را پس گفت آنحضرت اختیار کرد آنکه می‌نشانم او را

في الجنة وعن ابن عباس أن النبي صلى الله

در جنت و هم روایت است از ابن عباس که بدرستیکه پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَخْطُبُ اِلَى جِذْعٍ قَبْلَ اَنْ يَتَّخِذَ الْمِنْبَرَ

علیه وسلم خطبه میخواند بسوی پهلوی تنهٔ درخت خرما پیش از آنکه اختیار کنیم منبر را

فَلَمَّا اتَّخَذَ الْمِنْبَرَ وَتَحَوَّلَ اِلَيْهِ حَنَّ الْجِذْعُ فَاحْتَضَنَهُ

پس چون اختیار کرد منبر را و برگشت بسوی او ناله کرد جذع پس در کنار گرفت آنحضرت

فَسَكَنَ وَقَالَ لَوْ لَمْ اَحْتَضِنْهُ لَحَنَّ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

پس ساکن شد جذع و گفت آنحضرت اگر در کنار نگرفتمی او را هر آئینه ناله کردی تا روز قیامت

وَفِيْ رِوَايَةِ الطُّفَيْلِ بْنِ اُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ عَنْ اَبِيْهِ

و در روایت طفیل بن ابی بن کعب از پدر او ست

فَلَمَّا جَاءَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيْدُ

پس چون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه اراده میکرد

الْمِنْبَرَ مَرَّ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَاوَزَهُ خَارَ الْجِذْعُ حَتّٰى تَصَدَّعَ وَ

منبر را گذشت از نزد آن جذع پس چون در گذشت از آن مانند بانگ گاو بانگ کرد جذع تا آنکه پراگنده شد جذع

انْشَقَّ فَرَجَعَ اِلَيْهِ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شگافته شد پس بازگشت بسوی آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فَمَسَحَهُ بِيَدِهٖ حَتّٰى سَكَنَ ثُمَّ رَجَعَ اِلَى الْمِنْبَرِ قَالَ فَكَانَ

پس مسح کرد او را آنحضرت بدست مبارک خود تا آنکه ساکن شد جذع باز گشت آنحضرت بسوی منبر گفت راوی

اِذَا صَلّٰى صَلّٰى اِلَيْهِ فَلَمَّا هُدِمَ الْمَسْجِدُ اَخَذَ ذٰلِكَ

چون نماز میگزارد نماز را میگزارد بسوی آن پس چون منهدم شد مسجد گرفت آن

الْجِذْعَ اُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَلَمْ يَزَلْ عِنْدَهٗ حَتّٰى بَلِيَ

جذع را ابی بن کعب پس همیشه بود آن جذع نزد وی تا آنکه کهنه شد

فَأَكَلَتْهُ الْأَرَضَةُ وَعَادَ دُفَاتًا وَعَنْ أَبِي الْوَدَّاكِ

پس خورد اورا کرم چوب خوار و گردید ریزه ریزه و در روایت است از ابی الوداک

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

و روایت کرد از ابی سعید که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ إِلَى لِزْقِ جِذْعٍ فَأَتَاهُ رَجُلٌ

علیه وسلم خطبه میخواند بسوی پهلوی تنه درخت خرما پس آمد نزد آنحضرت مردی

رُومِيٌّ فَقَالَ أَصْنَعُ لَكَ مِنْبَرًا تَخْطُبُ عَلَيْهِ فَصَنَعَ لَهُ

رومی پس گفت آیا سازم برای تو منبر خطبه بخوانی بر او پس ساخت برای آنحضرت

مِنْبَرَهُ هٰذَا الَّذِي تَرَوْنَ قَالَ فَلَمَّا قَامَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ

منبر اینکه می بینید گفت ابی سعید پس چون استاد بر او پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ حَنَّ الْجِذْعُ حَنِينَ

صلی الله علیه وسلم درحالیکه خطبه میخواند ناله کرد جذع مانند ناله کردن

النَّاقَةِ إِلَى وَلَدِهَا فَنَزَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

ماده شتر بسوی بچه خود پس فرود آمد بسوی آن جذع پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ فَسَكَنَ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُحْفَرَ لَهُ

علیه وسلم پس ضم کرد اورا بسوی خود پس ساکن شد پس فرمود آنحضرت بحق جذع آنکه کنده شود زمین برای او

وَيُدْفَنَ وَفِي رِوَايَةِ إِسْحٰقَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ أَنَسِ

و دفن کرده شود و در روایت اسحاق بن ابی طلحه است از انس

ابْنِ مَالِكٍ فَلَمَّا قَعَدَ نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بن مالک پس چون نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

عَلَى ذَلِكَ الْمِنْبَرِ خَارَ الْجِذْعُ كَخُوَارِ الثَّوْرِ حَتَّى ارْتَجَّ

بر آن منبر بانگ کرد جذع مانند بانگ گاو تا آنکه لرزید

الْمَسْجِدُ حُزْنًا عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مسجد بسبب اندوه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فَنَزَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ

پس فرود آمد بسوی آن جذع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از

الْمِنْبَرِ فَالْتَزَمَهُ وَهُوَ يَخُورُ فَلَمَّا الْتَزَمَهُ رَسُولُ اللهِ

منبر پس ضم کرد آنحضرت جذع را در حالیکه جذع بانگ می کرد مانند بانگ گاو پس چون ضم کرد او را پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَكَنَتْ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَالَّذِي نَفْسُ

صلی الله علیه وسلم ساکن شد جذع پس گفت آنحضرت آگاه باشید سوگند بذاتیکه نفس

مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ لَمْ أَلْتَزِمْهُ لَمَا زَالَ هَكَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

محمد در دست قدرت اوست اگر ضم نکردمی او را هر آئینه همیشه بودی بهمین طور تا روز قیامت

حُزْنًا عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَ بِهِ

بسبب اندوه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود دفن جذع

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدُفِنَ رَوَاهُ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس دفن کرده شد روایت کرد

الدَّارِمِيُّ الْأَحَادِيثَ الْأَرْبَعَةَ فِي أَوَائِلِ سُنَنِهِ فِي

دارمی این حدیثهای چهارگانه را در شروع سنن دارمی در

بَابِ مَا أَكْرَمَ النَّبِيَّ صلعم بِحَنِينِ الْمِنْبَرِ وَقَالَ اللهُ

باب آنکه گرامی کرده شد پیغمبر صلعم بحنین منبر و گفت خدا

[illegible] الثور ای الصوت البقر حزنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا فی القاموس [illegible] ۱۲

تعالى في سورة القمر اقترَبت الساعة وانشق القمر

تعالى در سوره قمر نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه

وان يروا اية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر و

واگر ببینند کافران نشانه اعراض کنند و گویند سحریست دائم و

كذبوا واتبعوا اهواءهم وكل امر مستقر وعن

تکذیب کردند و پیروی کردند آرزوهای خود را و هر کار قرار گرفته است در وقت خود و روایت

ابن مسعود قال انشق القمر على عهد رسول الله

ابن مسعود که گفت شق شد ماه در زمانه رسول الله

صلى الله عليه وسلم فرقتين فرقة فوق الجبل

صلى الله عليه وسلم دو حصه یک پاره بر کوه

وفرقة دونه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

و دیگر زیر آن کوه پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

اشهدوا وعن ابي معمر عن عبد الله قال انشق

گواه شوید و روایت است از ابی معمر و او روایت کرد از عبد الله که گفت بشگافت

القمر ونحن مع النبي صلى الله عليه وسلم فصار

ماه و ما با پیغمبر صلى الله عليه وسلم بودیم پس گردید

فرقتين فقال لنا اشهدوا وعن قتادة عن

دو پاره پس فرمود آنحضرت ما را گواه شوید و روایت است از قتاده و او روایت کرد از

انس قال سال اهل مكة ان يريهم اية فاراهم

انس که گفت سوال کردند اهل مکه که بنماید آنحضرت ایشان را نشانه پس نمود آنحضرت ایشان را

انشقاق القمر رواه البخاري فى الاحاديث الثلثة

فى صحيحه فى كتاب التفسير فى تفسير سورة

اقتربت الساعة ورواها مسلم مع تغاير يسير

فى بعض الالفاظ فى صحيحه فى كتاب التوبة

فى باب انشقاق القمر وفى رواية قتادة عن انس

عند مسلم فاراهم انشقاق القمر مرتين

الباب الرابع عشر فى المعراج قال الله تعالى

فى اول سورة بنى اسرائيل سبحن الذى

اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى

المسجد الاقصى الذى بركنا حوله لنريه

مِنْ اٰيٰتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ ۝ وَقَالَ اللّٰهُ

بعض نشانهای خود بدرستیکه خداست شنوا بینا و گفت خدای

تَعَالٰى فِي الرُّكُوْعِ السَّادِسِ مِنَ السُّوْرَةِ الْمَذْكُوْرَةِ

تعالی در رکوع ششم از سوره مذکوره

وَاِذْ قُلْنَا لَكَ اِنَّ رَبَّكَ اَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا

و یاد کن چون گفتیم ترا بدرستیکه پروردگار تو در گرفته است مردم را یعنی در قبضه قدرت خود است و نگردانیدیم

الرُّءْيَا الَّتِيْٓ اَرَيْنٰكَ اِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ

خوابی را که نمودیم بتو مگر آزمایش آدمیان را و نگردانیدیم درخت را

الْمَلْعُوْنَةَ فِي الْقُرْاٰنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيْدُهُمْ اِلَّا

لعنت کرده شده در قرآن مگر آزمایش و می ترسانیم ایشان را پس نمی افزاید ایشان را مگر

طُغْيَانًا كَبِيْرًا ۝ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِيْ قَوْلِهٖ

سرکشی بزرگ را و روایت است از ابن عباس در تفسیر کلام پاک خدای

تَعَالٰى وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِيْٓ اَرَيْنٰكَ اِلَّا فِتْنَةً

تعالی و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة

لِّلنَّاسِ قَالَ هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ اُرِيَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ

للناس گفت ابن عباس این نمایش چشم است که نموده شد پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِهٖٓ اِلٰى بَيْتِ

صلی الله علیه وسلم شبی که برده شد آنحضرت سوی بیت

الْمَقْدِسِ قَالَ وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُوْنَةُ فِي الْقُرْاٰنِ قَالَ

المقدس گفت و درخت لعنت کرده شده در قرآن گفت ابن عباس

هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ
آن درخت درخت زقوم است روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

فِي كِتَابِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَابِ الْمِعْرَاجِ وَرَوَاهُ
در کتاب الانبیاء در باب معراج و روایت کرد

التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ
ترمذی در جامع ترمذی در تفسیر سوره بنی اسرائیل

وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَعَنْ
و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و روایت است از

أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُتِيَ
انس که بدرستیکه نبی صلی الله علیه وسلم آورده شد

بِالْبُرَاقِ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ مُلْجَمًا مُسْرَجًا فَا
براق در شب اسرا لگام کرده و بسته زین پس سرکشی کرد براق

عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ أَبِمُحَمَّدٍ تَفْعَلُ هٰذَا
از آنحضرت پس گفت مر براق را جبرئیل ایا بمحمد می کنی این سرکشی

فَمَا رَكِبَكَ أَحَدٌ أَكْرَمُ عَلَى اللّٰهِ مِنْهُ قَالَ
پس سوار نشده است ترا هیچ یکی بزرگتر نزد خدا از آنحضرت گفت

فَارْفَضَّ عَرَقًا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ
پس بریخت براق خوی را روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع ترمذی

فِي تَفْسِيرِ السُّورَةِ الْمَذْكُورَةِ وَقَالَ هٰذَا
در تفسیر سوره مذکوره و گفت ترمذی این

۲۲۷

حديثٌ حسنٌ غريبٌ ولا نعرفهُ الّا من
حدیث حسن غریب است ونمی‌شناسیم آنرا مگر از

حديثِ عبدِ الرّزّاق وعن قتادة عن
حدیث عبد الرزاق وروایت است از قتاده واو روایت کرد از

انسِ بنِ مالكٍ عن مالكِ بنِ صعصعةَ
انس بن مالک واو روایت کرد از مالک بن صعصعه

انّ نبيّ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وسلّم حدّثهم
اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حدیث بیان کرد به صحابه

عن ليلةِ اُسرِيَ بهِ بينما انا في الحطيمِ وربّما
از احوال شبی که برده شد آنحضرت در اثنای آنکه بودم در حطیم وراوی گاهی

قال في الحجرِ مضطجعًا اذ اتاني آتٍ فقدّ قال و
که گفت در حجر درحالیکه خوابیده بودم چون آمد نزدم آینده پس شکافت گفت قتاده و

سمعتهُ يقولُ فشقّ ما بين هذهِ الى هذهِ
شنیدم انس را که میگفت پس شکافت چیزیکه میان این تا اینست

فقلتُ للجارودِ وهو الى جنبي ما يعني بهِ
پس گفتم به جارود و آن جارود بود پهلوی من چه چیز اراده میکند انس باین قول

قال من ثغرةِ نحرهِ الى شعرتهِ وسمعتهُ
گفت جارود از بالای سینه آنحضرت تا زیر ناف وی وشنیدم انس را

يقولُ من قصّهِ الى شعرتهِ فاستخرج قلبي
که نیز میگفت من قصه الی شعرته پس بیرون آورد دلم را

باقی بصفحه ۲۲۹

ثُمَّ اُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ اِيمَانًا

پس آورده شد نزد من طشتی از زر پر کرده شده با ایمان

فَغُسِلَ قَلْبِي ثُمَّ حُشِيَ ثُمَّ اُعِيدَ ثُمَّ اُتِيتُ

پس شسته شد دل من پس پر کرده شد با ایمان پس باز نهاده شد بجای خود پس آورده شدم

بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ اَبْيَضَ

نزد مرکبی در قامت پایان استر و بالای خر سفید

فَقَالَ لَهُ الْجَارُودُ هُوَ الْبُرَاقُ يَا اَبَا حَمْزَةَ

پس گفت مر انس را جارود آیا آن مرکب براق بود یا ابا حمزه

قَالَ اَنَسٌ نَعَمْ يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ اَقْصَى طَرْفِهِ

گفت انس آرے می نهاد آن براق گام خود را نزد نهایت منتهای بصر خود

فَحُمِلْتُ عَلَيْهِ فَانْطَلَقَ بِي جِبْرَئِيلُ حَتَّى اَتَى

پس سوار کرده شدم من بر وی پس رفت با من جبرئیل تا آنکه آمد

السَّمَاءَ الدُّنْيَا فَاسْتَفْتَحَ فَقِيلَ مَنْ هٰذَا قَالَ

بآسمان فرودترین پس طلب کرد جبرئیل گشادن در آسمان را پس گفته شد کیست این گفت

جِبْرَئِيلُ قِيلَ وَمَنْ مَعَكَ قَالَ مُحَمَّدٌ قِيلَ

جبرئیل گفته شد و کیست همراه تو گفت جبرئیل محمد است گفته شد آیا

وَقَدْ اُرْسِلَ اِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ

و بتحقیق کسے فرستاده شده است بسوی آنحضرت گفت جبرئیل آرے گفته شد مرحبا به پس خوش

الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ فَلَمَّا خَلَصْتُ فَاِذَا فِيهَا آدَمُ

آمدنی است آمد پس گشاده شد پس چون رسیدم پس ناگاه در آن آسمان آدم بود

٢٢٩

فقال هذا ابوك آدم فسلم عليه فسلمت

پس گفت جبرئیل این پدر تست آدم پس سلام ده بروی پس سلام دادم

عليه فرد السلام ثم قال مرحبا بالابن الصالح

بر آدم علیه السلام پس جواب سلام داد پس گفت آدم علیه السلام مرحبا به پسر صالح

والنبي الصالح ثم صعد حتى اتى السماء الثانية

و پیغمبر صالح پس بالا رفت جبرئیل تا آنکه آمد آسمان دوم

فاستفتح قيل من هذا قال جبريل قيل و

پس طلب کرد جبرئیل کشادن در را گفته شد کیست این گفت جبرئیل منم جبرئیل گفته شد و

من معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه

کیست با تو گفت جبرئیل محمد است گفته شد آیا و بتحقیق کسی فرستاده شد بسوی وی

قال نعم قيل مرحبا به فنعم المجيء جاء ففتح

گفت جبرئیل آری گفته شد مرحبا به پس خوش آمدنی است آمد پس کشاده شد

فلما خلصت اذا يحيى وعيسى وهما ابنا الخالة

پس چون رسیدم باسمان دوم ناگاه یحیی و عیسی علیهما السلام بودند و آن هردو پسران خاله بودند

قال هذا يحيى وعيسى فسلم عليهما فسلمت

گفت جبرئیل این یحیی است و این عیسی پس سلام ده برایشان پس سلام دادم

فردا ثم قالا مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح

پس جواب سلام دادند پس گفتند یحیی و عیسی مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح

ثم صعد بي الى السماء الثالثة فاستفتح قيل

پس برد مرا بسوی آسمان سوم پس طلب کرد جبرئیل کشادن در آسمان را گفته

مَنْ هٰذا قالَ جبرئيلُ قِيلَ وَمَنْ مَعَكَ قالَ

كيست اين گفت جبرئيل منم جبرئيل گفته شد وكيست باتو گفت جبرئيل

مُحَمَّدٌ قِيلَ وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ قالَ نَعَمْ قِيلَ مَرْحَبًا

محمد است گفته شد وايا بتحقيق كسى فرستاده شد بسوى آنحضرت گفت جبرئيل آرى گفته شد مرحبا

بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جاءَ فَفُتِحَ فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذا يُوسُفُ

به پس خوش آمدنى است آمد پس كشاده شد پس چون رسيدم ناگاه حضرت يوسف بود

قالَ هٰذا يُوسُفُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ

گفت جبرئيل اين يوسف است پس سلام ده بروى پس سلام دادم بروى

فَرَدَّ ثُمَّ قالَ مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصّالِحِ

پس جواب سلام داد پس گفت مرحبا برادر صالح و پيغمبر صالح

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتّى أَتَى السَّماءَ الرّابِعَةَ فَاسْتَفْتَحَ

پس برد مرا جبرئيل تا آنكه آمد بآسمان چهارم پس طلب كرد كشادن در را

قِيلَ مَنْ هٰذا قالَ جبرئيلُ قِيلَ وَمَنْ مَعَكَ

گفته شد كيست اين گفت جبرئيل منم جبرئيل گفته شد وكيست باتو

قالَ مُحَمَّدٌ قِيلَ أَوَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ قالَ نَعَمْ قِيلَ

گفت محمد است گفته شد ايا وبتحقيق كسى فرستاده شد بسوى وى گفت جبرئيل آرى گفته شد

مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جاءَ فَفُتِحَ فَلَمَّا خَلَصْتُ

مرحبا به پس خوش آمدنى است آمد پس كشاده شد پس چون رسيدم

إِلَى إِدْرِيسَ قالَ هٰذا إِدْرِيسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ

بسوى ادريس گفت جبرئيل اين ادريس است پس سلام ده بروى

فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالأخ الصالح

پس سلام دادم بر وے پس جواب سلام داد بعد گفت او پس مرحبا به برادر صالح

والنبي الصالح ثم صعد بي حتى أتى السماء

و پیغمبر صالح پس بالا برد مرا جبرئیل تا آنکه آمد بآسمان

الخامسة فاستفتح قيل من هذا قال جبريل

پنجم پس طلب کرد جبرئیل گشادن در آسمان را گفته شد کیست این گفت جبرئیل منم جبرئیل

قيل ومن معك قال محمد قيل وقد أرسل

گفته شد و کیست با تو گفت جبرئیل محمد است گفته شد آیا بتحقیق بسوی کسے فرستاده شد

إليه قال نعم قيل مرحبا به فنعم المجيء جاء

بسوی او گفت جبرئیل آرے گفته شد مرحبا به پس خوش آمدنی است آمد

فلما خلصت فإذا هارون قال هذا هارون

پس چون رسیدم پس ناگاه هارون بود گفت جبرئیل این هارون است

فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا

پس سلام ده بر وے پس سلام دادم بر وے پس جواب سلام داد بعد گفت هارون مرحبا

بالأخ الصالح والنبي الصالح ثم صعد بي حتى

به برادر صالح و پیغمبر صالح پس برد مرا جبرئیل تا آنکه

أتى السماء السادسة فاستفتح قيل من هذا قال

آمد جبرئیل بآسمان ششم پس طلب کرد گشادن در را گفته شد کیست این گفت

جبريل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد أرسل

جبرئیل گفته شد و کیست با تو گفت جبرئیل محمد است گفته شد آیا بتحقیق فرستاده

إليه قال نعم قال مرحبا به فنعم المجيء جاء فلما

خلصت فإذا موسى قال هذا موسى فسلم

عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالأخ

الصالح والنبي الصالح فلما جاوزت بكى قيل له

ما يبكيك قال أبكي لأن غلاما بعث بعدي

يدخل الجنة من أمته أكثر من يدخلها

من أمتي ثم صعد بي إلى السماء السابعة

فاستفتح جبريل قيل من هذا قال جبريل

قيل ومن معك قال محمد قيل وقد أرسل

إليه قال نعم قال مرحبا به فنعم المجيء جاء

خلصت فإذا ابراهيم قال هذا ابوك

فسلم عليه قال فسلمت عليه فرد السلام

قال مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح ثم رفعت

الى سدرة المنتهى فاذا نبقها مثل قلال هجر

واذا ورقها مثل آذان الفيلة قال هذه سدرة

المنتهى واذا اربعة انهار نهران باطنان و

نهران ظاهران فقلت ما هذان يا جبريل

قال اما الباطنان فنهران في الجنة واما الظاهران

فالنيل والفرات ثم رفع لي البيت المعمور ثم

اتيت باناء من خمر واناء من لبن واناء من عسل

فأخذت اللبن فقال هي الفطرة التي أنت عليها

پس گرفتم شیر را پس گفت جبرئیل این شیر فطرت است که تو بر آن بودی

وأمتك ثم فرضت علي الصلوات خمسين

و امت تو پس فرض کرده شد بر من نماز پنجاه

صلاة كل يوم فرجعت فمررت على موسى

نماز هر روز پس باز گشتم پس گذشتم نزد موسی علیه السلام

فقال بما أمرت قال أمرت بخمسين صلاة كل

پس گفت موسی بچه چیز امر کرده شدی گفت آنحضرت امر کرده شدم به پنجاه نماز هر

يوم قال إن أمتك لا تستطيع خمسين صلاة

روز گفت موسی مر آینه امت تو نمی توانند پنجاه نماز

كل يوم وإني والله قد جربت الناس قبلك و

هر روز و مر آینه من سوگند بخدا آزموده ام مردم را قبل از تو و

عالجت بني إسرائيل أشد المعالجة فارجع إلى

علاج کردم بنی اسرائیل را سخت ترین معالجه پس باز گرد بسوی

ربك فسله التخفيف لأمتك فرجعت فوضع

پروردگار خود پس سوال کن از پروردگار خود آسانی برای امت خود پس باز گشتم پس وضع کرد

عني عشرا فرجعت إلى موسى فقال مثله فرجعت

از من ده نماز را پس باز گشتم بسوی موسی پس گفت حضرت موسی مانند گفتار سابق

فوضع عني عشرا فرجعت إلى موسى فقال مثله

پس وضع کرد پروردگار از من ده نماز دیگر را پس باز گشتم بسوی حضرت موسی پس گفت حضرت موسی مانند

۲۳۵

فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى

پس باز برگشتم پس کم کرد پروردگار من از من ده نماز دیگر را پس باز برگشتم بسوی حضرت موسی

فَقَالَ مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ

پس گفت حضرت موسی مانند قول سابق پس باز برگشتم پس امر کرده شدم به ده نماز هر روز

فَرَجَعْتُ فَقَالَ مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ

پس باز برگشتم پس گفت حضرت موسی مانند قول سابق پس باز برگشتم پس امر کرده شدم به پنج

صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ بِمَا

نماز هر روز پس باز برگشتم بسوی حضرت موسی پس گفت حضرت موسی

أُمِرْتَ قُلْتُ أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ قَالَ إِنَّ

امر کرده شدی گفتم امر کرده شدم به پنج نماز هر روز گفت موسی

أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ وَإِنِّي

امت تو نمی تواند پنج نماز را هر روز و به درستیکه من

قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ

آزموده ام مردم را پیش از تو و علاج کردم بنی اسرائیل را

أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَلْهُ التَّخْفِيفَ

سخت ترین معالجه پس باز گرد بسوی پروردگار خود پس درخواست کن

لِأُمَّتِكَ قَالَ سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ وَ

برای امت تو گفت آنحضرت سوال کردم از پروردگار خود تا آنکه شرمسار شدم و

لَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ قَالَ فَلَمَّا جَاوَزْتُ نَادَى مُنَادٍ

لیکن من راضی میباشم و تسلیم می کنم فرمان خدا را گفت آنحضرت پس وقتیکه بگذشتم آواز داد آواز دهنده

أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي رَوَاهُ

گذرانیدم فریضهٔ خود را و سبک گردانیدم از بندگان خود روایت کرد این حدیث را

الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَابِ

بخاری در صحیح بخاری در کتاب الانبیاء در باب

الْمِعْرَاجِ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ اخْتِصَارٍ وَتَغْيِيرٍ فِي

المعراج و روایت کرد این حدیث را مسلم با اختصار و تغییر در

بَعْضِ الْأَلْفَاظِ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ الْإِيمَانِ

بعض الفاظ در صحیح مسلم در کتاب الایمان

فِي بَابِ الْإِسْرَاءِ وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ

در باب الاسراء و روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن

سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ

و او گفت شنیدم جابر بن عبد الله را که مر او شنیده از پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَمَّا كَذَّبَنِي قُرَيْشٌ قُمْتُ

صلی الله علیه و سلم که میگفت وقتیکه نسبت بدروغ کردند مرا کافران قریش ایستادم

فِي الْحِجْرِ فَجَلَّى اللهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ

در حجر پس روشن گردانید خدا برای من بیت المقدس را پس در ایستادم که خبری دادم ایشان را

عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ

از نشانهای بیت المقدس و حال آنکه من نگاه می کنم بسوی آن بیت المقدس روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح خود

فِي كِتَابِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَابِ الْإِسْرَاءِ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ

در کتاب الانبیاء در باب الاسراء و روایت کرد این حدیث را

وانا انظر اليه رواه البزار كذا في القسطلاني ۱۲

في صحيحه في كتاب الايمان في باب الاسراء

در صحيح مسلم در كتاب الايمان در باب الاسراء

الباب الخامس عشر في شفاعة النبي صلى

باب پانزدهم در بيان شفاعت كردن پيغمبر صلى

الله عليه وسلم وكونه صلى الله عليه وسلم

الله عليه وسلم وبودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم

رحمة للعالمين قال الله تعالى في الركوع التاسع

رحمت براى جهانيان گفت خداى تعالى در ركوع نهم

من سورة بني اسرائيل ومن الليل فتهجد به

از سورة بنى اسرائيل وبعضى از شب پس بيدار باش

نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما

شب خيزى زياده شده براى تو قريب است اينكه البته دهد ترا پروردگار تو در مقامے

محمودا عن آدم بن علي قال سمعت ابن عمر

پسنديده روايت است از آدم بن علي كه گفت شنيدم ابن عمر را

يقول ان الناس يصيرون يوم القيامة جثى كل

كه مى گفت بر آئينه مردم خواهند گرديد بروز قيامت گروهها هر

امة تتبع نبيها يقولون يا فلان اشفع يا فلان

گروه پيروى خواهد كرد پيغمبر خود را خواهند گفت مردم اى فلان شفاعت كن اى فلان

اشفع حتى تنتهي الشفاعة الى النبي صلى الله عليه

شفاعت كن تا آنكه منتهى خواهد شد شفاعت بسوى پيغمبر صلى الله عليه

قوله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك قال في مدارك التنزيل ومن الليل وعليك بعض الليل فتهجد والتهجد ترك الهجود للصلوة ويقال في النوم ايضا تهجد

وَسَلَّمَ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ رَوَاهُ

وسلم پس آن روز است که ایستاده خواهد کرد آنحضرت را خدا در مقام پسندیده روایت کرد

الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ التَّفْسِيرِ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ

بخاری در صحیح بخاری در کتاب التفسیر در تفسیر سوره

بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ

بنی اسرائیل و در روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ

خدا صلی الله علیه وسلم در بیان این قول تعالی عسی ان یبعثک

رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا وَسُئِلَ عَنْهَا قَالَ هِيَ الشَّفَاعَةُ

ربک مقاما محمودا و پرسیده شد آنحضرت ازان گفت آنحضرت آن شفاعت است

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ فِي تَفْسِيرِ السُّورَةِ

روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع ترمذی در تفسیر سوره

الْمَذْكُورَةِ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ وَ

مذکوره و گفت ترمذی این حدیث حسن است

عَنْ أَبِي حَيَّانَ التَّيْمِيِّ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرِو

روایت است از ابی حیان تیمی و او روایت کرد از ابی زرعه بن عمرو

ابْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ أُتِيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى

بن جریر و او روایت کرد از ابی هریره که گفت آورده شد نزد پیغمبر خدا صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِلَحْمٍ فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ وَكَانَتْ

الله علیه وسلم گوشتی پس برداشته شد بسوی آنحضرت استخوان دست با گوشت

من مواضع الاولی قوله [illegible] آخر كلام القاضی [illegible] فروی الترمذی باسناده عن عائشة رضی الله عنها قالت ما كانت الذراع احب اللحم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن کان لا یجد اللحم الا غبا وکان یعجل الیها لانها اعجلها نضجا [illegible] قال الامام النووی

يُعْجِبُهُ فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً ثُمَّ قَالَ أَنَا سَيِّدُ

و خوش می آمد این گوشت آنحضرت را پس بگزید آنحضرت از آن گوشت به دندان مبارک یکبار پس گفت آنحضرت من سردارم

النَّاسِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذٰلِكَ يَجْمَعُ

آدمیان را هستم بروز قیامت و آیا می دانید برای چیست این جمع کرده خواهد شد

النَّاسُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ

مردم اولین و آخرین بر روی زمین واسع

يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ وَتَدْنُو الشَّمْسُ

می شنواند ایشان را خواننده و احاطه خواهد کرد ایشان را بینائی و نزدیک خواهد شد آفتاب

فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ

پس برسد مردم را از غم و سختی چیزیکه طاقت نیارند

وَلَا يَحْتَمِلُونَ فَيَقُولُ النَّاسُ أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ

و برداشت نکنند آنرا پس بگویند مردم آیا نمی بینید چیزی را که در رسید شما را

أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ فَيَقُولُ

آیا انتظار نمی کنید کسی را که شفاعت کند برای شما بسوی پروردگار شما پس بگویند

بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ عَلَيْكُمْ بِآدَمَ فَيَأْتُونَ

بعض آدمیان ببعض دیگر لازم بگیرید آدم را پس می آیند

آدَمَ فَيَقُولُونَ لَهُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ اللّٰهُ بِيَدِهِ

نزد آدم پس گویند باو تو پدر آدمیانی پیدا کرد ترا خدا بدست قدرت خود

وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ

و دمید در تو از روح خود و فرمود فرشتگان را پس سجده کردند ترا

۲۴۱

اشفع لنا الى ربك الا ترى الى ما نحن فيه الا ترى

شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود ایا نگاه نمی کنی بسوی چیزیکه ما درانیم ایا نگاه نمی کنی

الى ما قد بلغنا فيقول آدم ان ربي قد غضب

بسوی چیزیکه در رسید ما را پس گوید آدم علیه السلام مرآئینه پروردگار من بتحقیق خشم گرفت

اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله ولن يغضب

امروز خشم گرفتنی که خشم نگرفت قبل امروز مانند آن وهرگز خشم نخواهد گرفت

بعده مثله وانه قد نهاني عن الشجرة فعصيته

بعد امروز مانند آن و مرآئینه خدا منع کرده مرا از خوردن بار درخت پس نافرمانی کردم خدا را

نفسي نفسي نفسي اذهبوا الى غيري اذهبوا

نفس من سزاوار برای اینست که شفاعت کرده شود بروید بسوی غیر من بروید

الى نوح فيأتون نوحا فيقولون يا نوح انك

بسوی حضرت نوح علیه السلام پس آیند نزد حضرت نوح پس گویند ای نوح مرآئینه تو

انت اول الرسل الى اهل الارض وقد سماك

اول پیغمبران هستی بسوی اهل زمین و بتحقیق نام نهاد ترا

الله عبدا شكورا اشفع لنا الى ربك الا ترى الى

خدا بنده سپاس دارنده شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود ایا نگاه نمی کنی بسوی

ما نحن فيه فيقول ان ربي قد غضب اليوم

چیزیکه ما درانیم پس گوید حضرت نوح مرآئینه پروردگار من بتحقیق خشم گرفت امروز

غضبا لم يغضب قبله مثله ولن يغضب بعده

خشم گرفتنی که خشم نگرفت قبل امروز مانند آن وهرگز خشم نخواهد گرفت بعد امروز

مِثْلَهُ وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي

مانند آن و هر آینه شأن اینست که تحقیق بود برای من دعای مقبول و دعا کردم آنرا بر قوم خود

نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي اذْهَبُوا

نفسی نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید

إِلَى إِبْرَاهِيمَ فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ يَا إِبْرَاهِيمُ

بسوی حضرت ابراهیم پس آیند نزد حضرت ابراهیم علیه السلام پس گویند ای ابراهیم

أَنْتَ نَبِيُّ اللهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ اشْفَعْ لَنَا

تو پیغمبر خدا هستی و دوست خدا از جمله اهل زمین شفاعت کن برای ما

إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ لَهُمْ إِنَّ

بسوی پروردگار خود آیا نظر نمی کنی بسوی چیزی که ما در آنیم پس گوید ابراهیم مر ایشانرا هر آینه

رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ

پروردگار من تحقیق خشم گرفت امروز خشم گرفتنی که خشم نگرفت قبل امروز

مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ

مانند آن و هرگز خشم نخواهد گرفت بعد امروز مانند آن و هر آینه من بودم

كَذَبْتُ ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ فَذَكَرَهُنَّ أَبُو حَيَّانَ

که دروغ بظاهر گفتم سه دروغها پس ذکر کرد آن دروغها را ابو حیان

فِي الْحَدِيثِ نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي

در حدیث نفسی نفسی نفسی بروید بسوی غیر من

اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ

بروید بسوی حضرت موسی پس آیند نزد حضرت موسی پس گویند

يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللهِ فَضَّلَكَ اللهُ بِرِسَالَتِهِ

ای موسی تو پیغمبر خدا هستی بزرگی داد ترا خدا به پیغمبری خود

وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَمَا تَرَى

و بکلام خود بر مردم شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود آیا نگاه نمی‌کنی

إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ

بسوی حالیکه ما در آنیم پس گوید حضرت موسی هر آینه پروردگار من بتحقیق خشم گرفت امروز

غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ

خشم گرفتنی که خشم نگرفت قبل امروز مانند آن و هرگز خشم نخواهد گرفت

بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا

بعد امروز مانند آن و هر آینه من کشتم نفسی را که امر کرده نشدم برای قتل آن

نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي اذْهَبُوا إِلَى

نفسی نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی

عِيسَى فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُونَ يَا عِيسَى أَنْتَ

حضرت عیسی پس آیند نزد حضرت عیسی پس گویند ای عیسی تو

رَسُولُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ

پیغمبر خدا هستی و کلمهٔ خدا برسانیده آن کلمه را بسوی مریم و روحی از جانب خدا

وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا اشْفَعْ لَنَا أَلَا تَرَى

و سخن گفتی با مردم در گهواره در حالت کودکی شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود آیا

إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ عِيسَى إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ

بسوی حالیکه ما در آنیم پس گوید حضرت عیسی هر آینه پروردگار من بتحقیق خشم گرفت

اليوم غضبا لم يغضب قبله مثله قط ولن يغضب

امروز خشم گرفتنی که خشم نگرفت قبل امروز مانند آن هرگز و هرگز خشم نخواهد گرفت

بعده مثله ولم يذكر ذنبا نفسي نفسي اذهبوا

بعد امروز مانند آن و ذکر نکرد گناهی را نفسی نفسی نفسی بروید

الى غيري اذهبوا الى محمد صلى الله عليه وسلم فياتون

بسوی غیر من بروید بسوی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پس آیند نزد

محمدا صلى الله عليه وسلم فيقولون يا محمد انت رسول

محمد صلی الله علیه وسلم پس گویند ای محمد تو پیغمبر

الله وخاتم الانبياء وقد غفر الله لك ما تقدم

خدا هستی و خاتم پیغمبران و بتحقیق آمرزید خدا برای تو آنچه که سابق گذشته

من ذنبك وما تاخر اشفع لنا الى ربك الا ترى

از گناه تو وآنچه که پس ماند شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود آیا نگاه نمی کنی

الى ما نحن فيه فانطلق فآتي تحت العرش فاقع

بسوی حالیکه ما در آنیم پس روم پس آیم زیر عرش پس افتم بر زمین

ساجدا لربي ثم يفتح الله علي من محامده وحسن

سجده کننده مر پروردگار خود را پس بگشاید خدا بر من از حمدهای خود و ثنای خوب

الثناء عليه شيئا لم يفتحه على احد قبلي ثم يقال

بر ذات خود چیزیرا که نگشاده آنرا بر هیچ یکی پیش من پس گفته شود

يا محمد ارفع راسك سل تعطه واشفع تشفع

ای محمد بردار سر خود را و طلب کن هرچه بخواهی داده شوی آنرا و شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت

فَاَرْفَعُ رَاْسِي فَاَقُوْلُ اُمَّتِي يَا رَبِّ اُمَّتِي يَا رَبِّ

اُمَّتِي يَا رَبِّ فَيُقَالُ يَا مُحَمَّدُ اَدْخِلْ مِنْ اُمَّتِكَ

مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الْاَيْمَنِ مِنْ

اَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيْمَا سِوٰى

ذٰلِكَ مِنَ الْاَبْوَابِ ثُمَّ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهٖ

اِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ

كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ اَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرٰى

رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيْحِهٖ فِي كِتَابِ التَّفْسِيْرِ فِي

تَفْسِيْرِ سُوْرَةِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ تَغْيِيْرٍ

يَسِيْرٍ فِي بَعْضِ الْاَلْفَاظِ فِي صَحِيْحِهٖ فِي كِتَابِ

٢٢٥

الايمان في باب اثبات الشفاعة وفي ...

عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم فيأتوني

که روایت است از انس مر او را روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس آیند نزد من

فانطلق حتى استاذن على ربي فيؤذن فاذا

پس بروم تا آنکه طلب اذن کنم از رب خود پس اذن داده شود پس چون

رايت ربي وقعت ساجدا فيدعني ما شاء الله ثم

ببینم پروردگار خود را می افتم سجده کننده ...

يقال ارفع راسك وسل تعطه وقل تسمع

گفته شود بردار سر خود را و طلب کن ... داده شوی آن را و بگو شنیده شوی

واشفع تشفع فارفع راسي فاحمده بتحميد

و شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بردارم سر خود را پس حمد گویم پروردگار را به ستودنی

يعلمنيه ثم اشفع فيحد لي حدا فادخلهم الجنة

که آموزد پروردگار مرا آن را پس شفاعت کنم پس حد کند ... پس درآرم ایشان را در بهشت

ثم اعود اليه فاذا رايت ربي مثله ثم اشفع

پس باز گردم به درگاه خدا پس چون ببینم پروردگار خود را مانند سابق پس شفاعت کنم

فيحد لي حدا فادخلهم الجنة ثم اعود الرابعة

پس حد کند پروردگار ... پس درآرم ایشان را در بهشت پس باز گردم ... بار چهارم

فاقول ما بقي في النار الا من حبسه القرآن

پس گویم باقی نماند در آتش مگر کسی که حبس کرده او را قرآن

قوله صلعم ... فادخلهم الجنة ... قال العلامة القسطلاني في شرح صحيح البخاري ...

وَوَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُوْدُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِيْ صَحِيْحِهٖ

وواجب گردید بر وے همیشه بودن در دوزخ روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری

فِيْ اَوَّلِ كِتَابِ التَّفْسِيْرِ وَقَالَ اِلَّا مَنْ حَبَسَهُ

در شروع کتاب التفسیر و گفت بخاری الا من حبسه

الْقُرْاٰنُ يَعْنِيْ قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰى خَالِدِيْنَ فِيْهَا

القرآن یعنی قول خدای برتر و بزرگ خالدین فیها

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ تَغْيِيْرٍ يَسِيْرٍ فِيْ بَابِ اِثْبَاتِ

و روایت کرد این حدیث را مسلم با تغییر اندکی در باب اثبات

الشَّفَاعَةِ الْمَذْكُوْرِ وَعَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَمْرٍو عَنْ جَابِرٍ

الشفاعة آن بابیکه ذکر کرده شده و روایت است از حماد و او روایت کرد از عمرو و او روایت کرد از

اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ

که مر آئینه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت بیرون آیند از

النَّارِ بِالشَّفَاعَةِ كَاَنَّهُمُ الثَّعَارِيْرُ قُلْتُ وَمَا الثَّعَارِيْرُ

آتش دوزخ بشفاعت گویا ایشان ثعاریر اند گفتم و چیست ثعاریر

قَالَ الضَّغَابِيْسُ وَكَانَ قَدْ سَقَطَ فَمُهُ فَقُلْتُ لِعَمْرِو

گفت ضغابیس یعنی خیار خرد و تر د بعضے گیاہے سفید و بود عمرو که افتاده بود دندان او پس گفتم مر عمرو

ابْنِ دِيْنَارٍ اَبَا مُحَمَّدٍ سَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ يَقُوْلُ

بن دینار را ای ابا محمد آیا شنیدی از جابر بن عبد الله که می گفت

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ يَخْرُجُ

شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میگفت بیرون آیند

بالشفاعة من النار قال نعم رواه البخاري

بشفاعت از نار گفت ابو محمد آری روایت کرد این حدیث را بخاری

في صحيحه في كتاب الرقاق في باب صفة

در صحیح بخاری در کتاب الرقاق در باب صفت

الجنة والنار ورواه مسلم من قوله قلت

جنت و نار و روایت کرد این حدیث را مسلم از قول او گفتم

لعمرو بن دينار الى آخر الحديث مع تغيير

بعمرو بن دینار تا آخر حدیث با تغییر اندک

في بعض الالفاظ في باب اثبات الشفاعة

در بعض لفظها در باب اثبات شفاعت

المذكور وعن ابي سعيد قال قال رسول الله

آن باب که مذکور شد و روایت است از ابی سعید که گفت گفت پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم انا سيد ولد آدم و

صلی الله علیه وسلم من سردار اولاد آدم و

لا فخر وانا اول من تنشق الارض عنه

نیست فخر و من اول آن کسم که شکافته شود زمین از من

يوم القيمة ولا فخر وانا اول شافع واول مشفع

بروز قیامت و نیست فخر و من اول شفاعت کننده ام و نخستین مقبول شفاعتم

ولا فخر ولواء الحمد بيدي يوم القيمة ولا فخر

و نیست فخر و لواء حمد در دست من خواهد بود بروز قیامت و نیست فخر

قوله قال نعم ... الاحادیث ...

رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ فِي سُنَنِهِ فِي بَابِ ذِكْرِ

روایت کرد این حدیث را ابن ماجه در سنن ابن ماجه در باب ذکر

الشَّفَاعَةِ مِنْ أَبْوَابِ الزُّهْدِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

شفاعت از ابواب زهد و روایت است از ابی هریره

أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ

که هر آئینه او گفت گفتم ای پیغمبر خدا کیست اسعد مردم

بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَقَالَ لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ

بشفاعت تو بروز قیامت پس گفت آنحضرت هر آئینه بتحقیق دانستم ای ابا هریره

أَلَّا يَسْأَلَنِي أَحَدٌ عَنْ هٰذَا الْحَدِيثِ أَوَّلُ مِنْكَ

اینکه نپرسد از من هیچ یکی از این حدیث که آن اول باشد از تو

لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ أَسْعَدُ النَّاسِ

چراکه دیدم از حرص تو بر حدیث نیکبخت‌ترین مردم

بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ خَالِصًا

بشفاعت من روز قیامت کسیست که گفت لا اله الا الله خالص

مِنْ قِبَلِ نَفْسِهِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ فِي كِتَابِ

از نفس خود روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب

الرِّقَاقِ فِي بَابِ صِفَةِ الْجَنَّةِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ

الرقاق در باب صفت جنت و روایت است از جابر بن

عَبْدِ اللّٰهِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عبد الله که هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

قَالَ مَنْ قَالَ حِيْنَ يَسْمَعُ النِّدَآءَ اَللّٰهُمَّ رَبَّ

فرمود کسیکه بگوید وقت شنیدن اذان این دعا را ای پروردگار رب

هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ اٰتِ

این دعوت تامه و صلاة دائمه بده

مُحَمَّدَنِ الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را وسیلت و فضیلت و برانگیز آنحضرت را در مقام

مَحْمُوْدَنِ الَّذِيْ وَعَدْتَّهٗ حَلَّتْ لَهٗ شَفَاعَتِيْ يَوْمَ

محمود آن مقام محمود که وعده کرده آنحضرت را حاصل شود او را شفاعت من بروز

الْقِيٰمَةِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِيْ صَحِيْحِهٖ فِيْ كِتَابِ التَّفْسِيْرِ

قیامت روایت کرد این حدیث را بخاری در صحیح بخاری در کتاب التفسیر

فِيْ تَفْسِيْرِ سُوْرَةِ بَنِيْ اِسْرَآئِيْلَ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى

در تفسیر سوره بنی اسرائیل و فرمود خدای تعالی

فِي الرُّكُوْعِ السَّابِعِ مِنْ سُوْرَةِ الْاَنْبِيَآءِ وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ

در رکوع هفتم از سوره الانبیاء و نفرستادیم ترا ای محمد

اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ عَنْ اَبِيْ صَالِحٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ

مگر رحمت برای عالمها روایت است از ابی صالح گفت بود پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُنَادِيْهِمْ يَآ اَيُّهَا النَّاسُ

صلی الله علیه وسلم ندا میکرد مردم را ای آدمیان

اِنَّمَآ اَنَا رَحْمَةٌ مُّهْدَاةٌ رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ فِيْ اَوَّلِ

نیستم من مگر رحمت هدیه فرستاده شده روایت کرد این حدیث را دارمی در شروع

٢٥٠

سُنّيه هذا آخر ما أردناه في هذا التأليف و

سنّیه (ارمی) این آخر آنست کہ خواستیم آنرا در این تالیف و

كان الفراغ منه بتوفيق الله عزّ وجلّ في شهر الله

شد فراغت از این تالیف بتوفیق خدای برتر و بزرگ در ماه خدا

محرّم الحرام من شهور السنة السابعة من المائة

محرم الحرام از جمله ماههای سال هفتم از صدی

الرابعة بعد الألف من هجرة سيد العالمين

چهار بعد یکهزار سال از ہجرت سردار جهان

صلّى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وأمّته

درود بفرستد خدای تعالی بآنحضرت و بر آل و اصحاب و امت آنحضرت

أجمعين وعلى الملائكة والأنبياء والمرسلين

همگنان و بر فرشتگان و انبیا و مرسلان

برحمتك يا أرحم الراحمين ۞

برحمت خود ای ارحم الراحمین ۞

خاتمة الكتاب

من جانب مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم لك الحمد والثناء ولك العظمة والكبرياء فصل وسلم على رسولك محمد ﷺ المرتضى

وعلى آله الاصفيا وصحبه الاتقيا بعد تتمه حمد و نعت بر ضمائر صوفی صفا و اہل بزرو اتقا مخفی و محتجب مبادکه درین قرب زمان و حین تو ان که مردمان اہل ایمان از طاعت و اتباع خدا و نبی مجتنب مبتهاون واز اظهار و تبیان فضیلت و بیان حقوق مصطفی متکاسد حبذا که باین حالت پر ملالت کتابے که نور علی نور و موصل الی الهدی و هدیة للاولیاء والاصفیاء المسمی تحفة الاتقیاء فی فضائل سید الانبیاء معرب و مترجم مع حواشی مفیده مولفه مصنفه عالم علیمی فاضل لوذعی محب الماجد ابو الطیبات جناب حافظ مولوی محمد عبد الواحد صاحب نولوی غازی پوری سلمه الباری تلمیذ ارشد شیخ اجل فخر ہندوستان غفران مآب مسلم ہر شیخ و شاب جناب مولانا مولوی ابو الحسنات محمد عبد الحی صاحب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه لکھنوی فرنگی محلی بحسن اہتمام و صحت الاکلام مولانا مولوی محمد شبلی صاحب در مطبع اسلامی واقع لکھنؤ احاطه لعلخان بتاریخ ۱۵ ذیقعده سنه [illegible] ھ از حلیه طبع آراسته در صحن عالم جلوه نمود

اللهم اجعله متداولا للاذکیاء والصلحاء

صورة ما حرره عمدة الکاملین زبدة الماهرین العالم بالعلوم العقلیة الجامع للملکات الملکیة مولانا المولوی محمد شبلی سلمه الله العلی القوی مقرظا علی تحفة الاتقیاء فی فضائل سید الانبیاء

الحمد لمن عز عن عقول العقلاء و مدارک الحکماء هو الذی بعث فی الامیین

رسولاً منهم كالماء في الظماء والخريت في البيداء والفيفاء فهذا ناسل الشريعة

ظما بکسر اول تشنگی ۱۲ خریت بکسر خاء رهنما ۱۲

السهلة السمحاء وسنّ سنة بيضاء كالبيضاء ما احلى شمائله وما اكثر فضائله

سمحا بالفتح اول و سکون ثانی آسان ۱۲ بیضا بالفتح روشن ۱۲ بیضا بالفتح آفتاب ۱۲

صلوات الله عليه وعلى آله واصحابه الذين بذلوا مهجهم دون اشاعة الدين

المتين وعلى من تبعهما الى يوم الدين وبعد فان الكمال في كل حال مقبول

عند العقلاء بل محمود عند ذي الجلال والكبرياء فشطره الغالب ونصيبه

شطر بفتح اول و سکون ثانی پاره از شی ۱۲

الوافر للرسل والانبياء ثم للذين صحبوا النبي صلى الله عليه وسلم

ثم للذين صحبوا آله واصحابه الذين نالوا الدرجة القصوى بالبر والتقوى

ثم للذين يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر بالكتاب والسنة ثم

للذين يسلكون مناهج الصدق والصفا ثم للذين يؤلفون الكتب

في فضائل النبي والمجتبى ومناقب اصحابه وآله الطاهرين والاولياء

والاتقياء فسبحان الذي اراني بعد الشفا في تعريف حقوق المصطفى

للقاضي عياض رحمه الله تعالى هذه الرسالة العجيبة والمقالة الشريفة

التي مبانيها قليلة ومعانيها كثيرة وفي الظاهر مختصرة صغرى وفي الباطن

مطولة كبرى قصرت عن ادراك اوصافها اذهان الواصفين و

تحيرت في فهم فضائلها افهام المادحين كيف لا وقد الف هذا الكتاب

الامير الكبير والهمام النحرير حارس الشريعة المحمدية حامي الملة الحنفية

همام بالضم سردار قوم و مرد بزرگ همت ۱۲

المولى المعظم والحبر الاعظم فخر المعاصر والاماجد مولانا الحافظ

حبر بکسر اول و سکون ثانی دانشمند و نیکوکار ۱۲

ابو الطیبات محمد عبد الواحد التلمیذ الارشد من تلامذة الشیخ الاجل فخر الفضلاء حجة العلماء مولانا الحاج الحافظ ابی الحسنات محمد عبد الحی اللکنوی اسکنه الله الفردوس بفضله الخفی والجلی فسماه بتحفة الاتقیاء فی فضائل سید الانبیاء قد اورد فیه الاسناد الصحیحة والآثار الشریفة مبانیه کانها الیاقوت والمرجان ومعانیه لم یدرکه قبله انس ولا جان حقائقه یعلمها الاصفیاء ولطائفه یدرکها الاتقیاء ربنا تقبله بقبول حسن والق حسنه فی قلوب کملاء الزمن واجعله متداولا بین العلماء والفضلاء بحرمة النبی سید الانبیاء وانا الراجی رحمة ربه القوی محمد شبلی ابن مولانا الحاج المولوی ولی الله صاحب ادام الله تعالی المؤی الاعظم گڈھی

قطعہ سال دلآویز بہر تالیف کتاب مولوی محمد عبد الواحد صاحب

از نتائج طبع عالی جناب مولوی محمد عبد الاحد صاحب شمشاد لکھنوی

نیجر مدرسہ چشمہ رحمت اسکول غازی پور

کرد تالیف سیرت نبوی — مولوی عبد واحد از فضلا

کوست امروز بیہقی ثانی — در تصانیف نعت وحمد وثنا

وہ چہ زیبا کتاب جسم نمود — بہر تفریح قلب اہل صفا

حرف حرفش ہست معدن انوار ۔۔ لفظ لفظش ہست کان ضو وضیا

نقطہاش خال حور وسطرش زلف ۔۔ کاغذش صاف از رخ حورا

از دلاویزی بیانش ہست ۔۔ نور ایمان زطرز آن پیدا

گفت شیدا وسال تالیفش

تحفۃ الاتقیا و راہ نما

۱۳ھ

از نتائج طبع گرامی جناب حافظ مولوی محمد علی صاحب وکیل قارسی حنفی صدیقی رئیس موضع سرولی ضلع غازی پور

قطعۂ سال انجام تحفۃ الاتقیا از بندۂ ہیچکارہ محمد علی

سنہ ۱۳۰۹ھ

حبیب ما کہ رسول ست عبدہ احمد نام ۔۔ سپہر فکرت عالی جہان فضل وعلو

خداش باد نگہبان کہ در زمانۂ ما ۔۔ درین دیار نباشد کسی بعلم عدیلو

نمود جمع بہ ترتیب نیک وحسن بیان ۔۔ شمائل نبوی از کتاب وسنت او

کہ این شمامۂ انیست کاین رسالۂ فیض ۔۔ چو دستہ ایست زگلہای خلد با خوشبو

بالتقیا برساند فزودہ جان بخشش ۔۔ کہ تحفۂ زحق آمد برای شان بررو

فتاد در دل قاری خیال تاریخش ۔۔ بہ ختم آمدہ چون آن رسالۂ نیکو

بخواند مصرع پاکیزہ ملہم غیبی

فضائل نبوی را بیان بود دلجو

سنہ ۱۳۰۸ھ

ازنتائج فکر عالیجناب مولوی صدرالدین احمد صاحب کیفی رئیس غازیپور
خلف الصدق جناب شیخ حافظ محمد عبداللہ صاحب حنفی صدیقی
قطعہ سال نزول تحفۃ التقیا از صدرالدین کیفی

سنہ ۱۸۹۰ء

حالی خرد جنان عالم روح شریعت سدا اہل فضل	پیش علوی ترتبش خود بود اعتلا محل
شہرہ نامش گشتہ بہ آفاق	آمدہ تولیش مقام بہر قیام آب و گل
فضل رسول و ...	دیدہ ملک ذکر شنیدہ ست بیانش نگہ سل
تحفۃ التقیا نام کردہ تربیت ...	ترجمہ اش چو او ساخت باسم و منفصل
تحفۃ التقیا ...	کامدہ پیش قیمتش نقد تمام مفصل
قاری خوش بیان ...	آمد ستین سروش غیب بیدار مشتغل

کیفی خوش نوا بگو مصرعہ سال نزول آن
تحفۃ التقیا بود حامی جان قاسم دل

سنہ ۱۳۰۸ھ

ازنتائج فکر گہربار جناب حکیم سید محمد ایوب صاحب صابر
رئیس قصبہ موہان ضلع اوناؤ ملک اودھ مقیم شہر غازی پور
ہدیہ قطعہ سال انجام تحفۃ التقیا مولفہ مولوی عبدالواحد از محمد ایوب

سنہ ۱۸۹۰ء

مولوی عبدالواحد آنکہ فضل	اندرین ضلع شد بلند لوا

۱۰

نیستم گرچه ویه صوری او
بحر قرآن و قلزم سنت
زوبر آورد نوتنظم فرمود
تحفۂ الاتقیا نهادش نام
از محمد علی والاجاه
سر بجیب خیال چون بردم

شهرتش جلوه ها نمود بما
خوش نموده به سینه اش ما وا
دُرر روشن سیر یک جا
زاتقیا سازاے خدا ما را
بهر تاریخ شد یمن الیما
آمد از ہاتفم بگوشش ندا

صابرا نیست مصرع تاریخ
تحفۂ اتقیا وسیر ولا
سنه ۱۳۰۸ ھ

قطعۂ تاریخ طبع کتاب از کلک گہر سلک جناب
مولوی حکیم محمد عبد الغنی صاحب غازیپوری

علامہ وحافظ و محدث
صنفش آمد برون ز تحتر
تالیف نمود خوشش کتابے

موسوم باسم عبد واجد
ہم زاہد است و نیز عابد
کش خلق زمانہ ہست حامد

مطبوع چو گشت سال طبعش
پیداست ز ارمغان زاہد
۱۳۰۹ھ

صحت نامہ تحفۃ الاتقیا فی فضائل سید الانبیا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٣	٣	اَبْوَابَ	اَبْوَابُ	٣٥	٢	اَمَسُوْا	اَمْسَوْا	١٢٤	٨	اِبْنِیْ	بُنَیَّ
٤	٧	اٰیَاتِ	اٰیَاتٍ	٣٧	٢	بُوِیَ	بُرِیَ	١٢٦	٨	اَلْاِسْلَامِ	اَلْاِسْلَامُ
٧	٧	طَلِحَۃَ	طَلْحَۃَ	٣٩	٩	اِجْتِنَابًا	اِجْتِنَابًا	١٥٠	٥	عَنْتَرَۃٌ	عَنْتَرَۃٌ
٧	٩	آوَ	آوْ	٥٠	٧	بَحْرِیْجٌ	جُرَیْجٌ	١٥٦	٣	اَلْعَرَقُ	اَلْعَرَقُ
٨	٤	شَبِیَہْ	شَبِیْہٌ	٥٣	٢	بِحُجْرَۃٍ	بِحُجْرَۃٍ	١٦٣	٣	فَاَنْزَلَ	فَنَزَلَ
〃	٦	اِنَا	اَنَا	〃	٣	رَاَیْتَنِیْ	رَاَیْتَنِیْ	١٦٩	٣	نَعَمْ	نَعَمْ
〃	٧	آفِ	آفْ	٥٨	٢	اَشَدَّ	اَشَدَّ	١٧٠	٦	قَالَ	قَالَ لَہٗ
٩	١٢	وَلَاتُفْسِرُوْا	وَلَاتُخْسِرُوْا	٥٩	٨	اَمْلَاکَ	اَمْلَاکُ	〃	٦	اِنَّہٗ کُلُّہٗ	اِنَّہٗ
	٥	خَمِیْسِ	خَمِیْسٌ	٦٠	٣	اِسْتَنَالِیْن	اِسْتَنَالِیْن	١٧٦	٦	سِوَ	سِوَیٰ
〃	١٠	اَمْلِکُمْ	اَمْلِکُمْ	〃	٩	فَبَارِکَ	فَتَبَارَکَ	١٨٠	٨	رَبِّیْ	مِنْ
١٣	٥	اَکِفَنَۃٌ	اَکِنَّۃٌ	٦٣	٢	یَسْجُدُ	یَسْجُدَ	١٨٢	٩	لِقَدْرِہٖ	لِقَدْرِہٖ
١٦	٢	بَجْرِکُمْ	یُجِیْرُکُمْ	٦٥	٧	یَاتِیْ	یَاتِیْ	١٨٥	٧	رَسُوْلُ	رَسُوْلَ
〃	٣	فِیْہَا	ذِبْہَا	٧٣	٢	ہِشَام	ہِشَام	١٩٦	٨	تَطِعْ	یَطِعْ
١٧	٢	سَکَنْ	عَنْ	٨١	٦	وَقَالَ	وَقَالَ	١٩٧	٧	لَایُفْحِشُ	لَایُفْحِشُ
〃	٩	عُرَاۃٌ	غُزَاۃً	٨٣	٩	وَجْہَہٗ	وَجْہُہٗ	١٩٩	٨	آدَابَ	آدَابُ
١٩	٩	جِبْرِیْلُ	جِبْرَئِیْلُ	٨٤	٢	فَکَانَ	کَانَ	٢٠١	١	وَانْطَلَقَتْ	وَانْطَلَقَتْ
〃	١٠	جِبْرِیْلُ	جِبْرَئِیْلُ	٩١	٧	اَوْیَوْمٍ	یَوْمٍ	٢١٩	٨	عَمِدَ	عَمَدَ
٢٣	١٠	اَبَتَاکَ	اَبْطَاکَ	٩٢	٨	یَتَّبُوْلُکَ	یَتَّبُوْلُکَ	٢٢٦	١٠	لِلْمُقَدَّسِ	اَلْمُقَدَّسِ
٢٤	٣	بِنْدَاکُوْ	بِنْدَاکُوْبَ	〃	١٠	بُرْدَاہٗ	بُرْدَاہٗ	٢٢٩	١	اُبَیِّتُ	اُبَیِّتُ
〃	٩	تَحِیَّۃٌ	تَحِیَّۃٌ	٩٣	٦	بِاَیْدِیْھِمْ	بِاَیْدِیْھِمْ	٢٣٧	٣	اِسْتَاذِنْ	اِسْتَاذَنَ
٢٦	٣	بَلْ لَاَنَ	بَلْ لَاَیَ	٩٧	٣	فَضِیَتْ	قُضِیَتْ				
〃	٦	اَلْاٰتِ	اَلْاٰتِیْ	١٠٣	١	فَرِحَ	فَرَحَ				
٣١	٣	یَحْلِیْ	یَتَّلِیْ	١٠٥	١	عِنْدَکَ	عِنْدَکَ				
٣٢	٨	فَمَرَدْنَا	فَمَرِدْنَا	١٠٨	٥	وَاَرْبِعَارِہٖ	وَاَرْبِعَارِہٖ				
٣٣	٣	سَاَلْتَنِیْ	سَاَلْتَنِیْ	١١٠	٣	اَلْمُتَخَلِّفِیْنَ	اَلْمُتَخَلِّفِیْنَ				
〃	١٠	فَتَنَیْتَہٗ	فَتَبِعْتُہٗ	١١٥	٨	اَلْکَلَامِ	اَلْکَلَامِ				
		اَنْ تَشْغِلْ	اَنْ شَغَلَ	١١٧	٩	آمَنَ	آمَنَ				

صحت نامہ ترجمہ تحفۃ الاتقیا فی فضائل سید الانبیا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱	روییت	روایت
〃	۴	بینہ	پناہ
۱۱	۲	لس	لپس
۱۲	۱	اوایت	روایت
۱۳	۴	ودوسلم	وسلم
〃	۵	گزارد	گزار
〃	۹	حث	من
۱۴	۱	نگراند	نگزار
〃	۶	نبیرون	بیرون
۱۶	۶	مسلمانان	بمسلمانان
۱۷	۱	بمعنیش	بمعیش
〃	۹	بجنندو	بجنندہ
〃	۹	وبرمن	برمن
۱۸	۳	بستر	پستر
۲۳	۷	وسلم	وسلم را
۲۵	۵	بنت	جنت
〃	۶	ازد	نزد
۲۸	۱	سوئی بنی قریظہ جبرئیل	جبرئیل سوئی بنی قریظہ
〃	۳	سپرد	سپر
۳۷	۳	زوی	روی
۳۸	۶	وسلم	علیہ وسلم
۴۵	۱	شناغلتیم	شناختیم
۴۶	۴	وند	ورد
۵۳	۶	ہ آوردید	درآوردید
۶۲	۹	خواہم کرد	نخواہم کرد
۶۳	۵	صدا	خدا
۷۰	۱۰	پیش نظم	پیش منتظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۱۰	لیس	لپس
۷۲	۳	رست	است
۷۴	۷	دادد	دارد
۷۶	۳	معجزاتش	معجزاتشان
۷۹	۱	مرا	سرا
۸۱	۱	بود	کبود
۸۵	۶	می گزاریم	می گزاردم
۸۸	۱	خسج	خرج
۹۱	۵	بانداد	بامداد
۹۸	۲	نشستنگا	نشستنگاہ
۱۱۸	۶	خوشنود	خوشنودی
۱۱۰	۱۰	تزد	نزد
۱۲۰	۲	را	مرا
۱۲۸	۷	بازآنی	باز آ
۱۳۳	۶	دولادت	ولادت
۱۳۸	۱	پلا	پلہ
۱۴۱	۳	بفرست	بفرستید
۱۴۴	۷	ر	را
۱۴۹	۱۰	دراززائد	دراز
۱۵۲	۹	بہند	بلند
۱۵۷	۳	خراہم	فراہم
۱۵۹	۵	انتقام	انتقام از نسل
۱۶۶	۶	نسل	بیاید
۱۷۳	۳	نیاید. وایت	روایت کرد
۲۰۵	۳	ہمچ	ہیچ
۲۰۷	۲	کردہ ام	کردم
۱۱			

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱۷	۴	چیزے	چیزیکہ
۲۱۸	۱	روایت	روایت کرد
۲۲۲	۴	نشتانم	نشانم
〃	۹	نشتام	نشانم
۲۳۱	۱	اختیارکنم	اختیار کرد
۲۲۶	۱۰	کردہ شد	کردہ شدہ
۲۲۷	۴	کردہ شد	کردہ شدہ
۲۳۴	۱۰	برد	برد جبرئیل
۲۳۲	۱	ادرپس	ادریس
۲۳۳	۶	دحنت	درجنت
۲۳۶	۹	پروردگا	پروردگار
۲۴۶	۱۰	نانی	نافی
۲۴۸	۷	اولادم	اولاد آدم
۲۵۵	۱۲	جہ	چہ

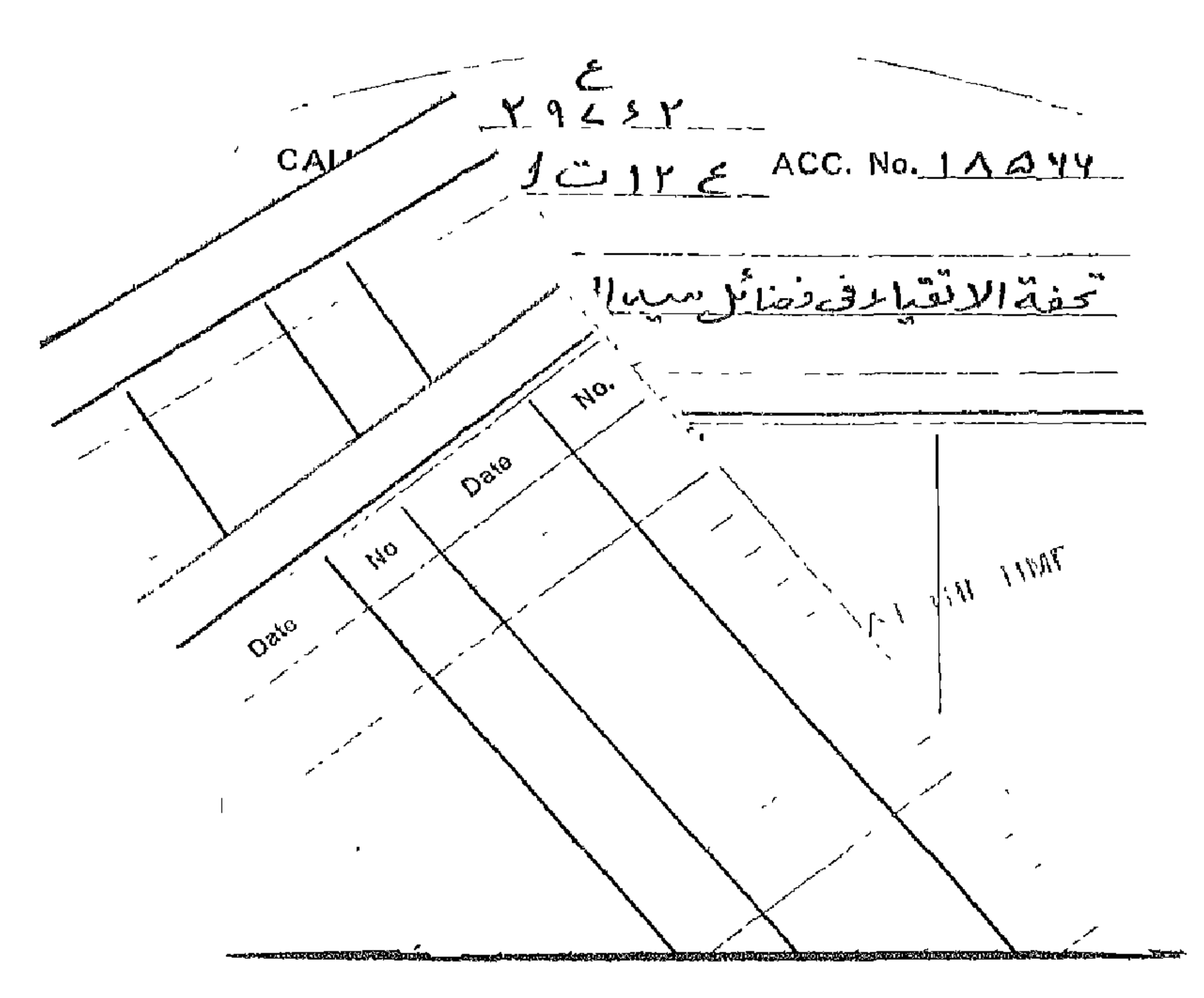
مع لذتها وحلاوة مذاقها ولذا اسم فيها
وقوله فنهس منها نهسة بالسين المهملة فيها
اخذ مختفيا من اللحم باطراف اسنانه
ولابي ذر والاصيلي فنهش منها نهشة
بالشين المعجمة فيها اخذه باطراف اسنانه وقوله
في صعيد واحد اي ارض مستوية واسعة
وقوله صلعم فيبصرهم الناظر اي يحيط بهم
بصر الناظر بحيث لا يخفى عليه منهم شيء لقوله
لاستواء الارض وعدم الحجاب
صلعم ويسمعهم الداعي ... الشمس
الاسماع وقوله من الغم والكرب بالايطيق ...
... هذا ملخص ما قاله ...
فيبلغهم ...
ولا ... قسطلاني في شرح صحيح البخاري

بقیہ حاشیہ صفحہ ۱۶۱ مما کنا انتہی
کالرخ بالدخان لابن ... کثیرۃ من الاحادیث
وثبت بالدلائل الکثیرۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم
وغیرہا علی ... اجمعین بل افضل العالمین
سید الناس کسید ولد آدم ... الانسان
لیس بمستبعد بل موافق لتوفیق معانی
الاحادیث واللہ اعلم بالصواب ۱۲

۵۲ قولہ کن مع النبی صلی اللہ علیہ
وسلم فی دعوۃ بفتح الدال وکسرہا
فی الیونینیۃ طعام دعوا الیہ ضیافۃ و
وکانت تعجبہ الذراع تعجبہ لانہا اعجل
نضجا واخف علی المعدۃ واسرع ...

فهرس ما في تحفة الاتقياء في فضائل سيد الانبياء صلى

ابواب





MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.